





# START





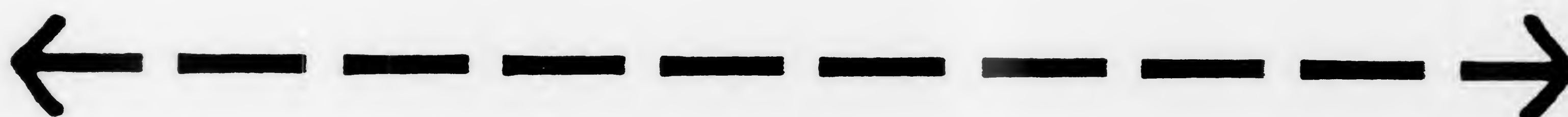
# REEL 16





**Microfilmed 1990**

**University of California  
Reprographic Service  
Los Angeles, CA 90024-151804**



**6 inches**

**Reduction Ratio 9:1**



**National Preservation Program for  
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic  
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the  
National Library of Medicine  
and the  
University of California at Los Angeles**

**(Contract Number N01-LM-9-3534)**

**October 1989 - September 1990**

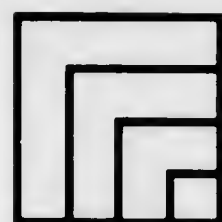


**The material on this microfilm  
is of varying quality. Portions  
of the material may illegible due to:**

**Aged paper  
Foxed, stained, or insect  
damaged paper  
Water damaged paper  
Glossy paper  
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the  
manuscripts may appear paler.**





**AIM**

**Association for Information and Image Management**

1100 Wayne Avenue, Suite 1100  
Silver Spring, Maryland 20910

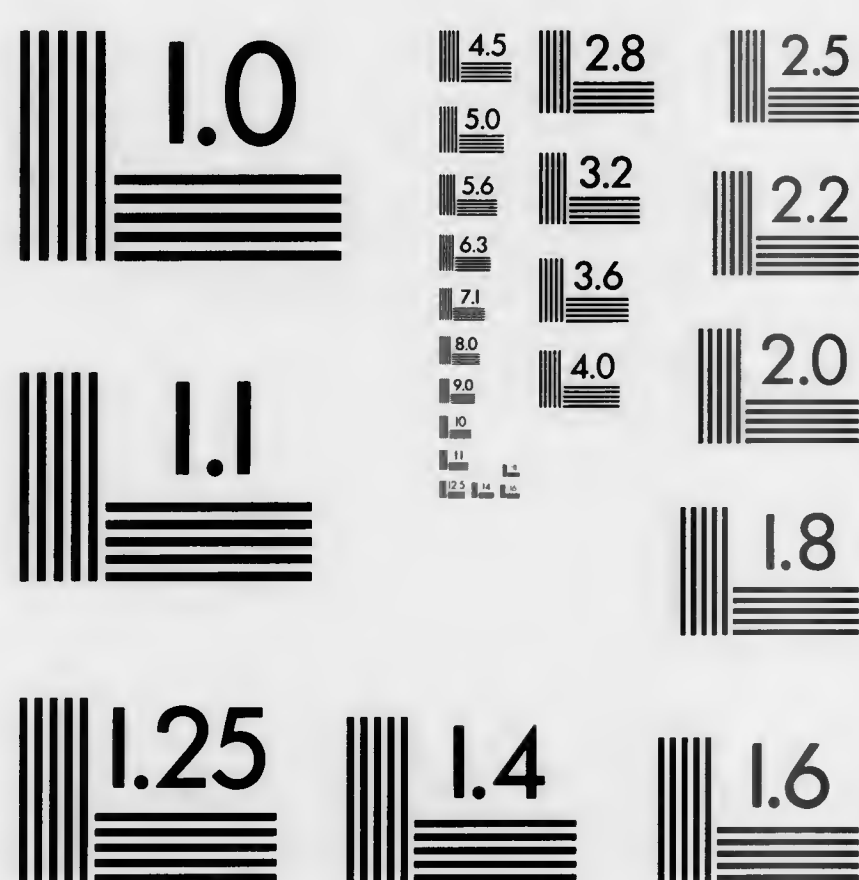
301/587-8202

**MS303-1980**

**Centimeter**



**Inches**



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS  
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,  
University of California**

**Louise M. Darling Biomedical Library**

**History and Special Collections  
Division**

**Persian Medical Manuscript Collection**

**(Shelved as Ms Collection 60)**

**For permission to publish, or obtain  
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division  
Louise M. Darling Biomedical Library  
University of California, Los Angeles  
Los Angeles, CA 90024-1798  
U.S.A.**





\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.  
1100-ca. 1900.  
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part  
of a National Library of Medicine  
preservation project: the preservation  
master negative is at NLM; the printing  
master negative is at the University of  
California's Southern Regional Library  
Facility; a positive copy is housed in  
the UCLA Biomedical Library's History  
Division.

Formerly a part of: Near Eastern  
manuscript collection, Dept. of Special  
Collections, University Library,  
University of California, Los Angeles,  
and assigned accession no. 1117.  
Transferred to the History Division  
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.  
1100-ca. 1900. (Card 2)  
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed  
list available in library: Richter-  
Bernburg, Lutz, Persian medical  
manuscripts at the University of  
California, Los Angeles : a descriptive  
catalogue (Malibu : Undena  
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,  
Medical. I. University of California,  
Los Angeles. Louise M. Darling  
Biomedical Library. History and Special  
Collections Division. II. Series: Near  
Eastern manuscript collection ; no.  
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme



# Persian Medical Manuscript Collection

**Ms. 16**

**(Richter-Bernburg No. 36)**

**Author:**      **Mansūr b. Moḥammad  
b. Aḥmad b. Yūsuf  
b. Faqīh Elyās**

**Title:**        **Kefāyā-ye Mojāhedīyā**  
  
**107 fols., 210 x 145 mm**



# Persian Medical Manuscript Collection

**Ms. 16a**

**(Richter-Bernburg No. 37)**

**Author:**      **Mansūr b. Moḥammad  
b. Aḥmad b. Yūsuf  
b. Faqīh Elyās**

**Title:**        **Kefāyā-ye Mojāhedīyā**

**20 fols., 190 x 130 mm**



۲۲

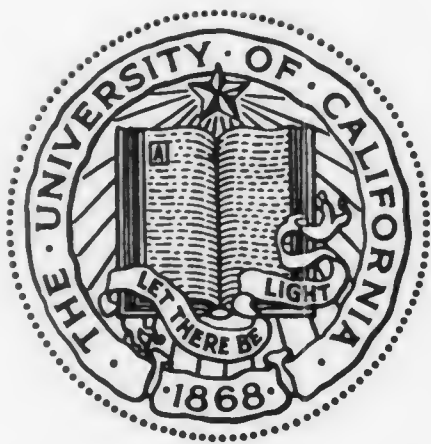
Coll. 1117

115 16

50/

۱۲ در طب و فقه

۱۲



THE LIBRARY  
OF  
THE UNIVERSITY  
OF CALIFORNIA  
LOS ANGELES



اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صغرت لون و کثرت صفرا و لواض صفرا  
اولی بود و بهترین صیف آنست که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران نداشتند  
و کرمها در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود تاثیر دهنده شود  
و او را بدترین فصول نماده اند از آن جهت که در مقابل ربيع افتاده و او موجب  
اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و چیمات عفته و بهترین  
خریف آنست که باران بسیار آید و باداد و شبانگاه بغایت سرد باشد و پیش  
گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر باشد  
و موجب تکلف و عدم تخلل بود و اگر برودت بر طوبت غالب بود موجب کثرت  
اشتها و تقویت قوی و سلالات افعال بود اما امراض باره نیز حادث می شود  
و اگر رطوبت بر برودت غالب شود موجب اسهال و استرخاء اعضا و تزلزلات و  
زیادتی بلغم و امراض رطوبی بود و بهر زمستان آنست که سرمای بسیار باشد  
و باد جنوب کمتر آید اما تغییرات طبعی که در پی می نمود و لاقی هوا شود  
بواسطه امور ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانچه مثلا  
ربیع بهوای شتا گردد تا صیف بطریق ربيع و بالعکس اما امور سماوی مثل



اتصالات و قرانات کواکب و کثرث در ازی فوق الارض و انکشاف  
 هوا و عدم آن بود و امور ارضی شش است آنکه بواسطه عرض بلد و عرض  
 بلد عبارت از آنست که قرب و بعدی که بلد از خط استوا باشد پس در  
 خط استوا که هر دو قطب معدل النهار بر دایره افق باشد و دایره افق مضد  
 مدارات یومی و بللی شود یعنی شب و روز یکسان باشد و بلد را عرض  
 نباشد و هوا اینجا اگر اسباب دیگر مثل جبال و بخار خالی باشد در غایت اعتدال  
 بود زیرا که در خط استوا سالی دو نوبت آفتاب بسمت راس ایشان میرسد  
 و کثرت نمیکند و مایل میشود پس سخوت حاصل نشود و چون از سمت راس مایل  
 بغایت دور نمیشود تا احداث برودت کند پس حال او متوسطست در وادی  
 و برودت و نیز سبب تساوی شب و روز تقادل حاصل میشود اگر بلد مایل باشد  
 از معدل النهار او را عرض باز دیده شود پس هر بدی که قرب باشد بحوادث نقطه  
 انقلاب صیفی که حد افرا<sup>زان</sup> بر طانت در جانب شمال بانقطه انقلاب شتوی که حد  
 راس جدی که از جانب جنوب کرمانی آن بغایت غایت بود بواسطه دوام مشابته  
 آفتاب و سر مایتر بغایت بود بواسطه بعد آفتاب از که آفتاب از مسامت

شود و اگر آفتاب از محادات دور بود آن محل سرد باشد دوم آنکه بواسطه  
 وضع بلد باشد اگر بخند بود این بقعر بود بارد باشد و اگر عور بود گرم باشد  
 آنکه بواسطه مجاورت جبال باشد و این به دو وجه باشد یکی جیل بالذات  
 موجب زیادتی و توافراشته باشد و موجب کثرت شونت شود چنانکه در جانب  
 شمال یا مغرب بلد مثلاً کوهی بلند باشد و چون آفتاب بدو تابداشعه بر بلد  
 منعکس گردد یا بعکس این واقع شود و موجب برودت شود سوم آنکه جبال  
 موجب هبوب رخی از ریا<sup>ج</sup> یا مانع یکی از آن شود و موجبات آن گفته میشود  
 پس تغییر تحجب جبال در هوا واقع شود بالعرض چهارم آنکه بواسطه محاوره دیا  
 بود و آن بالذات ترتیب کند اما اگر شمال بود برید نیز کند و اگر جنوبی بود تسخین  
 و اگر شرقی بود ترتیب فقط و اگر مغربی تعلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریا<sup>ج</sup>  
 بود و ریا<sup>ج</sup> مشهوره چهارست اول شمال و آن بارد و بایس است و موجب تقویت  
 قوی و مضم و اشتها بود و صلاح هوا فایده کند اما اعصاب و اعضا  
 عصبانی را مضر بود جنوب و آن هار و طب است و موجب انضاج مسم  
 و ثوب از اخلاط و از حار قوت و ثقل و اس و صداع و مجبات و بهتر نوا

براسطه محاوره



آنت که در روز آید و صبا معتدلست و در غایت لطافت و موجب حفظ صحت  
و تقویت بدن و تغذیل مزاج و بهترین این آن باشد که در اول روز آید و دوبر  
نیست ناصبا و رطب و اغلظ بود و بهتر از آنست که آخر روز آید هر مسکنی که هبوب  
یکی از ریاچ در واکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریج متغیر شود  
بواسطه رطب بود هوای بلد جنوی سرد و خشک بود از عفونت دور باشد  
و هوای بدسجی و رملی کرم و خشک و طبعی رطوبت مایل بود و صحیح و سقیم  
بود و ترین عفن باشد و تغییر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن  
حسب طبیعت آن معدن بود و بیاید دانست که بهترین اوضاع بداعتدالت در  
ارتفاع و انحفاظ و بهترین مهابت شمال و صبا بود و خانه باید که مهابت  
ازین دوریج کشاده بود و مهابت جنوب و دوبر بسته باشد و این در موضع  
باید که اعتدال ارتفاع بود و الا تخمیل که عکس این به اعتدال اقرب بود اما تغییرات غیر  
طبعی که مضاد طبعی بود بر دو قسمت یکی آنکه تغییر و فساد در جوهر هوا بدید آید  
و آن وقتی باشد که هوا بر بساط خود نماند و بسبب آفرامای و تجاری و دخانی  
که بواسطه مجاورت بطایح ادیبه حادق و اجام و مقادیر وصف قبل با هوای متوج

کرد

کرد و هوا را متعفن کند و موجب تغییر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوا  
وی رطوبات را متعفن گرداند و فساد آن یجمیع بدن میرسد و مرتبه دوم  
آنکه موجب هلاک حیوانات و قمار نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات  
و حیوانات اثر کند هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند  
و هر ماده که از آنها حاصل شود سبب فساد و تغییر گردد و چون این صورت متداول  
شود موجب هلاک گردد قسم دوم آنکه تغییر در کیفیت هوا بدید آید بحسب تندی  
موجب فساد در ع و نسل گردد و این تغییر یا موافق مزاج فصل بود چنانکه گرمای بیش از حد  
در موضعی معین بحدی زیادت شود که فساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود مثل  
زمهر بود که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد فصل سوم  
در حرکات نقصانی که آنرا اعراض نقصانی گویند و آن موجب  
تحریک روح بود و این حرکت یحتمل خارج بود یا یحتمل داخل اگر یحتمل خارج بود  
حرکت که غضب بود و این اگر متعادی شود موجب تحلل شود و شاید که نفسی  
یا موت انجامد و اگر بتدریج بود لذت و فرح ملین که متعادی شود موجب دبول گردد  
و اگر یحتمل داخل بود اگر در فضا بود خوف و غم و این اگر متحرک شود موجب احتراق



روح شود و بخشی و موت انجامد و اگر بتدریج بود غن و غم و این موجب تحلیل روح  
بود و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول داخل حرکت کند پس خارج بخالت بود و اگر  
بعکس این بود هم و فرق میان هم و غم آنست که هم در مکر و پی کویند که هنوز حادث  
نشده باشد و در حال حرکت روح بد داخل ظاهر شود و باشد که سبب احتراق  
و حرارت ظاهر و باطن سرد شود و موجب موت یا غشی گردد در حال حرکت روح  
خارج باطن سرد شود و اگر بخلاف اطر سحر حرارت تحلیل برود و موجب غشی  
یا موت گردد و این عوارض سورا مزاج بود و سورا مزاج نیز ثابع این عوارض  
باشد و تصورات نفسانی بر موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفت اند  
در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بدن بهمان صورت  
مشکل شود از تصور جموجات و مشابه آن کنی دندان پسدا کند  
و از تصور چیزی که از آن خوف یا فرح حاصل شود تغییر نفس ظاهر گردد  
و فصل ششم در حرکت سکون و بیانات حرکت چون در وقت خود باشد موجب  
تحلیل قصلات و معایند و وقت بدن وجود هضم و اشتها و انقباض  
حرارت عزیز باشد حرکت اسباب مفرد بدن است اگر تاثیر او مختلف بود

دی

و تحت شده و ضعف قلب و کرب و حرکت مادام که بخلاف اطر سحر موجب  
تسخیر بدن بود و تحلیل قصلات و چون بدن و ابوج سام و حرکت شده  
که بسیار باشد موجب تسخیر زیادت از تسخیر کند و بحسب مقارنات امور می خند  
نیز مختلف شود مثل حدادی خون حرکت که مقارن است تحلیل او پیشتر  
بود و سکون موجب برید بدن پس سبب آنکه چیزی که موجب انقباض حرارت باشد  
مستحق شود و ترتیب تیر کند احتمال رطوبات و منع تحلیل و سکون موجب ضد حرکت  
بود و از جمله حرکات ریاضت و آن حرکتی را دی بود که انسان را مضطرب گرداند  
و تنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در گشت  
نشستن و گشتی گرفتن و بعضی خاصت مثل قرات اعصار صد و آواز بلند  
کوشش و او را بسیار دقیق چشم و او اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط  
در آن مضر بود و تیر آن در حفظ صحت گفت شود فصل هفتم در حرارت  
در خواب و بیداری خواب مشابه سکونت و در حرارت  
عزیزی متوجه باطن باشد و جمع کرده جهت بقیع و هضم چیزی که آنرا اسهال داد آن  
بود که هضم شود و او تقویت قوت طبعی کند و تحلیل ص بدن از قصلات است



وقوت نفسانی و ازالت اعیاد و افراط در موجب برید بدن و بلند نفس و تهیج  
 وجه و ضعف اعصاب عصبانی بود و قوت نفسانی راست و منکد گرداند  
 که بسبب تضاد بخارات و اشتها بر دور کند روی تباه کند و از خواب روز  
 پشتر این افعال صادر شود و بیداری مشابه حرکت و موجب اضداد خواب  
 و افراط دو موجب اختلال و غفلت عقل و صداع و خفقان و اتراق اخلاط  
 و نقصان هضم بود و از آن امراض بود و ای تولد کند **حاصل** یحتمل  
 در ماکول و مستروب و آن دو بحث است بحث اول در ماکول بدست هر چه  
 وارد بدن میگرد و میان او و حرارت بدن فعل و انفعالی پیدا میشود از کس  
 قسم پرون نیست یا غذای مطلق بود یا غذای دوائی یا غذای مطلق یا دوائی  
 معتدل یا دوائی سمی یا سیم مطلق زیرا که این وارد خالی نیست که از حرارت  
 بدن متغیر میشود یا نه اگر متغیر میشود بدین متغیر میگرداند یا نه آنکه متغیر میشود  
 و بدین متغیر نمیکند اگر مشابه بدن میشود غذا مطلق و اگر مشابه نمیشود دوائی  
 معتدل و آنچه متغیر میگرد و بدین متغیر میکند اگر مشابه می شود غذای دوائی  
 و اگر مشابه نشود اگر افعال کند دوائی سمی و الا دوائی مطلق و آنچه از بدن متغیر شود

۵  
 و او را متغیر کند سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدین  
 متغیر نگردد و از بدن متغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی  
 آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذا  
 او به واسطه او غالب بود و دوائی غذایی گویند و دوائی معتدل آنست که از بدن  
 متغیر شود و بدین متغیر کند و مشابه او نشود و دوائی مطلق آنست که از بدن  
 متغیر نشود و او را متغیر کند و مشابه نشود او را و دوائی سمی آنست که از بدن  
 متغیر شود و او را متغیر کرد و افساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن  
 متغیر نشود و او را متغیر کند و افساد کند و اگر حار باشد بحلیل روح و اگر بارد  
 باشد باجماد و موجب مملک شود و ماکول را بنوعی دیگر تقسیم کرده اند که اگر  
 اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط شود آنرا دوا گویند و اگر عادت فقط  
 بود غذا گویند و اگر بصورت فقط بود ذوالخاصیه گویند و اگر موافق طبیعت بود  
 تریاق گویند و اگر مغربی موافق بود نادره گویند و اگر مخالف طبع بود سم  
 گویند و اگر آن کیفیت داده بود و دوائی غذایی و اگر کیفیت و صورت بود  
 آنرا غلیظ دوائی ذوالخاصیه گویند و اگر ماده و صورت بود مصلح ذوالخاصیه



و اگر اثر آن با ذره کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی ذوالخاصه گویند و غذا را در بدن کیفیت و یکث تاثیر باشد تا اثری که کیفیت بود آنست که بدن را گرم کند بواسطه آنکه از غذا مستعمل بدم میشود و دم متحرک آنست و تا اثری که بیکت بود که زیادتى غذا موجب برودت بود زیرا که حرارت غریزی است که در بدن فضیلت محقق میکرد چنانکه چراغ غلبه یاری روغن که حادث شود و این حرارت منقش شود موجب حرارت غریبه گردد و نقصان غذا مع جت ذلول لول شود زیرا که بدن محتاج است به بدل بایه تحلیل و چون وارد کدازان باشد که تحلیل رفته باشد بول حادث شود و بد آنکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک از آن بکثر غذا و قلیل غذا و معتدل و هر یک از این مجموع کمن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع به پیست و هفت قسم بود و به لطیف و غلیظ آن باشد که از دمی رفیق سهیل الانفعال سریع است حاله حاصل شود مثل آب گوشت و شراب و کثیف آنست که از دمی غلیظ بطی است حاله حاصل شود مثل گوشت کاو و باد بجان و کثیر غذا آنست که اکثر از دست تحلیل بخون شود مثل گوشت و زرده بیهضه و قلیل غذا به عکس

بقول

بقول و اثر به و فوا که بحث اول در آب بدانند چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را مندرجی و مربعی باید تا صلاحت بقول هضم و تفتیح در و بدید آید و در مجاری نفوذ تواند کردن و آن چیز که از این فواید حاصل شود آنرا فواید دیگر هست مثل محاقطت رطوبت امش و تضارت و صفالون بدن و تطهیر و تبرید اعضا و بطنه و حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط در و موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت شود و بهترین آب آب چشمه بود که بر کل خاص با بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از بلندی میخدر شود و نیز رود و رود گرم شود و زود کند و وصفی گردد و و شامان صبا بدان و زرد و آفتاب بدان نابد و هر چه که در و میخشد زود مهر شود و موجب ثقل معده نشود و به یکبار که پاشا مدت شکمی باشد و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف بود خصوص در تابستان که از بر و رعد بارد اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود و منقش میشود و صلاح آن طخت و آب کار نیز ثقیل بود و آب چاه از آن ثقیل تر بود و مضر بود و آب بری و اجامی مضر بود آب معدنی اگر حدیسی بود تقویت احسا کند و بشی منع سیلان



وقت دم کند و نوشا در می مطلق و محل هودنه و فسی و ذبیه تقویت میدهد  
 و احشا کند و بورقی و محل مزال و تشف آورد و کبرنی تلین طبع و مقه جلد کند  
 آب کرم مفسد و عاسل او بود و قونج بکشد و طبع نرم کند آب سرد مقوی  
 معده و منبه شهوت و مسکن عطش و آب برف و پنج اعضای عصبانی  
 را مضر بود شراب اگر چه حکام مجید در منع آن نازل گشته و مباشرت آن از جمله  
 کبایر است و اخبار و احادیث در خاست آن وارد شده اما چون در محال است  
 و قتها بدان محتاج میشوند مخصوص که شرع تیر بشرطی مخصوص رخصت فرموده و اکثر  
 خلائق در شروع مینمایند و بدلیل منافع للناس طالب منفعت اند و او را مضرت  
 بسیار هست بنابرین مقدمه در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام  
 شروع می رود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور در کار در و نداشتن ماه حکم بود  
 اسم نوزده دارد و تا تمامی سالش متوسط گویند و بعد از سال حکم کنند دارد و شراب  
 نوزده بسیار دود و فربه کند و مناسب محروم و ارباب حاره باشد اما کبدر از زمان  
 دارد و اسهال و نفخ آورد و تولد کند و کند زود نفوذ کند و تلطیف و توطیع  
 کند و بلغمی مزاج را و امراض باده و بلغمی را سود دارد و مفید بود و هوای تقویت

کند

کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود و اما به اعتبار لون بهترین ماضع است  
 پس باقوتی و آنچه زرد بود حار و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آورد و  
 ابرض نیکو غذا داد و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما با اعتبار طعم  
 شراب شیرین مقوی و منقطع بود و دیگر کند و جگر و سپهر را مضر بود و شراب  
 تلخ حار بود و زود نفوذ کند و احشا را مضر باشد و شراب قابض تقویت معده  
 و احشا کند و بعدالات سینه را مفید بود و حامض دیرستی کند و دماغ را مضر  
 باشد اما با اعتبار رایحه حار رطب الرایحه تقویت و مشط پشته کند و  
 معده را تقویت کند و حار غیر رطب مصدع باشد و عظیم الرایحه دیرستی کند  
 او منتهی بغایت بد باشد و موجب فسادها کند اما با اعتبار قوام شراب غلیظ  
 دیگر کند و دوشدت آورد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر  
 و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما آمده زمینی بوری معده و جگر را مفید  
 بود لیکن قبض و یخ و صفرا بیدارد و شبانی کرم و تر و مسمن بود و غسلی حار  
 و منقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آورد و جمع مفاصل را مفید بود اما مصلح  
 و تب آورد خرمای مفسد و مغلط اخلاط باشد و در یاج و سود از آن تولد کند



اما تسخیر بدن و آنچه از جنوب مشرق و الم سادد بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف شود  
و در آن منفعتی نباشد اما اسکار کند اما منفعت شراب قرشی میگوید که از هیچ منفعت  
و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که دوست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی  
منفعتی که نفسانیست سرور و نشاط و ازالت افکار فاسده و ترغیب بپشتیافت و تحاش  
و منع و دفع سوء الخلق و جوده ذهن و صفای خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین  
لذت و برافت و اشتراق آن و انعاش و ارت غریزی و تفتیح مشام و مجاری  
و تقویت هضم و کثیر و نطف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استتال  
بلغم یا خون و کسر غایله سودا و معاونت طبیعت و دفع فضلات مثلی و اسهال  
و عرق و ادرار اما مضرت او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات  
و اتق مکنونات و تمیز انسان از دیگر حیوانات بدست ضعیف میکند و منع ادرار  
کات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع از خوار اعصاب و مغال  
و حدوث عقل و تب انسان و رعشه و فاج و تغییر کلام و صورت و شکل و نقل جوارح  
و غیر آن از او تولد کند **فصل ششم در احیاء و استغراق**  
بدانکه اعتدال در استغراق واجب است و حفظ صحت است و استغراق موجب

ترید و تخفیف و ضعف و تقول بود و از احتیاس صبر که ارسال او استغراق بود  
امراض و مزاج و اورام و تفرق اتصال و جاب عقده و آن صداع او عینه حادث  
شود و بدن و جوارح اشیقیل کند چون از استغراق ماده جماع است و حمام  
و قوی موقوفست زیرا که بعد از آن قوت متجدد و باعث شهوانیت و محرکه تدبیر  
آن عضلات میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت روح و روح بدن عضو میکند  
و قوت طبیعی تولید ماده منی و حالت آن و دفع آن میکند و اینان خود مخصوص  
این فعل اند بنابراین باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال  
که بهر یک متعلق است برح طبیعی بی آفت صادر شود و بهر افعالی ازین موجب ضعف  
این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و اصل اوضاع و استحکام استعمال  
موجب انعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع و مایوس و لغزش  
سودای و رطوبتی بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال جوارح کند و ترک آن موجب  
ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بازده بود و اعضای عصبانی را مضروب  
اما حمام فعل طبیعی آن تسخیر است بواسطه مواطرت طیب کند بواسطه آب و استتال  
حمام و اتغال بدن از آن بحسب پوت و لکنه سه مرتبه دارد بیت اولی سرد و دوم



و پت دوم سخی و مرطب و پت سیوم سخی و مخفف و استعمال حمام اگر با اعتدال  
بود موجب بفتح قصلات و بفتح آن و تفتح مسام و تغذیه و تسهیل بدن و انتفا  
حرارت غریزی و شهوت غذا و تلبین جلد و دفع کلال و قحت بدن بود و ترک آن موجب  
استداین بود و افراط در استعمال موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوت  
جماع و اصاب مواد باعضا و ضعیفه گردد و استعمال بآب سرد موجب تبرید و رطوبت  
و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی و مناسب جوانان محوری مزاج  
ما دوم در اسباب غیر ضروری و مستحبه و

**فصل اول در اسباب طبعه**  
غریزی و آن پخت اسنان و اجاس و عادات و صاعیات و واردات خارجی  
استخوان از انجمه است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه از  
شخصی دستی ضعیف و مریض باشد و چون اشغال کند بپستی و کوهی و صحیح گردد  
و بالعکس چنانچه محوری مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کمولت قوی گردد  
و سرد مزاج بعکس این بود در جات سهولت زیرا که جهره بواسطه حرارت  
غریزی و این برطوبت غریزی قایمست پس آن رطوبت اگر ذاتی باشد

محفظه

محفظه آن حرارت نباشد آنچه وافی باشد اگر زاید بود بر حرارت سن نو  
و اگر زاید نباشد سن شباب و اگر وافی نباشد اگر چه در حرارت ضعیف شود  
سن کمولت و اگر ظاهر شود ثخوت اول سن نموان زمانست که رطوبت  
اصلی محفظه اصلی وافی باشد و بر آن زاید و آنرا سن حدیث گویند ابتدای  
آن سن طفولیت است و آن زمانست که آن مولود استعداد و درک  
نباشد بعد از آن سن صبی و آن بعد از نموض بود و قبل از سخت شدن اعضا  
بعد از آن سن ترعج و بعد از آن سن علامیه و آنرا باقی گویند و این وقت  
بموقع باشد و بعد از آن سن قنایا قربت بسی سال که سن شبابست دوم  
سن وقوف و آن زمانست که رطوبت اصلی محفظه اصلی وافی باشد اما زاید  
نمود و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضا سن نمو بود باقربت چهل سال  
و حرارت در صبی و شباب برای جالینوس در کیت متساوی باشد اما در  
صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت  
شدید و جاربود چنانکه پیرم تر و خشک را علی حد مشغول کردانی در  
نارس متساوی در کیت سوم سن کمولت و آن زمانست که رطوبت اصلی



بمحظ اصلی وافی نباشد اگر ضعف ظاهر نباشد از انقباض سن و قوف ناوقت  
 شست سال برد و دین سن حرارت در نقصان و پیوست در تزیاید بود چهارم  
 سن سوخت است و آن زمانیست که رطوبت اصلی وافی نباشد مع ضعف و آن از انقباض  
 سن کهولت تا آخر عمر بود دین سن پیوست غالب باشد و برودت بسبب رطوبت  
 غریبه و این مجموع که گشت بسبب اغلب باشد اما بحسب موضع و بلد آن متفاوت  
 کرد و چنانکه گویند در جبهه و زبکبار آن سنا ایشان ناسی سال و چهل سال منقطع  
 میشود ا موت طبع ضرورت است و آن عبارت از انقباض علاقه نفس  
 ناطقه است از جسد بواسطه آفت رطوبت زیرا که بعد از سن و قوف در نقصان  
 باشد و طبیعت از حرارت نقصان با حرارت بود و چون سن سوخت در آید رطوبت  
 غریبه ظاهر شود و اطعام حرارت عزیزی کند با حشاق یا بمصادات کیفیت  
 و چون حرارت عزیزی منطقی شود تعلق نفس ناطقه از جسد منقطع گردد اما  
 اجناس مزاج ذکر بحرارت و پیوست یابل بود و مزاج انات بر رطوبت و برودت  
 یابل باشد و این تیر باعتبار اغلب بود بد آنکه کل واحد من الذکور نیست یا کل واحد  
 من الاناث اینچنین بود اما مضامین هر قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه

ضاعتی

ضاعتی که بمباشه و مجاور آب باشد همچون قصاره موجب ترتیب شود و  
 ضاعتی که مجاور آتش باشد موجب تبخیر و تخفیف بود و آن در آن سبب  
 کثرت تحلیل موجب ترید شود و ضاعتی که مجاور کل باشد موجب پیوست گردد  
 مثل کاری و طمانی اما عادات از آنجمله است که ترک و متغیر مزاج گردد  
 و مراعات روح حافضی و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه  
 کیسه عادات پختی کرده باشد که موجب مواد فاسد خواهد بود و اگر کلی از آن  
 دمصاص آید موجب ضرر و تغییر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید  
 و ازین جهت گفته طبیعت خامسه اما واردات خارج مثل ضادات  
 و اطلیه و کمادات و مشومات که هم حافضی و هم متغیر مزاجی باشد و تغیری  
 که از مشومات حاصل میشود از دیگران نمیشود آنچه طبعه است بواسطه متاب  
 باروح و سرعت نفوذ و مقوتی و حافضی بود و آنچه کریمه بالعکس و از آن جمله  
 نضی باقاس که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و ذب و و صداع بارد و مفید  
 بود و همچنین اند در مل کرم امراض رطوبی را نافع باشد و استسقاء در زیت  
 مسخ و اعبار مفید است و مثل رش آب بروزی که موجب انقباض قوت و ازالت



کرباب میشود خصوص که با کلاب بود و الله اعلم فصل دوم در تعدیل  
اسباب عوارض که از اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچو مکرر بادینه  
همچو حرکت ریاضت و ملاقات مسیحات از اغذیه و ادویه خواه بحسب خارج و  
لکاف مشام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مغزین بود  
و استعمال سردات داخل و خارج و محاجه اخلاط و افراط در استعمال سحر  
و افراط در تعلیل و کثیر و اسباب رطوبت و استعمال مرطبات بود و کثرت  
اکل یا وجود هضم و سکون و عدم و اسباب محملات و محقق و اسباب  
پوست و استعمال محملات مغرط و محقق بود بحسب داخل یا خارج و اسباب  
ملاست از داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزج بود و از  
خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه ملسه و هواملسه نرم و اسباب  
ملاقات محملات و محقق با افراط و قابضات بود خارج و داخل و اسباب  
استفراغ قوت دافع و غلط و لزجیت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر که  
ضعف دافع و غلط و لزجیت ماده بود و طبیعت بطرف دیگر اسباب  
شکل تصور صورت ارادات منی بود در اصل خلقت بارادات انفصال از

طور رحم بارادات تعقیب با سرعت مرکب طعن در حال خویشتن ماصره و سقط مثل  
آن بود اسباب سده حدوث و نقل بالتحام منفذ یا البطان مجری بواسطه عطی  
یا شش محادی اسباب الساع مجاری ضعیف ماسکه فاسد حرکت دافع یا ادویه  
یا مرجه اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت حاده بر اسباب  
نقصان مقدار ماده یا ضعف تصور بود و بعد از خلقت سبب از اسباب خارج  
بود مثل قطع و باکل اسباب فساد وضع عمارت عضوی به عضوی مثل تشنج  
و التحام بود با ولادی باشد و بمساعت عضوی از عضوی تشنج یا استرخای اثر  
قرحه بود یا ولادی باشد اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال محرق یا الناع  
یا امتلاهی مد باشد دافع بر مجری طبیعی یا حرکتی عنیفه یا بقار و رمی بود و  
از خارج مثل قطع لیف و کشیدن ریسمان و سوختن آتش بود اسباب  
قرحه جراحتی بود که منفتح گردد و یا ورمی که منفتح شود یا شره که متاکل گردد و اسباب  
ورم مثلا از اخلاط یا از ماده ریخی یا یابی بود و قوت عضو دافع و ضعف عضو  
یا الساع مجاری یا وجع شید بود اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل فلک  
آن رطوبتی مرجه شود یا امری خارجی بود مثل ضرر و سقط اسباب و جمع که



اول

نهم

عبارت از احساس و ادراک منافی بود من حیث هو مزاج سور المزاج مختلف بود  
 اوجاع مشهوره پانجده است حکالت و سبب آن خلطی حرف یا مال بود دوم  
 حس است و سبب آن خلطی حش بود ستم ناس است و سبب آن ماده نیز بود یاری  
 یا مد غابود از جهت عرض همایکم حرکت و سبب آن خلطی یاری بود که مد عصب یا  
 بود از جهت طول ضاعطت و سبب آن ماده ریاحی بود که جای بر عضو تک کند که  
 منفع است و سبب آن ماده یاری بود که میان عضل و عشا حادث شود ششم  
 مکسر است و سبب آن ماده یاری بود که میان عظم و عشا حادث شود ششم  
 رعب و سبب آن ماده بود که مد لحم عضل باشد **نهم** مافات و سبب آن  
 ماده غلیظ یاری بود که میان طبقات واقع شود **دهم** مسلی است و سبب آن  
 همین سبب مافات و فرق میان او و مافات آنست که ماده مافات را نفودی بود و چون  
 محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده مسلی در آن موضع حکتن بود  
 یازدهم صدم و سبب آن خلطی بارد بود یا اندام ناف روح نفسانی دوازدهم  
 ضربانی است و سبب آن ورمی است عارضه موضعی مسلی است **اعمالی است و**  
 سبب آن یا تب بود و آنرا اعنارنی گویند یا خلطی مد و آنرا اعنارنی گویند یا خلطی

مد و آنرا اعنار مدی گویند یا خلطی لافع و آنرا اعنار قروچی گویند یا سبب ریخی  
 و آنرا اعنار ریخی گویند همما و هم لادع است و سبب آن خلطی حار بود یا یخ هم سبب  
 و سبب آن ماده بود که در عضو غیر حساس که از عشا معلق بود ماعشا کرد او بجا بود  
 بواسطه انحداب احسان عملی کند یا سبب ورمی بود که در عضو حساس واقع شود  
 و در عضو باطل کند همچنین بر طان نفوذ بالله اسباب سکون و جمع  
 قطعست موضع بود تخللات و مسفرعات یا مدمات در خواب نیز و مسکنات  
 و جمع بود و بحقیقت مسکن و جمع قطعست اسباب حمه و امثلا از د و پرون  
 نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات ناو فرطوبت فضلی و موانع  
 تحلل یا امری داخل مثل ضعف یا ضمه یا دفعه یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری  
 اسباب ضعف انواعست زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح  
 یا وارد فوت و اگر وارد عضو شود سور المزاج و سور ترکیب و بفرق اعنار  
 بود و اگر وارد روح میشود سور المزاج بود و به کثرت استفرغنت تحلل و اگر وارد  
 قوت نشود کثرت صدور فعل آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعد کذفسا  
 هواد و موکل و شرب نیز اسباب ضعف بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا طبیعی



همچون رعشه یا بیهوشی متشنج همچون فواق یا بس یا فصول مودی  
 برده همچو ناقص یا مودی ملدع همچو قشریده یا ریحی که طالب خروج بود همچو اختلاج  
 مقصود **المجلد چهارم در احوال و اعراض و علامات**  
**و این مقاله مستملیه دو باب است باب اول**  
**در احوال و اعراض** بدانکه احوال بدن انسان بدهب جالیوس  
 سه حالت صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت بسیطی بود که با وجود آن  
 افعال از بدن انسان صادر شود و مرض هستی غیر طبیعی باشد که بی واسطه موجب  
 آفت افعال بود و حالت ثالثه ششایی بود که نه صحت برو صادق باشد  
 و نه مرض زیرا که حالتی که خاطر مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم  
 نیست چون حالت شیخ و طفل و ناکه یا صحت و مرض هر دو مجتمعند در وقتی و در  
 نسبت یا شخصی در دو عضو بسیط حال عور یا مجتمعند در شخصی اما در دو  
 جنس بسیط مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض بعد از خلقت  
 اما در دو وقت همچو شخصی که در سن شباب ثابت تان صحیح بود و در سن  
 ناسن طفولیت مریض و بعکس آن اما احوال اسس شیخ ریس صحت و مرض

در میان ایشان واسطه نیست و بد تو در سوت واسطه در حدی که او گفته  
 است خللی نیست اما عرض میاتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفت  
 شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرضی بود همچون صداع که  
 عرض حی باشد و بنفس خود مرضی باشد و باشد که عرض سبب مرضی شود  
 همچو قویج که سبب غشی میشود و شاید که چیزی سبب هم مرض و هم عرض  
 شود همچون جمی و صداع که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود مرض  
 شود و موجب اضداد عرق میشود بواسطه اقتضای حرکت عنده بلکه عرض  
 قرر ریه است و سبب ضعف معده میشود و بنفس خود مرضی باشد و بدانکه مرضی  
 یا مفرد بود یا مرکب مفرد سه جنس است جنس اول امراض سور المزاج باشد  
 و آن هشت قسمت که خارج بود از اعتدال و این سور المزاج سادح بود و  
 مادی بود جنس دوم امراض ترکیب است و آن چهار قسمت امراض خلقة و تعدا  
 و عدد و وضع اما امراض خلقة چهار است اول مرض شکل و او آنست که  
 شکل عضو از مجری طبیعی متغیر کند بحیثی که متغیر باشد یا بعلتی طبیعی دوم امراض  
 مجاری به آنکه فراخ شود مثل عصبه محوقه تا آنکه گردد مثل حنای که آننگ



صفا

شدن منافذ نفس است یا منسد گردد مثل اراد یا دق کند و غیره شوم بخار ف با نکه  
بزرگ شود، سپس کس نشین یا کوچک گردد و همچو صغر معده یا خلو شود همچو خلو  
تخار ف قلب در فرج مهمل یا مهمل و منفسد شود، سپس اسهال و رطوبت و سکه  
امراض صفا است و آن تغییر سطح عضو باشد از مجرای طبیعی بآنکه عضوی که در  
شان او آنست که حسن باشد او را طاعتی حادث شود مثل معده و امعاء یا بالعکس  
مثل خشونت قصه ریه اما مرض مقدار زیادتی عضوی خارج بود همچون  
زیادتی عظم لسان و دار الفیل و زیادتی عام بود همچون سمن مفرط و نقصان  
خاص همچو صول لسان و عام بود، سپس خزال مفرط اما مرض عدد او چهارست  
اول آنکه زیادتی طبیعی بود مثل انکشت زاید آنکه زیادتی غیر طبیعی بود و این  
نام متصل بود بدین سله و یا سلسل و یا منفصل بود مثل حصات شانه و رخا  
رحم آنکه نقصان طبیعی بود، سپس نقصان اصبع که خلقی بود آنکه  
نقصان غیر طبیعی مثل قطع اصبع در اول خلق اما وضع و این سایل  
موضع عضو و مساکت او با عضوی دیگر آنچه حاصلست بعضو چهارست  
احکام با نکه بیرون آید عضوی از منفصل خود زوال عضو از منفصل خود پی آنکه

بیرون

بیرون آید همچون فتق حرکت عصبه بر موضع خود نه از مجرای طبیعی همچو رگشته  
آنکه عضو از موضع خود کند و او را سکون غیر طبیعی حادث شود مثل بحر مفاصل و آنچه  
خاص باشد از گشت آنست که عضو را با مجاور خود مفارقتی غیر طبیعی یا با ساعد غیر طبیعی  
مثل اصبعی که مقارن اصبعی دیگر شود یا با ساعد او شود بچینی که موجب آفت شود بجهت حرکت  
شود در اول خلقت بکس سیوم از امراض مفرده بعرق اتصال و اسم این مرض کسب  
وضع مختلف شود اگر بعرق اتصال در جلد باشد حدش و شیج گویند و اگر در لحم باشد  
جراثیم گویند و اگر منقاد دم بسد باشد قرحه گویند چو استفاد دم شود و منفتح و  
اگر در عظم واقع شده باشد کمر گویند اگر بعوض فسخ گویند و اگر بطول بود لغت در  
عصب اگر بعوض بود سر گویند و اگر بطول بود در سن بسیار باشد اگر کم بود سق و در  
عروق ترو سق اما مرض مرکب آنست که اندک جماع امراض حادث شود همچو مثل  
که از جمیع ذوق و قوه ریه مرکبت و او را م شش قیمت کسب مولدات بر اخلاط اربع  
و ماء و کسب و قیمة بعضی از امراض یا کسب مشابهت بود، سپس چون دار الفیل و  
دار الثعلب یا کسب تحت ذات الحجب و ذات الصدر یا کسب عرض بود همچون  
صرع و بد آنکه مرض اصل باشد و بشرکت باشد آنچه بسکون اول ساکن گردد بشرکت



و این که بشرکت باشد بواسطه محاورت بود یا بواسطه آنکه از عضو مادت طریق بدو بود  
یا آنکه بیان دو عضو خادم متحد و یکی باشد چون عصب دماغ با عصب ریه و چون مجاری  
در ریه یا محل بخار عضو با و ف بود چون دماغ معده را با مصلب مواد چون فعل قلب و ریه  
کوشی دماغ دارند که بر او بداند اوقات و از منتهی که بسلامت منتهی شود چهار  
ابتدا او نزدیک و انتها او الحطاط ابتدا در مرض از زمان ابتدا گویند و مادام که  
در تر اید بود و زمان نزدیک چون واقف باشد فزاید باشد و نه لح زمان انتها گویند  
چون نقصان یا بد زمان الحطاط با فصل دوم در  
علامات و دلالت مستعمله معده و منتهی فصل اما معده  
بدانکه مرض چون مناسب فصل و مزاج باشد خطر آن کمتر بود و بعضی از امراض  
باشد که سرایت کند مثل جدام و جرب و آبله و جمی و اسهال و قرح عفت و رمل و غیره  
و برص و بعضی از این امراض نیست که بمیراث رسد مثل برص و قرح طبعی و قرح  
و هر چه بدان استدلال کنند به احوال بدن از این علامت و دلیل گویند و آن نسبت به  
مرض عرض باشد و نسبت با طبع دلیل و اقوی الدلیل افعال باشد که از مبادی  
آن اقوی نشه حاصل شود تا استدلال کنند بر فعلی از افعال آن احوال بر مبادی به

به احوال مبداء آن بآلت آن چنانچه با فعال آزادی و حس استدلال کند با حوال  
دماغ با فعال بعضی را بر احوال قلب و مدلول و فراز بر احوال کبد و بدانکه علامت آنست  
که بر آن استدلال کنند با حوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود و این علامات  
و امارات با دلالت بر محل فرض کنند به سبب مرضی که دلیل ورم جگر است  
و نسبت عار و ضیق نفس و وجع با حص در بر عام با دلیل امراض ظاهر بود چون  
سلس با دلیل امراض باطنی بود این نوع مشکل تر است و موقوف به وقت تشخیص  
و استدلال در آن بچند چیز کنند افعال اگر نه بر مجری طبعی بود دلیل افتی بود و در  
مبداء افعال که قوی است و افعال قوی دلیل آنست آن عضو بود که مظهر است  
چنانچه دلالت افعال مرادی و جنی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب و دلالت  
بول بر کبد و دلالت براز معده و اعماموضع مرض چنانچه وجع از طرف ایمن که  
دلیل ورم کبد بود و طرف ایسر دلیل ورم طحال است و شکل مرض به سبب چون دلالت  
ورم طحالی شکل بر آنکه ورم بر مجرب کبد است چهارم بایست فزع بهیچ بول و براز  
که در باب خود یاد کرده شد و چون استدلال به انواع است در هشت فصل  
برده میشود ان شاء الله فصل اول در علامات مزاج بدانکه علامات



اول

وامارات مزاج ده است سلمت واعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود مثلاً  
 کیفیت دل آن کیفیت باشد از کیفیات اربعه دوم سحر است بمناسبت  
 حرارت و رطوبت و غلظت از لم دلیل برودت و پیوست و از ششم دلیل حرارت  
 و پیوست سوم لونت یا ضل لون دلیل برودت بود و حرمت و سحر دلیل حرارت  
 و صفت دلیل صفا و کمودت دلیل سودا و اهل اموی است کثرت و  
 و جورت آن دلالت بر حرارت مزاج کند و شقوت و حرمت و اعتدال  
 و بناس برودت گهات اعصاب مسوع دق و سینه و عظم عظیم و قوامی  
 دلیل حرارت بود و شد آن برودت کیفیت انفعال است سرعت انفعال از  
 کیفیت دل بر غلبه آن کیفیت بود و مقسم انفعال طبیعی است از افعال پنج گانه  
 دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش بود و دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت  
 مضموم و میقت است کثرت نوم دلیل رطوبت باشد و قلت آن دلیل حرارت  
 و کثرت پداسی دلیل پیوست افعال نقصانیت طش و حرارت و حدت راس و کثرت  
 کلام و سرعت انفعالات دلیل حرارت بود و جن و بلاوت و فرط صا و قار و بطی  
 دلیل برودت بود و اصول منفعه است شدت راس و صغ آن دلیل حرارت

نجم  
ششم

نهم

برودت و شد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر طوبت کند و قلت آن دلالت  
 بر پیوست و صفت دوم در علامات امتلاز یا دق تمکیت  
 اخلاط رویه یا اخلاط صالحه باشد و امتلاز بود و وجود امتلاز بحسب او عیه و آن  
 زیادت شدن اخلاط طبعی باشد در یکت بحسب کیفیت امتلاز باشد و او عیه را  
 منکلی کرد اند و صاحب او بر فط باشد از حرکت الضد عروق و حدوت امراض  
 حیضه مثل خاق و صرع و سکه و علاج آن ضد باشد و علامات امتلاز مثل  
 اعضا و کسل و ضعف است و امتلاز عروق و امتلاز بعضی و انضاع و غلظ  
 فاروره و کمال بصر بود امتلاز بحسب قوت و آن عبارت از را دات کیفیت  
 اخلاط بود اعم از آنکه در یکت زاید بود یا نه و صاحب آن بر فط بود از امراض  
 حنفی اما منضاع علامت غلبه دم ثقل سرد مطلق و ثبات و نفاس و کدورت و  
 ملات و حواس و حلاوت دهن و حرمت لون و زبان و ظهور ربور و رفتن خون  
 از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان و کسل خضای سرخ و علامات غلبه بلغم یا  
 بن و سستی و زبری و برودت اعضا و کثرت نراق و قلت و عطش و ضعف مضم  
 و شاتریش و کثرت خواب و بلاوت حواس و تحمل آب و بر ما و خضای پیفید بود



و علامت غلبه صفر صفت لون چشم و تنگی دهن و خشونت زبان و خشکی بدن  
 و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غشایان و قی صفر او قشره و محل شعله و آتش و  
 خرمایی زرد بود و علامت غلبه سودا تیرگی و خشکی بدن بود و سودا و خلط فون و  
 شهوت کاذبه و کثرت افکار و وسوسه و خوف و محل دود و تیرگی و خرمایی  
 سیاه بود و فصل سوم در نبض و آن حرکت است از او عبیه روح که  
 از قلب و شرایین باشد و مرتبه حرکت از انبساط و سکونی و انقباض و  
 و قبض و بسط او جهت نسیم و دفع و جابجاست و ابعاد است طول و عرض و  
 عمق و هر یکی از طرف افراط و تفریط وسطی باشد ۷ ماخود است از مقدار  
 انبساط و اقسام بسط است اول طولت و او آنست که در حالت حرکت  
 هر او را در اکثر طول محسوس باشد و هر تن وضع مساعد آنست که بر جیب نهاده  
 باشد و نه مستقیم بود و نه مکتوب نبض و بی احتیاط کند که صاحب این از عوارض  
 نفسانی و بدنی غالب باشد و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و قسا  
 جلد دوم قصر او در مقابل طول بود سوم معتدل در قعر و طول بود چهارم عریض و او  
 آنست که اکثر اجزاء او در عرض مساعد محسوس شود و کثافت حاجت و مطاوعه  
 خلط و عروق و در طولت است

۷ و اجناس نبض است  
 حسن اول ۵

محکم ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم معتدل در عرض و ضیق شایسته  
 و آن آنست که اجزاء آن در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعه  
 آلت بود ششم منقبض است و او در مقابل شایسته بود هفتم معتدل در شهوت و  
 احتیاض و از دواج این نه پست و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است  
 و اسمی دارد شش است اول عظم است و آن به تطویل عض عمیق بود دوم صغیر  
 و او در مقابل عظم است سوم معتدل و عظم و صغیر باشد چهارم غلیظت و او  
 که در عرض و شهوت زاید بود ششم دقیق است و در مقابل عظم بود ششم معتدل  
 غلیظ و وقت بود حین دوم ماخود است از زبان حرکت و آن به قسمت اوله و  
 و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف  
 قوت بود دوم متفاوت و او در مقابل متواتر است سوم معتدل و توازن و  
 حبس صلب هم ماخود است از قوام آلت و آن به قسمت اول صلب است  
 و او آنست که انکشت با عظامی تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب او  
 پست و دم رک باشد دوم این و او در مقابل صلب است سوم معتدل در صلابت  
 و این حین ماخود است از لمس و آن به قسمت اول حار و سبب آن اسباب

معتدل  
 و سبب آن شدت حاجت  
 و سبب آن شدت حاجت  
 و سبب آن شدت حاجت

بطنی



مسحه بود دوم بارد است و او در مقابل جاد بود معتدل در حرارت و برودت و جنس  
 ششم مافود است از امتداد و طول و قسمت اول متلی و پنجم باشد که در اندرون  
 عروق رطوبتی زاید از اعتدال محسوس شود و بسیار آن امتداد بود دوم حالی و او در  
 مقابل متلی بود سوم معتدل در طول و امتداد جنس مافود است از کیفیت قوع آن و آن  
 سه قسمت قوی و اعلی است که در اینها طبعی بر انگشت کوبد و سبب آن قوت مزاج  
 بود از غذا و شراب و فرج معتدل دوم ضعیف و او از مقابل قوی بود معتدل  
 بود از قوت و ضعف جنس ششم مافود است از استواء و اختلاف و آن دو  
 قسمت اول مستویست و سبب آن اسباب بود بر بحر طبعی و آن عبارت  
 از آن باشد که در جمیع بضات یعنی فراغات با جزا از آنکه پیضه در عظم و  
 صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطی و صلابت و لین متساوی بود مختلف  
 و او در مقابل مستوی بود و سبب آن ثقل ماده یا طعام یا مجامده علت  
 یا واردی متلی بود مثل قوع و این مختلف بدو نوعت منظم و غیر منظم  
 مختلف غیر منظم است که او را انتظامی باشد یعنی در هر دوری یا در هر  
 روز که او را اختلاف و این باشد بدان یک اختلاف باشد و مختلف غیر

اول

سوم

دوم

منظم

منظم است که اختلاف او را هیچ انتظامی نباشد بلکه در هر دوری او را  
 اختلافی ظاهر شود جنس ششم مافود است از حال وزن و آن بسبب  
 حرکت یا حرکت و سبب زمان سکون یا سکون و سبب زمان سکون  
 یا حرکت باشد و آن ماحد الوزن باشد باردی الوزن حد الوزن است  
 که بر بحر طبعی بود یعنی وزن آن بنض مناسب مزاج سن صاحب بنض بود  
 و ردی الوزن سه قسمت متغیر الوزن و آن بنضی باشد که از وزن لایق  
 سن بنض صاحب باشد و تجاوز کرده باشد چنانکه بنض صبی مثلاً هر چه وزن  
 بنض شباب باشد دوم همانی الوزن و آن بنضی بود که از وزن لایق  
 سن صاحبش باشد قاصر بود چنانچه وزن بنض شباب مثلاً هر چه بنض  
 باشد سوم خارج الوزن و آن بنضی بود که وزن او مشابیه هیچ وزنی از او را  
 بنض نبود و بیاید است که در حرکات بنض طبعی را موسیقاری موجود است  
 زیرا که هر چه که تالیف نغمات یا دوا ایقاع و بعد از آنکه که میان فقرات  
 متخلل میگرد تمام میشود بسبب از من بنض نر در سرعت و تواتر بسی ایقاع است  
 و نسبت آن در ضعف و قوت هر چه نسبت تالیفی است و هر چه که نسبت

اول



ایقاع و مقادیر نظم متفق باشد و غیر متفق باشد احوال نبض نیز نسبت متفق باشد که اگر قصار این قوعات بعاتت هسوت کردن او را وزنی از اوزان موسیقی بود اگر این نسبت متفق بود چنانچه در ازانیه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منظم گویند و الا غیر منظم و از انواع نبض که از انامی نهاده اند و مشهور اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطی چنانچه اولایطی پس ثانیاً سرعت یابد شود و تند ریج از هر بار سریع تر شود پیشه حرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شوق و عرض و استلا و حلو و تقدم و تاخر بطریق موج آب محسوس گردد و سبب آن ضعف قوت بود و این سوم دودی و آن نبضی بود هیچ موجی اما او را اعراض و امتلا نباشد ضعیف بود و سبب هر دو معده ضعیف بود و همایونگی و او ضعیف تر از دودی و تواتر او بیشتر بود بحکم مشاری و آن نبضی بود که مختلف بود در عظم و صغر و صلابت و لین و شوق و احساس و کان که بعضی از ارباب و شایق بود و بعضی متخلف آن احتمالی بصرای عرق بود در صلابت و آن درم اعضا عصبانی نیست و ذنب العار و او آنست که نبضه متحرک شود و تند ریج ضعیف و صغیر میشود و در اول

عود کند

عود کند و بدین دره ضعیف شود و منظم مسلی و آن همچو ذنب العار است الا که عود او در اول تند ریج بود چنانچه تند ریج ضعیف شود و ذنب العار دفعتاً عود کند منظم و الا غیره و او آنست که در زمان که توقع سکون باشد متحرک شود و هم واقع در اوسطه و او آنست که زمانیست که توقع حرکت بود ساکن گردد و هم مرتعش و او آنست که حرکت او چون حرکت رعشه بود یا منظم ملوئی و او آنست که همچون ریمان مجیده باشد محسوس شود و دوازدهم طری و ذوالفرعین نیز گویند و او آنست که دو قوع کند چنانکه حرکت انقباض او محسوس نشود پیشه حرکت مطرقة تیر که مرتعد و او آنست که حرکتی همچو حرکت رعده محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند و الله اعلم **فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فضول اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض جالی عظیم و سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار اشیان نبض صبیانی لین مایل بود و نبض شبان مایل بعظم و قوت و وزن لایق بود و آنست که صبیان زمان انقباض و انبساط مساوی بود در بزرگ و در زمان انقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهن بصر و بطو مایل بود**

و اعراض



و وزن لایق بدانسان آنست که زمان انبساط پیشتر از زمان انقباض  
 بود اما اعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و  
 خریف مختلف و ضعیف و در شتاء بطی و متفاوت و بعضی باعتبار بلد آن  
 مناسب فصول شود اما باعتبار فصول نوم و نقطه در ابتدا خواب نبض صغیر  
 و متفاوت بود و اگر خارج از آنجا بود نبض سریع و متواتر و مختلف  
 بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر تجد تب زسد نبض قوی  
 و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر تجد تب زسد نبض در عظم و قوت ماضی شود  
 و در سرعت و تواتر زاید و اگر با فراط نبض دودی و غلی شود اما باعتبار استحکام  
 اگر استحکام بآب کرم بود باعتبار آن باشد و تحلیل زسد نبض سریع و قوی بود  
 و اگر تحلیل زسد صغیر و متفاوت بود و اگر تحلیل با فراط بود سریع و متواتر  
 باشد و استحکام بآب سرد نبض در قوت ناید بود و در سرعت و تواتر ناقص و اگر  
 با فراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت بود و اما باعتبار مشاولات با  
 بخوره نایز کند اگر متناول متشابه بدن باشد نبض عظیم و قوی باشد  
 یا کیفیت نایز کند یعنی نبض بحسب آن کیفیت متغیر شود یا به کیت نایز کند

و در سردی اگر بطی  
 خود نایز شود سریع  
 و عظیم بود

که اگر

که اگر بسیار بود نبض مختلف شود دلیل از اندک صغیر و خالی باشد و اگر معتدل بود  
 عظیم بود و شراب اندک نبض را قوی و عظیم و سریع کرد و شراب بسیار نبض  
 را با اختلاف مایل کرد و آب نیز مشابه شرابست اما او را و نایز در قوت و سرعت  
 نباشد اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب عظیم و سریع و متواتر  
 شود و در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در قرق سریع و مرتعش و غیر  
 منظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدا و جمع عظیم و سریع باشد و اگر تمام می شود  
 صغیر و متواتر شود پس دودی و غلی کرد اما نبض در ورم اگر ورم حار بود  
 نبض متشابهی و صلب و مرتعش بود و گاه باشد که ورم موجب نشود و در انتها  
 سرعت و تواتر افزایش دهد و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لبن موی  
 و در ورم صفتشاهی و الله اعلم **فصل** در تعین در قار و ره و آنرا  
 نقشه گویند و استدلال بدان اولاً بر احوال کند و مسالک ماره و احوال و  
 کدو ثانیاً بر احوال اعضا و بول که دلالت کند بر احوال بدن ماید نمودن بولی باشد  
 که در صبح میستغنی شود و زمان طویل محتبس نباشد و صاحب آن آب بسیار  
 نخورده باشد و طعامی که در و ماه بسیار بود تناول کرده باشد و از طهارت

و در سردی اگر بطی  
 و متفاوت بود

فصل



وصاغات اخراج نموده و حرکات بدین و نقسانی که موجب تغییر بول باشد  
واقع شده بول را تمام در الی شفاف که هر که مشابه شکل مشابه باشد و از  
کر ما و سر ما نگاه دارند و چون آرام گیرد در روشنی غیر شعاع آفتاب و نظر کنند  
و گویند بعد از شش ساعت استدلال بدان توان کرد اما اصح آنست که بعد از شش  
استدلال بدان توان کرد که صحیح توان کرد و از بول صبیان استدلال کالی  
کرد و دلائل که از او احوال فار و رده کنند هفت جنس است **جنس اول** لونه و بطاعت  
آن پنج باشد **اول** صغرت و مراتب آن شش است **اول** سی و او دلالته بر فطور  
نفع کند **دوم** آن رخ و او دلیل حال نفع است **سوم** آسود و او دلیل حرارت  
بود **چهارم** نازخی و او دلالته بر شدت حرارت کند **پنجم** ناری و او زاید از نازخی  
بود **ششم** رغفرانی و آن دلائل حرارت منفرد بود **سوم** مرت و مراتب او چهار است  
**اول** صاحب و دلیل غلبه دم باشد **دوم** وردی و حرمت او زاید از اصابت  
**سوم** اخراجانی **چهارم** آن فاسد و او در حرمت بکمال بود و مجموع غلبه خون باشد  
**سوم** حره و مراتب او پنج است **اول** فستقی و آن دلیل برودت بود **دوم** و ایما  
بخون و آن دلیل برودتی تحت با سرب زهره باشد **سوم** بنجی و آن دلیل برودت  
بافراط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود **چهارم** کرایه

و آن دلیل

و آن دلیل اخراج اخلاط بود **پنجم** رخاری و او دلالته کند باخراقی شدید  
و دلیل **ششم** ملاک بود **چهارم** سودست و مرتبه او چهار است **سوم** آسودی که خود  
از رغفرانی بود یعنی رغفرانی باشد که بسیار زنده دلالته کند بر برقان و  
تکاثف صفر **چهارم** آسودی که از اقسام بسیار زنده دلالته کند بر غلبه خون  
اخراج آن باشد **آسودی** که از هره حاصل شده باشد آن دلیل صفر اصراف بود  
باشد **سوم** آسودی که از پیاض با خود باشد آن دلالته بر اختلاف آن بلغم کند  
و بول آسودی که دلیل حرقت مواد یا قوت عزیزی بود و بغایت بد باشد  
فصوص و مشایخ و ابتدای حمایت اما اگر از شاول خری سیاه مثل انکامه  
و آتش مویز بود از اعتباری نباشد **پنجم** پیاض و آن دو قسمت است **اول**  
رقیق شفاف و آن دلیل برودت و نویدی از نفع باشد **دوم** ایض هفیف  
و آن اضافت اگر محاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر با آن دوستی  
باشد یا همچون شیر باشد دلیل ذوبان باشد و این در آخرت دق  
باشد و قاعی باید قهقهه دلیل حیات با مواد خام و رصاصی پی رسوب بنفایت  
بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحر ان امراض بلغمی باشد و آنچه مشابه

روح آلات مولای و نقای  
باید در دلیل ص



ماست و شیر بود در امراض حاره دلیل ملاک باشد و پیاض بول در حیات  
 حاره بعد از آنکه او را صبح بوده باشد دلالت کند بر مصاعده صفرا بر اعال بدن  
 علامت از صداع و او جاع اعضا راس بود یا دلالت کند در نزول او با معاو و علما  
 این اسهال صفراوی و انزالوان بول یکی است که مشابه غساله لم باشد  
 و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زیت باشد  
 و او دلیل بد باشد خصوص که مفتن بود حس دوم از دلالت قوام بولهاست و آن  
 قسمست اول رقیق و آن دلالت کند بر رودت و عدم نفخ و ضعف کلی  
 و آلات بول غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عظمی که بود و باشد که دلیل  
 مواد غلیظ یا انقباض او را ام یا انقباض شده باشد و غلظ بول اگر بزرگ بود  
 کم شود نیک باشد و اگر متعادی گردد خصوصاً در حیات حاره بد بود س مقدم  
 در غلظ و رقت باشد و آن دلیل تصح نام و حسن حال بود حس رایج بولهاست  
 و آن شش قسم باشد ع عظیم رایج و آن دلیل بر رودت مزاج بود و نقصان  
 حرارت غریزی دوم مستثنی و آن دلیل قروح مجاری بود یا اخلاط غده  
 و امراض رایج و آن در مرض حار قوت حرارت غریزی بود یا دلالت کند بر  
 دلیل

دوم

اول

بر صدوث حرارت غریب که از مواد بارده حادث شده باشد علم حلو الایه  
 و آن دلیل غلبه دم باشد ح حریف رایج و آن دلیل فساد صفرا بود د دم  
 رایج و آن دشت بل بود و آن دلیل فساد رطوبت بود ح حس رایج بولهاست  
 است و ماده زرد رطوبتی لزج بود و فاعل آن ریجی که در جوهر بول باشد و سواد  
 شقرت زرد دلیل بر قان بود و بکر آن دلیل لزج اخلاط و کثرت آن دلیل  
 و رطوبت ح حس قن و کثرت بولست و آن اگر کمتر از آن باشد که میساید  
 یا مشرب دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تجیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن  
 که میساید دلیل استفراغ رطوبات زاید باشد یا دیوان اعضا ح حس  
 صفا و کدورت و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدورت دلالت کند بر اشتغال  
 طبعیت ح اخلاط یا بر سقوط قوت و صفائی دلالت بر عدم نفخ کند ح حس  
 و آن جوهری باشد که از ماده غلیظ بود و از و متراش شود و خواه که متراش شود  
 و خواه متعلق بایستد و استدلال بر و از چند وجه کنند اول از جوهر آن  
 و آن طبعی بود یا غیر طبعی اما طبعی سفید باشد یا زرد و متصل الاجزاء  
 و مستثنی و بی نوبت و راست بود و چون تحریک کند زود منبسط شود و متفرق گردد



وزود را سبب نشود و دلالت کند بر هضم طبیعی و تفتیح تام و اما غیر طبیعی بازده  
 و هر یک از اینها است از خراطی و آن هم صغایر بود و بکار باشد و صغایر باشد  
 اما بکار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت بود دلیل فراشیده شدن اعضا  
 بول بود و اگر کله بود یا شیشه بفلوس مانی بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح  
 و جرب مثانه اما صغایر اگر سفید بود دخانه گویند و دلیل جرب مثانه یا د  
 اعضا بود و اگر سرخ بود از اگر ششی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محرق بود  
 دوم دیشی شیشه و سویی نیز گویند و از نخالی خورد تر بود اگر سفید باشد  
 دلیل زوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل اخراق خون بود سوم  
 می و آن شیشه لخم گوشت باشد و سبب آن سبب کرسکی و آن کرمی و آن  
 میو جربی باشد و دلالت کند بر زوبان شحم یا سینه کبد و می و آن سبب  
 افتخار و رمی باشد یا قرحه کخاطی و آن از خلط خام بود یا شعری و آن چون  
 پاره های موی بود و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه  
 شیشه نقطه های خیز و آن از ضعف معده یا امعاء بود یا از شاول بیضیات  
 نهم رملی و آن دلیل حصات و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یازده

نخالی

ل  
بجوهر  
ششم

در مثانه و هم رادی و آن همچون خاکستر نماید دلیل بر اخراق بلغم کند یا د  
 که بطول لبث معتقد شده باشد اما غلی شیهه میو خون بسته باشد اگر  
 با مایت ممتزج باشد دلیل ضعف کبد بود و اما از قروح مجاری بود دوم  
 استدلال از مکان رسوب و آن سه قسمت غم و او است که طاف بود  
 و بر سر آمده باشد دلالت بر قوت دفع و کثرت رنج کند و او است  
 که در وسط باشد و دلیل توسط حال دفع بود و او است و آن اگر طبیعی بود  
 نیک باشد و اگر غیر طبیعی بود بد بود زیرا که بر اساس حکام سبب کند استدلال  
 از وضع رسوب بود و ماست و استوار رسوب محمود دلیل نیک بود و در رسوب  
 مدوم بعکس این و تشتت و پراکنده گی آن از هضم و کثرت رنج بود و هم  
 استدلال از بارت رسوب شدت مخالطت و مازجت آن با بول دلالت  
 بر آن کند که از کبد و حوال آن باشد و اگر منیمز بود و ممتزج نباشد دلالت کند که  
 از مثانه و طالی اوست یحتمل استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب  
 زود باشد دلیل هضم نیک بود و اگر دیر بود بعکس این باشد و بیاید و آن  
 که بول زمان سفید تر و غلیظ تر از بول مردان بود و بول زنان سفید تر و در

ل  
علقی

اول

البسته



نفسا

وسط آن خیزی همچو پنبه منقوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدا حمل مایل  
بود و در انتها مایل بحالت بود و بول ایشان بلبا بود و بوی بسیار بیفید  
و غلیظ و بول ایشان مایل بناری و معتدل القوام بود و بول کمول به پیاض  
مایل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در برز و استلا  
آن از چند وجه باشد اول از یکت آن اگر زاید بود از فضله طعام دل  
کثر اخلاط یا دونان اعضا بود و اگر کمتر از آن بود بسبب ضعف و افقر بود یا  
در معالون یا عود حادث شده دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج و لا  
بر اخلاط لزج کند و در تب عار دلیل دوان باشد و اگر رقیق غیر لزج بود دلیل  
بر سده یا ضعف بخاری یا سور المضم یا شاول فرطیات کند اما غلیظ  
اگر بر طوبت آمیخته باشد از تحلل و حرارت یا بیس اندیه یا طول کش باشد  
و اگر بر طوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قوت برز بود سوم  
استدلال از لون آن بدانکه لون بر از طبعی آنست که ناری بود و شدت  
آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف مضم باشد و پیاصل  
آن از شدت مجری مراره باشد و پیم یقان بود و اگر بوی ریم از آن آید

دلیل

دلیل بقدر قرح بود و خضرت آن از برز بخاری بود و کراشی و باقی دیگر  
الوان بر از همچون الوان بول بود چهارم استدلال از هیات آن و  
هیات طبعی او آنست که جلی بود پس اگر منفتح شود همچون زبل کاو  
دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت نشنا  
کند و در خروج سریع بود دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند  
و بطی الخروج بود از ضعف مضم یا دافعه یا بر دماغ یا تناول قابض بود  
استدلال از رایحه آن اگر نتوان زاید باشد از آنچه زاید بود از عفونت خلط  
یا دوان اعضا بود و همچنین اعتبار رواج بول باشد استدلال از بیان کثرت  
وزید دلالت بر غلیان یا کثرت ریح کند و بر از طبعی آنست که مشابه اجزا بود  
و معتدل بود در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و مختل و عظیم الرایحه  
نباشد و سهل الخروج بود و غیر لادع فصل معتم در بیان آنکه بحران  
عبارتست از تغیری عظیم که دفعا واقع شود از تفاوت طبعیت یا مرض و  
تشبه کرده اند طبعیت سلطان و مرض را بدشمن باغی و بدزایمکت  
و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبعیت است

ششم

مفتم

و منتن و عدم



دشمن را که مرض است بشکند و بر غالب آید و از مملکت براند از اجزای نام چید  
 گویند و این بحران موجب صحت گردد و برودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه  
 چنان که دشمن را بجای خود کند آنرا بحران ناقص گویند و دلیل طول مرض است  
 و اگر نفوذ بالله دشمن غالب شود و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد  
 و مستخر گرداند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا بحران  
 باشد یا تجلیل ماده بتدریجی و وقوع بحران یا با متعال ماده از عضوی  
 بعضوی و این را بحران اشغالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس نخس  
 نقل کند اشغال حید گویند و اگر از عضو خیسین را پس نقل کند ردی گویند و  
 بحران محمود است که در انتهای مرض بعد از دفع نام در روزی یا حوری دفع  
 شود و بحران بدفع ماده باشد نه با اشغال و در عقب آن حقت و راحت حاصل  
 شود و بحران مدموم بعکس این باشد یعنی کند در روز جنگ و مصیبت  
 که از طرفین به تنیه اسباب و یا ساشی مشغول میباشند امور بایکدی  
 صیاح و عجاج و خوف و خیر میباشند در روز بحران نیز امور بایکدی مشغول  
 و سوء حال مریض واقع میشود و بحران که بدفع ماده باشد بقی یا به اسهل

بلکه بحاجت متفاوتی دیگر  
 اراحو  
 بحران تمام ردی گویند  
 و لغات بد باشند و اگر  
 غالب شود اما بحاجت  
 که مکنای دیگر معاصی  
 تا مملکت را مستخر گرداند  
 از ۵

یا علی

یر عاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر کس از این علامتی باشد که دلالت کند  
 آنکه کدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما علامات فی ضیق نفس و غشاش و نذوق  
 و احتلاج لب و ثقل آن و نایرکی چشم و علامات اسهال ثقل بطن و قراقر و  
 در پشت و عدم علامتی بود و علامات رعاف مقسم و طینش گوش و اشغال  
 سر و سرخی روی و خارش پشه و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول  
 و علامات عرق بغض موی و نذات و انتفاخ بشه بود و بحران که بعرق و ادرار  
 واقع شود مادامیکه دفع کند از این جهت بحران که بد باشد اکثر اوقات  
 ناقص بود و هر بحران که در زمان ابتداء مرض واقع شود مملکت به و در وقت  
 رمد ناقص و در انتهای نام و در الخطاط بحران نباشد و حکما چون اسناد و حوادث عالم  
 کون فساد بحکات کواکب و اوضاع میکند و قمر از آنجمله است که دور او تاری  
 در رطوبت هست که حال بد و در دلالت میکند بران اسناد تقدیر و در بحران  
 بحکات قمر کرده اند و نور قمر در نصف دوری ناقص میشود با جماع و در نصف زاید  
 میشود با استقبال دیگر و در نصف نصف دور نیز او را تغیری عظیم هست که آنرا  
 تزییع گویند و هر یک از این تغیر آنرا بحران گویند و از اجتماع یا اجتماعی است و نیز



و خمس و شش روزی بود و حرکت شمس را از انقضای کند و آن دو روز  
 و نیم است و ثانی پس مدت دو رست و شش روز و نیم باشد پس بحران در هشت و نیم  
 واقع شود و نصف آن سه روز و ربع و نصف ثانی باشد پس چهارم نیز  
 شود و او را روز انداز گویند پس را مجموع یازده روز باشد و سه سابع  
 روز باشد و او را اسبوع اول سه روز و ربع و نصف و ثمن روزی بود و  
 ابتداء اسبوع ثانی میان ثالث و رابع پس دو اسبوع شش روز و نیم  
 بود و قاعده آنست که چون اکثر روزی در حساب بسوق شود آنرا وصل کنند  
 یک روز گیرند و نیم روز و ثمن روز اکثر از روز رست پس آنرا روزی کامل  
 و ابتداء اسبوع سیوم از روز ششم کنند و در اسابع ثمن تا بطریق دارند  
 پس ابتداء اسبوع ثانی پستم باشد و روز اسبوع سیزده روز و ربع بود  
 و چون کمتر از ربع کمتر از نیم روز است سابع ثالث به وصل کنند و گویند ابتداء  
 اسبوع ثالث چهاردهم است و آخر آن پستم باشد پس چهارم مندر  
 باشد و بحران سابع و یازدهم مندر باشد بحران چهاردهم و هفتم مندر  
 باشد بحران پستم و بحران امراض حاره در چهاردهم بود و آنچه از حد بود در

منتهی

در هفتم و آنچه در غایت حد در چهارم و آنچه در حد او کم بود در هفتم  
 و پستم و پست و چهارم و از غزوات از چهل روز و شش روز و هشت  
 و صد و پست روز و آنچه حاره فرزند باشد در پست و هفتم و سی و چهارم  
 و هفتم و نسبت چهل به غزوات همچون نسبت چهار باشد بجادات و چون بحران  
 به چهل روز رسد پست روز پست روز بروی می آفریند و چون بهشت  
 روز رسد چهل روز می آفریند و این بعد از استقبالت و در روز  
 طریق آنست که مریض را بهیچ وجه تحریک نکنند و روزهای بحرانی که ایام  
 باخوری میگویند اول آن چهارم مرهت و باشد که در امراض حاره تقدم  
 کند و در سیوم واقع شود و بحران چند روز چهارم مندر باشد بحران  
 هفتم و روی مندر باشد بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بدست  
 و اگر در پنجم واقع شود یک باشد و دیگر هفتم روز بحران است و درین روز  
 بحران چند قوی واقع شود و روز نهم مندر است بحران یازدهم و اگر در روز  
 دهم بحران واقع شود و اگر پستم بد باشد روز یازدهم روز بحران است و مندر است  
 بحران در چهاردهم و در دوازدهم بحران بد باشد و سیزدهم و پستم و روز ششم

بدر باشد در هفتم  
 بحران واقع شود



بود روز چهاردهم هم روز بحرانت و دین روز بحران قوی و جید و سلامت بود  
و بحران در باجده هم بد باشد روز هفتم هم روز بحران است و متناهیست بحران ششم  
و اگر در هشتم هم و نوزدهم بحران نا در بحران واقع شود بد باشد روز پست  
و یکم روز بحرانت اما پستم اقوی باشد و روز پست و چهارم روز بحرانت  
و دین روز بحران قوی واقع شود و روز پست و هفتم روز بحرانت و بعد آن  
یسی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد ازین واقع شود از اوقتی نباشد  
و روز سی و هفتم روز بحرانت و بعد از آن روز چهل و بقول بقراط بعد از  
چهل روز بحران نباشد و اما بقول بعضی دهم و هفتم و صد و پستیم  
واقع شود و این ایام چهار درجه در فضیلت است آنچه درجه اول است در طریقه  
اعلی است از شرف هفتم و چهارم و پستیم است و درجه دوم است پست  
و چهارم و پست و هفتم و چهل و آنچه درجه سوم است چارم و پست و یکم  
و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و این را ایام دقیقه خوانند و آنچه  
درجه چهارم است آن ایام روز خوانند و آن سیوم و هفتم و یازدهم و  
سیزدهم است و آنچه ازین منظم باشد سه نوعست دور اربع مثل بحران اربع

و سابع و دور اسابع مثل سابع و سابع و عشر و دور اعشایات مثل عشرین  
و اربعین و قوت اربع با عشرین باشد و بعد از آن ضعف شود و قوت اسابع  
باشد تا اربعین پس قوت دور عشر یا تیر باشد تا صد و پست بعد از آن  
حساب بسالها و اماها افتد چنانکه در هفت ماه و هفت سال و چهارده سال  
و پنجاه سال لیکن اندک واقع شود فصل ششم در علامات ردیه و  
محموده در امراض ثبات قوت و سحر و استخوان  
سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و سهولت احتمال مرض بود و  
در حیات ظهور اثرات برب و پنی و بحران و جید روز بحران و خواب شب و او  
روز و وقت و رات بعد از خواب و تنفس طبعی علامات یک باشد و علامات  
ردیه خلاف این بود و چشم در کوفت دادن و کشاده ماندن دهن و تنفس پاپ  
سردی پنی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و بسیار انگشت چینی کردن  
و سحر شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست  
در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی خری طلبد و سکونت نکند و بسیار گفتن و کم  
گوی و اضطراب در غیر روز با بحران و هر لحظه بستن و نشستن و از مرک

و اما نظر بر کجای نشستن  
۹



ت رسیدن و بر قان پیش از منقوع ر عاف مغرطی ظهور حفت و عطسه در اول مرض علامت  
 بد بود و در حیات محاده بر هم نمودن دندان و برودت اطراف با حرارت و بیست  
 و ضعف نبض و وجع احشاء و حدوث رعشه و سواد منه بان و شور عدسی سیاه  
 یا بنفشه و ر عاف سیاه اندک و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بدست  
 و تن پنی و حدوث جنای در غیر لایم بحران و طلب جای ناریک و سواد و حضرت  
 و تیرگی و پدیدان کنتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیدن  
 پوست پشانی و سرد شدن پنی و گوش و بول یقیق ارض در سیم و احتلال  
 عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و کشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود  
 و بسیار بود که وقت مرگ مرض و وجع ساکن شود بغشایی سبی ظاهر و آن بخت  
 آن باشد که طبیعت از حیوة فوتیه گردد و ترک تمه ف کند و آن هم دلیل مرگ باشد  
 و علامات کسب کن شدن تب بود پی وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها  
 و غشیان و جنت نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پیش چشم و بیخ  
 بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت احتلاج و احتلام در ابتدا مرض  
 بد بود و الله اعلم خاتمه فی الامتار با کحوادث علامت انتقال من علة

لون ص

بغنة

الی آخری اما اندر بکحوادث چنان باشد که کسیر اتقیری حادث شود  
 در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و بر از و عرق در عادت غیر طبیعی مثل  
 قی و ر عاف و سیلان دم و بواسیر و طمث متدبر مرض باشد و خفقان دایم متد  
 باشد بمرگ مفاعا و کابوسی و دو ابرص و سکه و احتلاج و جبهه لثوه و شکل  
 و کلال بدن با کثرت عرق متدبر باشد بمرگ و فاج و مرگ روی و چشم  
 و سیلان دم و نفرت از روشنی متدبر باشد بمرگ و غم و خزن پنی  
 و کثرت فکر نامی بد متدبر باشد بمانی و سرخی روی با کمبودت و غلظت متدبر باشد  
 با جدام و تهیج روی و چشم با استسقا و دوام صداع و متعده باب و انتشار  
 و ثقل و تند و در طرف راست متدبر باشد بطل و ثقل که گاه و خاسره بطل کلیه و سقوط  
 اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکم متعده که سبب کرم خورد باشد  
 متدبر بود به بواسیر و حدوث قوبا بسیار برص و بوق ارض متدبر بود برص  
 سیلان طث در زمان حمل با سقاط و سخت شدن و بر آمدن ساق بدوال و  
 و ار القیل و کثرت زکام و تر لذات الریه و سل و عرق و بول منس بحیات غفیه  
 و نفق بول بقروح مشانه اما انتقال از علنی بعلنی دیگر چنان باشد که اگر در

بسیار متشیج و خدر شدن  
 اعضا با عیاج و احتلاج ص



حیات حاده ضم و واقع شود و بعد از آن اسهال صفراوی دست دهد ضم زایل  
 شود و همچنین با اسهال صفراوی رمد زایل شود و اسهال صفراوی نیز بصم زایل  
 شود و استسقا با اسهال بلغمی و مائی و تشنج و طبخ و جنون بواسیر و سعال  
 ورم حصین و فواق امتیاس و عطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب نیز  
 و در کرده و دیگر اعضا بدوال و داء الفیل زایل گردد و الله اعلم تمام ششم  
 نظری طب و الحمد لله اول و آخر **قسم دوم در رطوبت**  
**علی شتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ نطفه**  
**و این باب مسمت برده فصل فصل**  
**اول در تدبیر جمل و مولود**

بدانکه هرگاه که علامات آبستنی ظاهر شود باید که از قصد و جهالت و قی و اسهال و  
 فرج و اصوات بایله و ریاضت و تعب و بویها و تیراخره از کند تا چهار ماه بگذرد

بعد از آن

بعد از آن اگر چربی از اینها بحسب اضطراب واقع شود مضر نباشد و چون ماه  
 هفتم رسد همان اختیارات مرعی دارند و بسکینین و کل اکبین و تلطیف  
 غذا و استسقا شهوت کل کنند اما مولود باید که در خانه که معتدل باشد بزیاید  
 و چون جدا شود ناف او بالای چهار انگشت قطع کنند و فرقه یا لایند و بران  
 بنهند و مولود را به آب نمک بشویند چنانکه بدین و پنی او رسد و اگر با آن  
 آب سماق و شاد ز و جله و قط باشد بهتر باشد بعد از آن بآب فاتر غده  
 بشویند و انگشتی غسل دهند و اوهند و در قاطیچند هر عضوی یکای خود بنهند  
 و برق بنهند و در خانه تا یک روز شش نشاند و هر روز برقی او را تحریک کند  
 و هر چند روز بآب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر سیه با طفل ناپ  
 ترفی افتد اگر صحیح المزاج باشد مادرش ولیکن تا پهل روز بگذرد شیر مادر  
 ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا پهل روز بگذرد و اگر فواکه که دایه بگیرد اقیاً  
 رضعه کنند و شش کل نبکو خلق و بقوت بود و سال او میان بست و پنج و سی  
 و پنج بود و مزاج معتدل و بزرگستان و بید شیر بود و شیر او معتدل القوام  
 باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه گفته شد پهل روز از وضع حمل



او کشته باشد از غذای معتدل لطیف شاول کند و در باد پستانه که  
بهوشد پس دهن طفل بند و از حرکت مفروده و ریاضت اجتناب نماید و با  
جماعت نکند و اگر شیر غلیظ بود مطلقاً شاول کند مثل کبچین ساده یا  
بزوری و سغره و ناخته و ریاضات معتدل مفید بود و اگر شیر دبی بود  
اغذیه لطیف مثل هریس و ترید شاول کند و اگر شیر بسیار بود چنانکه بود  
بفساد شود تعلیل غذا کند و تقصید بستن زیره و عدس و سرکه و اگر امری  
او شود شیر بطفل نه که اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع و سالت  
و چون نزدیک نظام باشد آب به بند و بتدریج معاد بطعام گرداند و شیر برنج  
و نان بروغن آغشته میدهند و چون اثر برآمدن سمانانی او ظاهر شود روغن  
بابونه و عسل در لثه میمالند و پیه مرغ و متفرغ کوش در کردن دندان نشن مالد و اگر  
انگشت بسیار خاید دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطعه پنجه بکشد و او بند  
و در وقت سختی گفتن بن زبان اومی مالد و در امراضی که اولاً عارض شود معالجه  
طفل در صغره را هر دو باید کرد و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر آن  
کرد اما در اطلاق شکم او را به کون و اینسون و ورق کل و سرکه کرم کرکلی است

چنانکه

چنانکه از آن متادنی نشود و زردی تخم مرغ نیم برشت به بند و پست شوتر مفید است  
و اگر متادنی شود فاکنی نه پایه بر غاله به بند و در اجتناب شیشه از غسل و فود  
و سرکین موش استعمال کند و روغن زیت در شکمش مالد و در سوسن بن کوش  
زیت چرب کند و آب کرم به بند تا پاشامد و در زکام سر طفل را کرم دارند  
و اندکی عسل به بند و سعی کنند تا قی کند بلکه انگشت و پرمغ چرب کرده بکلوی  
فرورد چنانکه از پستی بهوزسد و در سعال ضمع عریس و کثیر او دانه به و فایند با  
شیر باروغن بنفشه به بند و در وجع کوش حصص و سغره و مرزنگوش در روغن  
یخشانده و در کوش چکانه و اگر از کوش او رطوبتی بیرون آید پاره صوف و شب  
یمانی بزعفران آلوده کرده در کوشش نهند و در قی کردن بسیار شراب میب و اند  
پوست پسته به بند و معده را با جاسات طلا کنند و در بچدن شکم آب کرم  
به بند تا پاشامد و در شکم نه بریزند و روغن زیت در شکم مالد و در قلاح که  
عبارت از مزال بود که در دهن حادث شود و از آن هر چه سیاه بود فانی بود  
باید که دهن را با مارا عسل بشویند و بنفشه و کل و کثیر بسیارند و بران افشانند  
و سماق و کل مار و پوست انار تیر مفید بود و اگر او عطسه متواتر کند و علامات



ورم دماغ باحوال آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد  
 با دروج بایند و در پینه او دهند و اگر از قطع ناف در موضع ورم حادث شود  
 شگال و علك بطم دروغن پوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف  
 نیز مالند و اگر دیرمند مل شود عروق و خون سیاوشان و اندر ت و اشق  
 بسانند و بران افشانند و در اضطراب و بچوایی او روغن فستق شش در شش مالند  
 یا پوست فستق شش و کاهود آب بپوشانند و در سرش مالند و شراب فستق شش  
 بدهند مالحی کند و در فواق جزمندی و شکر بهند و در ورم حلق تلین  
 کنند سباب رب نوت و شراب نقشه بهند و در غرغره جواب و بزرگ بکنند  
 و با غسل پانیزند و در ریح الصبیان که عبارت از میاتی است شنبلیله معتر  
 و جذید استر و مکون و عود الصلیب بایند و دهند و در فروغ مقعد جفت  
 و کل سرخ ورد و کلنار و پوست انار و شب بمانی بپوشانند و در آن آب نشاند  
 یا آب آن بر کوی رمی چند و بر انجاشی نهند یا آب درق بارتک در مقعد بمانند  
 و بر کوی که از سر با بود مکون و سپندان باروغن کاو بدهند و آب جری گرم کنند  
 و ندی بر سر آن اندازند و بر سر آن نشاند و شحم مرغ نا پخته بر سر نهند

درم آن

و بر سر آن نشاند چنانکه آن زرد بمقعد او رسد و در تولد که موافق در نواحی  
 دانس عشاق و شکریده و شیاف از مغز است زرد الوی تلخ یا است شفق  
 یا برک آن استعمال کنند و در کرم در شکم پیدا شود افستق و در منده و در  
 کاوشم منطن شکم طلا کنند و طفل چون از شیر باز گیرند باید که از ابتدا  
 به اطعمه لطیف این کنند و تا قوت نگیرد بجام نبرد و از خوف و غضب و احتلاق  
 بدو غم و بچوایی که دارند و چون قوت دویدن و بازی کردن پیدا شود در مالند  
 تا بلع شغول چنان بهیچون ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود بموید  
 سپارند و در آسایش دادن به ریج کم میکنند و بر ریاضت می افزایند بجهت  
 که از کار و شغل تیر طول نشود و غیر الامور رعایت میکنند تا با خلاق حمیده ملد  
 شود **فصل دوم در تدبیر فصول** در فصل ربع موادی که در  
 زمستان ضرر ده باشد در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست که از گرم  
 کنند تغذیل و لطیف غذا یا استقراغ و آن بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب  
 عادت و غلبه عطو و از مخففات و مسی شیده و کثرت حرکات و استجم  
 و کثرت اکل و شرب لحوم و علاد و شراب اقرار باید کرد و از اشربه مثل شراب



و شراب لیمو و صندل و رساس و سکنجین اقضار کند و از اغذیه و زرشک  
و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان با سایش مشغول باشد  
و در مهب شمال قریب باب روان که از بخار و دخان و غبار دور باشد مسکن  
و از حرکات عفن و خواب روز و کثر جماعت و اکل و شرب شراب و اکل فواکه  
و شراب صرف و سخفات اجتناب نماید و بجای که بغایت گرم نباشد روز و از  
اغذیه و اشربه و فواکه آنچه مبرد و مرطب باشد خورد و از جامه های گران بپوشد  
و استغراغ و در خریف از گرمای روز و سرمای بامداد خود را نگاه بدارد  
داشت و از خواب روز و جماعت و کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه  
و اگر بدن متلی باشد در ابتدا در خریف استغراغ بقی باید کرد و در  
وسط او استغراغ بمسهل و اگر احتیاج نباشد بهتر آنکه از جمیع استغراغات  
اجتناب نمایند و استحمام بآب سرد نکند و در زمستان خود را پوشیده بدارد  
داشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و لحوم و شراب دینی فضیلت نمید  
و قی و استحمام و استعمال سخفات نباید کرد و اگر جامه بپوشد و پوشیده بدارد  
پوشیده آمار و یا نفوذ بالله منه که هوا از مجرای طبعی بگردد و تپیر آنست که

تقیل

اخلاط و رطوبات کند بتقییل غذا و استعمال محففات و اصلاح هوا مسکن  
کند و بر یاجن مطبوعه مثل سیب و ترنجوب و ششومات مثل صندل و کافور و  
غیر و مشک و بخورات مثل عود و عجم و قسط و سندروس و قرقل و لادن  
و اشق و سعد و اد فر و اهل و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران و باد  
که خانه را بکباب و سرکه و انکه جو شایند مر سوشش دارند و گوشت و شراب  
و غذا کمتر خورند و از قی و فصد و جماعت و جماعت و ریاضت و استحمام  
اخر از نمایند و در موضع مسکونه ساکن نشود و قطعا توهم بخورند  
و از اشربه شراب حاض و لیمو و رساس و صندل تناول کند و از اغذیه اقصا  
بمحضات کند و آب سرد بسیار نخورد و کل ارسن با شراب دوباره آورد  
که مفید بود و تریاق فارقی و مشرود بطوس پیش از غلبه و با مفید بود و صبر  
زعفران و مرکب کوبند و با عسل قرص سازند و بامدادان بکیرم بخورند  
**فصل سوم در تدبیر کول و متروپ و در فواید**  
حفظ صحت لازمست از اغذیه بکندم و گوشت و شراب حلو ریخته  
و شربتی که ملایم مزاج باشد اقصار نمایند زیرا که بهترین غذا آنست که از خون



نیک حاصل شود و لذت باشد چون نان کدم آفت ز سیده و گوشت گوسفند  
یکساله آما بقول و فواکه بدتر از آن چندان غذایی حاصل نمیشود و از میوه آنچه  
قوت بعد باشد انگورست و انجیر و رطب و انجربه با کولات در فن دوم گفته  
خواهد شد و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق باشد  
و بعد از ریاضت باشد و پی اشتها چربی نباید خورد و اشتها با بچه رافع  
کرد و از حالت طویل زمان اکل اجتناب باید نمود و باید که هنوز شهوت بماند  
باشد که ترک کند و جمع میان اطعمه کند که موجب تخیر طبیعت شود و پیک  
نیز عادت نباید کرد و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع الذی باشد و عادت  
بمخوضات صغف و خاف آرد و اعصاب را مضرب بود و غذا تنه موجب است  
و اشتها نیز شیرینی و چربی اشتها باطل کند و بدتر اگر کم کرد اند و غذا را مال  
مزال و مشوت آرد و چشم را مضرب بود و دفع مضرت حلوا و دسم محاص کند  
و بالعکس و از آن تنه با مال و خریف و بالعکس و عادت باضمی کردن دایم مزاج  
ضعیف کند و در زمستان غذایی باید خورد که بحرارت باین بود و بالفعل جار بود  
و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذا معتدل مناسب

و مناسب مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه که دو و چهار و شک  
و حموضات غیر یابسه مثل ترهندی و نارنج و غوره و دمیوی مزاج را منبر  
که قانع رطوبات بود مناسب تر بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را سخی بلطف  
مثل گوشت کنجشک و گبک و یتوبادار چینی و زیره و سودایی مزاج را طی  
معتدل در حرارت مثل زرده پرنه و گوشت بره و بهترین نوبت غذا آنست که روز  
دو نوبت و روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا و میان غذا نماند  
خورند خاصه که بسیار بود و در عقب غذا خواب جهت هضم نمید بود و حرکت خفیف  
جهت احوال مطلوبست اما حرکت عینیه نباید کرد و شراب بر سر غذا هضم نباید  
مضر بود و و هم سده باشد و در عقب غذایی که در و ماسه غالب باشد ریاضت  
مناسب بود و غذای غلیظ و لطیف مقدم باید داشت و معده ناری اغذیه لطیف  
باید خورد و صاحب سکون و دعت معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظتر  
باید خورد بخلاف مراض که او را اغذیه غلیظ کثرت غذا مناسب بود و کسی  
که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا به فعات اندک اندک باید خورد و مطلقا  
از آن جهت احتراز باید کرد و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد



قی باید کرد و آلتین طبیعت ضروری و برود را کوارش مکنی و شرباری و محرو  
اطیف و کل قند موافق بود و اگر هیچ ازین تپرات نکند خواب باید کرد و بسا  
امساک باید نمودن و بعد از آن استجمام و اصلا اغذیه حاره بکنجین کند  
و آن بارده بعسل و دفع مضرت اشیا غلیظ مثل هریه و باده و پالوه  
و نان فطیر یا شیا ملطفه باید کرد مثل الکامه و کبر سرکه و پیاز سرکه و برکت رب  
و مسچین دفع مضرت هر چیزند که در مزاج ضد آن بود و جمع میان  
لبنيات و حموضات بمای تازه و لبنیات نیاید کرد و ماست و ترابست  
و تخم مرغ نخورند و سبب باریج و انار بر سر هریه و انکور بر سر باریج و کله  
و سرکه باریج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر با شراب  
و باقلی با ماست با هم جمع نکند و از کپالی که بر چوب خورده باشند و پر بایند  
که پوشیده باشد آخر از نمایند و از دسومات و حموضات که در ظرف باشد  
اجتناب نمایند خاصه که در آن نخته باشد **بحث دوم در شرب**  
است اما آب بعد از آن خوردند که غذا شروع در هضم کرده باشد و در میان  
غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه که غذا آب طلبد باید خورد و خصوص

که

که در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشد و آب بناشتا نباید خورد  
الآنمخوران و جوانان را و محرو و مزاج را از آن منع نباید کرد اما در عقب  
استجمام و ریاضت و جوع و اکل فواکه خاصه خربزه و در اشای خواب  
قطعا آب کار نیاید خصوص آب سرد اگر صبر نتوان کرد اندکی مرچ کند و مطا  
عطش کاذب باید کرد و جمع میان آب روان و آب جاه مضر بود و  
اصلاح آب فاسد بطح کسند یا خاک پاک یا مینرند پس صاف کنند و آب  
عظیم و آب کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور بسکنجین و آب را  
بچغری نرم و آب تلخ بچغری چرب و شیرین و تریاق بمسب اما مخالف  
پس از است که با سرکه پرورده باشد اما شراب قرشی در مویز گوید که بهترین شراب  
آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صاف و معتدل القوام باشد و اگر اندکی  
از آن در ظرفی کسند و چند روز بنهند فاسد نشود تا چهارده سال و بقول افلاطون  
تا هشتده سال و سد در شراب شروع نکند و مشایخ و سودای مزاج را  
احمر و اصغر غیر مزوج مناسب باشد و محرو و مزاج را و جوانان را ایض مزوج  
یا اصغر مزوج یا مروق اما بدو ساعت پیش از شرف مزاج باید کرد و کول



را صرف باید خورد و در زمان و در بلاد بارده مشر کحل باشد و در تابستان و بلاد  
 حاره بعکس و در بهار صرف و اندک باید خورد و در خریف کمند و مزاج و شراب الکاه  
 خورد که غذا همضم شده باشد و بعد از غدا یا رده الیکموس بخورند و غدا یا  
 که مناسب باشد مثل سماق و زرشک و انار و آب گوشت و امثال آن بود بحسب مزاج  
 و در میان غذا و در رجعت آن پیش از شروع نباید خورد و اگر برای اعانت همضم  
 بدان معاد باشد اندکی شاید و غذا در میان شراب خورد و نباشد بخورند و در عقب  
 ریاضت و مادام که مرور و نشاط در تریاید باشد و ذهن سیم و عقل کمال خود  
 بود از کثرت شراب خونی نباشد و حد اسفعا و آن باشد که گذارند که طالع شوند  
 و چون خواب غلبه کند و غشیاں پیدا شود می باید کرد و تشریب کاسهرا کو چک نشا  
 تر بود و پانی خورد و یک دفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بآن معتاد بود و کسی  
 خواهد که شراب بسیار تناول کند او را غذا اندک باید خورد و در غذا او باید که چیزی  
 از طایرات و از قوما و شیرینی اقر از باید کرد و کسی که خواهد که زود مس شود  
 عود و عفران در شراب کند اما تنقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر  
 بدان مقدار و محتاج باشد محوری مزاج را سبب و بر و امرد و انار و زعفران و حاض

و ربوبیات حامضه و قرص لیمو و کنگبین دلد بقول کاهو و خیار و کاشنی  
 مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت باشد قرص رخت داده اند و مزاج  
 سرد را تنقل از کوارش مصطکی و عود و زعفران و کل قند و قندق و فستق  
 و جوز مناسب بود و مرطوبی را بخود برشته و قندق و فستق و بادام بریان  
 بنمک شور کرده و یا بس مزاج را بنوا که و تشریب در مجلس فراح روشن و در  
 تابستانها و کنا و جویای آب کنند و با صدقا و اجا و کانی که از ایشان  
 تنفری نباشد و آداب صحبت آنست که ترس بدن کنند ماکل اندام از وضع پاک کنند  
 و جامه پاک لطیف پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی گل  
 بکار دارند و در مجلس از هر چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و نفس و پنه  
 پاک کردن اقر از کنند و اگر غشیاں شود از مجلس دور شوند و چون قی کرد باز  
 مجلس معاودت نماید و کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و تخی  
 که موجب حزن و غم باشد اقر از نمایند و اگر مجلس بهم بر آید زود متفرق شوند  
 و اگر جماعت مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نمایند  
 و در مجلس ریاضت طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوشگل و خوش طبع



و هوش آواز باشد و خلوط و الوف و متمیز بود در مستی افراط نباید نمود و  
مستی مجامعت نکند که موجب ضعف اعصاب شود اما شراب اندک در خمار مفید  
و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت پیش شرب نباید کرد و اقل مقدار  
آن رطلی باشد و بد آنکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت  
مزاج یا تفتح پایی یا قوت شراب یا تناول منجرات و محققات مثل زعفران  
و جوز بویا و قرنفل و بطسکر از عکس اینها و تناول دسومات و علاوه غسل  
و بهر کرد کشینه و نمک و زیره و دونه و آب سرد با سرکه که از آنجمله است که دیر  
مستی آورد و گویند اگر کسی پیش از شرب یکی از آن بخورد دیر مست شود  
و اگر کسی پیش از شرب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل  
و تخم کاشنی و تخم کاه و کل سرخ و تخم کرب از هر یکی سه درم کاروانی بگویند  
و جب سازند هر یکی مقدار نخودی و پیش از شرب یکی از آن بخورد دیر مست  
شود و شراب و عرق کاه و زبان تفریح زیادت کند و با کلاب آمیخته مقوی معده  
باشد و با عرق پید و کاشنی محوری مزاج را و جگر گرم را مناسب بود اما  
خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود

و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و ضیقان و غشیان پیدا شود و  
آن بقیه شراب باشد که منضم و منجز نشده باشد و خمار از استلا و کثرت  
حصول بود و از ضعف باضمه و دفعه و کثرت شرب و شرب شرابهایی مختلف  
نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیه‌تی که باشد بقی پاک کند یا پیش  
طبیعت کند و مشومات بارده مقوی بنویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود  
و در استحمام دلک و ریاضت نیز مناسب باشد و بعد از تنقیه معده از بقایا  
شراب و از شر به زرسک و ریاس و به و سبب و انار و سکنجبین مناسب  
بود و از اغذیه حموضات و اسفند ماعاب رقیق و اگر دوسه گاه شراب  
حمت مفید و تحلیل آن بخورد مناسب بود چنانکه اعمش گفته است  
و کاکش شربت علی لذه و اخیری تدایت منبها و مجنون بنی عامر گفته  
تدایت من لیلی بیلی من الهو کما بتدای شراب الحمر بالحر و این  
را بهترین معالجات نموده اند و اگر کسی خواهد که از مستی با هوش آید دلک  
اطراف و پای شوره کند و آب برف یا شامه و بر روی زنده سرکه و کلاب  
و صندل و کافور بویید و آب مصل و غوره و دونه و سکنجبین و آب انار



ترش و امثال آن باری مناسب باشد و آب کشینر و پد و خیار کدو  
و عرق تلخ و شاه منی بر پشانی و سر مالیدن مفید باشد و آنچه رایج  
شراب کم کند کشینر و رازیانه و عود و دارچینی و قوفه و کبابه و راسن  
و حب الک بود و مضمضه بکره و آب خوره هم مفید باشد فصل چهارم  
در تیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست که متفرق بود و معتد المقدار  
و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان  
که غدا در مضمضه شروع کند و اگر در عقب منجر باشد غدا خوار سر که خوار کند  
باید که زمانی مکس کند پس خواب کند و شاید که برای اعانت مضمضه خواب  
کند پس اول بر طرف راست خفته تا غدا در قمر معده قرار گیرد و در مضمضه  
شروع کند پس بر طرف چپ گردد تا بکشد بر مغلته بر معده مشتمل گردد  
و بواسطه تسخیر او مضمضه کامل شود و بعد از مضمضه باز بر طرف راست بایست  
تا انداخته غدا بکشد اسهل باشد و بهشت از خفتن دفع فضلات غدا باید کرد  
بر شکم خفتن مده مضمضه بود و بهشت باز خفتن موجب ضرر باشد مثل ترله  
و دلدک و در دشت و کابوس و صرع و خواب بر حلق معده مضروب و ضعیف

کرد

کردن و از مقولات مضراخر از باید کرد که موجب امراض رطوبی بود و نیز در  
طحال و راحه غفنه و اورام و جیمات از آن تولد کند و در خواب افراط نباید  
کرد و اگر خواب کمتر از مقدار شود ترطیب دماغ باید کرد بر طباط و تدنس و تخم  
و مشهورات و سعوطات را و از آب و آواز آس که نزدیک نباشد و حکایت  
کردن و کتاب خواندن خواب آورد فصل پنجم در تیر استغراق او حباب  
بدانکه استغراق طبعی که هر روز دو نوبت طبیعت محسوس کرد و نافضه و یسلی  
نهاری من دفع شود و پس اگر در طبیعت جس دفع شود بمثل اسفید باها و آب  
با سفاناج و جلیکم کرم و صواب امثال آن طبیعت را نرم باید کرد و از قیاضات  
اخر از باید نمود و اگر احتیاج افتد بشبافات و صفتها نرم مدد دهند خصوص  
مشایخ را به قوی ایشان ضعیف باشد و محتاج مددی بود و اگر طبیعت زیادت  
از مقدار مجیب شود و به سبب امتلا از اخلاط یا غدا یا تناول اغذیه مختلف بود  
سعی باید کرد که زایل شود و بمثل سماق و زرشک و قیلله جس مایه کندی و غیر الامور  
رعایت کنند و باقی علاج اسهال و جس طبیعت خود گفت میشود فصل ششم در  
در جماع بهترین وقت جماع آنست که بدن متلی نبود و جماع در خلوم معده مضرا از آن



بود چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند در نفس نه آنکه  
 با او هم کند که او را بسته اند و فوط محبت و نفس تیر موجب ضعف این امر شود و تیر آن  
 دفع این خیالات بود و مطالعه کسی کند که در قسم جماع حکایتی که بدان فعل دارد و اسماع  
 کلام نشنا و نظر در سنامه حیوانات موجب اسحاق این قوت بود و در جماع افراط  
 نباید نمود زیرا که او عیبه بدو سه جماع تیر کرد و بعد از آن اگر جماع کند غذا اصل  
 جذب کند و بدقی مدتی اندر اعوض حاصل پس موجب ضعف شود و چون معالی این  
 قسم در باب خودش خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد قسم معتم در تیر  
 حمام. بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان آن فراخ و آب  
 آن خوش و بنار آن قدیم و بستر کن گرم نگذرد باشد و معتدل بود و وقت استحمام  
 بود که غذا هضم شده باشد و بتدریج باندرون جماع باید رفت یعنی در خانه اول  
 توقف پیش بخانه دوم پس بخانه سوم روند و آب نرمی بریزند و بنشینند  
 و اگر مرطوبی مزاج باشد اول بنشینند و آب بر خود بپاشند و نا هوای حمام دراز کنند  
 و استعمال هوا پیشتر از آب کنند و اگر مابس مزاج بود اول آب بریزند پس بنشینند  
 استعمال آب پیشتر از هوا کنند و بتدریج از حمام بیرون آید و رعایت پیشتر باید

بود که در امتلا باید که انگاه شروع کند که شهوت و شره تجد کمال باشد نه انگاه تکلف  
 و تصور و کمال خود را بان دارند و جماعت با عجایز و کربیه التقا و کسی که از تشنگی  
 بود یا حایض و صغیر نباید کرد و افراط در جماع نباید کرد که موجب امراض عصب و  
 بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مغرطین و اسهال و فصد مجامع نباشد  
 کرد و کسیر که یا بس مزاج بود یا قلب یا معدیه یا احتشای چشم یا اعصاب او ضعیف  
 بود جماعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف نباشد  
 با وجود کثرت استغناء منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زن برآید و بدین  
 هیأت آن بعکس این بود زیرا که منی تمام مستغرق نشود و نباید که منی زن باطل  
 نزد بود و موجب تعفن و رم قویب گردد و به پهلوی وقت هم نشاید و به ایستاده  
 آورد و بیاید آنست که در این فعل بر حرارت باشد که فاعل است و بر طوبت که  
 پس اگر هر دو نقصان یابد تدارک آن مشکل بود و اگر یکی ناقص شود و یکی  
 باقی بود و تیر آن آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری بود تیر آن نتوان کرد  
 پس مراعات حرارت و در طوبات بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد  
 شاید که ضعف این فعل و نسیان بود چنانکه در فطام یا از تحلیلات فاسده و



در هر بنی از وفصله باقی می ماند و اگر جمع شود موجب مزنی گردد پس است  
از امری که موجب مانع این فصلات شود و این ریاضت و شرط او است  
که بدین از فصلات خلط پاک باشد تا سبب حرکتی مواد در بدن منتشر  
نشود و وقت ریاضت آترمان باشد که فصله بدین از بول و براز دفع شود  
و غذا هم کشته و منور وقت غذا نیامده و در وقتی که معتدل بود استعمال  
باید کرد و ریاضت بر امتلا مضر بود و یا حرمت لون و نشاط در حرکت باقی  
باشد و سیلان عرق باید نیامده ریاضت میفد بود چون تغییر لون و کمال  
در حرکت برید آید ترک کند و بر فلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیف  
ریاضت نباید کرد و اعضا را مداف را همچون ریاضت نباید و علی بن ابراهیم  
بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قوه باشد مثل کشتی گرفتن  
و اسب دوامیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن و دولاب  
گرفتن و تیر بازی و تمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و گرم باشد و مناسب  
با مهارت آن ضعیف بود همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در وقت نشستن  
و این اناضات بجمع اعضا بود و این بعضی خاص بود همچون فکر ریاضت

حرکت و سکون

در هر بنی از وفصله باقی می ماند و اگر جمع شود موجب مزنی گردد پس است  
از امری که موجب مانع این فصلات شود و این ریاضت و شرط او است  
که بدین از فصلات خلط پاک باشد تا سبب حرکتی مواد در بدن منتشر  
نشود و وقت ریاضت آترمان باشد که فصله بدین از بول و براز دفع شود  
و غذا هم کشته و منور وقت غذا نیامده و در وقتی که معتدل بود استعمال  
باید کرد و ریاضت بر امتلا مضر بود و یا حرمت لون و نشاط در حرکت باقی  
باشد و سیلان عرق باید نیامده ریاضت میفد بود چون تغییر لون و کمال  
در حرکت برید آید ترک کند و بر فلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیف  
ریاضت نباید کرد و اعضا را مداف را همچون ریاضت نباید و علی بن ابراهیم  
بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قوه باشد مثل کشتی گرفتن  
و اسب دوامیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن و دولاب  
گرفتن و تیر بازی و تمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و گرم باشد و مناسب  
با مهارت آن ضعیف بود همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در وقت نشستن  
و این اناضات بجمع اعضا بود و این بعضی خاص بود همچون فکر ریاضت



در سخت و استماع اصوات حاده و الحان لذیذ که ریاض کوش بود و نظر  
در اشیا و دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و تنفس فقرت  
بود با و از ثقیل و حار و استا ثقیل باید کرد و بتدریجات در مساند و  
پیش از شروع و بعد از شروع و بعد از فراغ سراسر است در ریاضت استعمال میاید  
کرد و در یک سخت بنزاع قوی گرداند و در یک نرم خشکی زیایل کند و در یک سخت  
زال آورد و در یک بجز بار در سخت جذب خون کند و پیش از ریاضت  
و بعد از ریاضت و در یک عظیم مؤثر بود و بعد از آن در یک اعضا را میاید  
و در یک از اعمالی میاید که بواسطه قطع کردن و عکس این نشاید و چون  
غذا پس لطیف مانده خورد باشد ریاضت آنکس ضعیف باید کرد و اگر غذا  
خلیظ یا بسیار باشد ریاضت قوی و بسیار باید کرد و در استعمال او کمتر  
باید کرد و در زمستان بکس و صیبا از ریاضت لطیفه قلبا مناسب بود و در  
ریاضت قوی غیر طریقه میاید بود فصلی که در درختان میاید که چون در سن  
شجاعت شروع شد برودت و بهوست غالب شود تدبیر ایشان بمسلمات  
و مرطبات گند و در یک و ریاضت و استقام معتدل مناسب ایشان بود

و تنفس

و تغلیل غذا کنند و اگر چه بدفعات خورد و اجتناب از اغذیه سودا پی  
و بلغمی نمایند و استعمال طپها مثل غبر و لادن و غایه و تدبیرین بروغن  
نرگس و یاسمین و زبنق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و صو  
و حلیم کدوم و شیر و عسل خورد و از میوه با انجیر و رطب و موز و از شرابها  
شراب کهنه و متوسط غیر مخمر و از بقول گرفتن و کندن ماو سیر و پیاز و باید که  
طبیعت ایشان مجتنب نباشد و الا تلین کسه باب کرن و بلبلاب و شیر  
خک دانه و شک جو و مرق مرغ با کرن و سلق و اگر در دم علوی طم  
باشد که بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک و ماء العسل جوشانند و بخورند  
و همچنین اگر احتیاج افقد حقنها سهل نرم بکار دارند و ایشان را فصد مضر بود  
مگر که بدان محتاج شود و در زمستان تناول اطریقیل کنند و نوش دار و مواد الحوی  
و قوس مصطکی و عود و غیره و امثال آن کنند فصلی که در درختان میاید که  
کیسه که خواهد که بفرود باید که اگر متملی بود شقیه بدن کند از فضلات بتدریج  
در ریاضت اقواید و بکوع و عطش و پیاده رفتن و امثال آن که در بیان  
احتیاج می باشد عادت کنند و در سفر رفتن سیر باید کرد و باید که مقدمه قتل

سفر



بناشد و از اطعمه که تشنگی آرد اخص از کنند و دفع تشنگی بجم تورک کنند  
 یا بکرکه و آب با هم آمیخته و اگر در کرماسه کنند سر از آفتاب پوشیده دارند  
 و روغن بنفشه در مالد و سینه را بلعاب بنکو و تخم تورک طلا کنند و اگر خوا  
 که رنگ روی تغییر نشود لعاب بنکو بروی مالد و شراب لیمو و سکنجبین  
 و در موضعی که مسوم باشد دهن به بند و و پاز باد و نع میاید خورد و پاز با خود  
 داشت میفید بود و اگر کسی را باد مسوم بزناط افوا آب سرد بشوید یا در آب  
 نشیند و روغن کل و آب پید و کد و در مالد و اطعمه بارده خورد و ما صبر  
 باشد آب بخورد و چون تخل نمایند کی مضی کند و تورک و کاه و خیار بخورند  
 و اگر تب بود بشیر و روغن مناسب بود و اگر در سر ماسه کنند خود را پوشیده اند  
 و از سر ما اخص از کنند و پنی و دهن را پوشند و باید اطعمه که در آن سیر  
 باشد خورد پس سوار شوند و با تش عادت نکند و اگر سر مایانند زود پیش آتش  
 زوند بلکه بتدریج پیش آتش روند و سیر و جوز بخورند پس سوار شوند و  
 شراب نیز میفید بود و اگر سر ماسه رسیده باشد یکدم حلیث بار طلی شراب  
 بخورند و اطراف بروغن یا سمن و زیت و سوسن چرب کنند یا در آب شستند

مسوم

باده بکجا

یا در آبی که در آن انچه و با بوند و شبت پخته باشد و از آتش دور نشیند و بعضی  
 گویند دست و پا در آب سرد باید نهاد یا در برف باید گرفت و اگر رنگ بگرد  
 رک بزنند و در آب گرم نهند تا حرارت از آن برد پس کل ارمنی و سیر که طلا  
 و اگر عضو سیاه شود یا سبز گردد قطع باید کرد و آبهای مختلف را بطعم و  
 زایل کنند و پاز بکرکه یا غیر متخل و سر کاه و جهت مضرت آب مختلف بغایت  
 میفید بود و آب شور را به سکنجبین اصلاح کنند و آب سی بحر یا نرم و آب غلیظ  
 و تیره را شیر و اگر ممکن بود که آب بد خود مصاحب دارند و به آب مختلف پامیزند  
 یا کل مکت که دارند و به آب می آمیزند بغایت یک باشد و کسی که در کشی نشیند  
 اگر او را غشیان واقع شود دفع نکند و یقه کردن میفید بود اما اگر قی تجده  
 افراط رسد بمثل سبب و به و انار و شراب بدینها منع کنند و سر که و عدس  
 خورد و تخم کرفس و افستین نیز میفید بود جهت دفع قی و سوزاخ پنه  
 به اسفند باج مالیدن به بود و الله اعلم و کلل خشکی بود که بدزا  
 عارض شود و آن انواع است قروح و او آکنه که در ظاهر جلد یا در غو  
 او چنان احساس کند که گویا مس قرح میکند یا خار فرو می آید و آن سبب کثرت



فصلت رقیقه حاره بود یا دوان شحم یا سبب شدت حرکت تدقی باشد و آنست  
که چنان احساس کند که بزرگوفه اند و بان جراحت در بدن شده و گرمیت  
حرکت باشد و سبب آن فضولی یا ریحی بود که در عضل مجتنب شده باشد  
ورم و او آنست که بدن کرم شود و منفتح گردد و از لمس متدقی شود و نوعی دیگر  
همست که از افسی خوانند و آنچنان باشد که احساس کند موسی عفر طعاری شده  
و فی الحقیقه نه از انواع اعماست و هر یک از این انواع اگر سبب ریاضت بود آزا  
ایجاد ریاضی گویند و آن مقدمه مرض بود و الا اعناده می گویند  
تدیر علاج قوی آن ترک ریاضت بود و استحمام و استراحت و ذکاب  
نرم و تدبیر بر وفق باب و شست و کشتن و اغذیه لطیفه بقلیل الغذاست و تدقی  
ذکاب و استحمام و طول مکث از حمام و تدبیر و تناول غذا  
مرطبه و اگر سبب فضول غلیظ بود استغراغ آن خلط کند و اگر سبب ریاخ بود  
تحلیل آن کند بمثل لون رشب و کرویا و اینون و تدیر اعیا و ریحی  
استراحت بود بقلیل غذا و استغراغ و ذکاب آن و بسیار نشستن در آب  
کرم و تدیر اعیا فینقی شاول اغذیه مرطبه بود و استحمام باب کرم و آنچه سبب خلط بود

علاج آن تنقیه بدن و بعد از آن تدبیر این استمالها باید کرد و الله اعلم  
ما دوم در معالجات کلی بطریق صواب  
بدانکه معالجات سه نوعست تدبیر و علاج بدوا و عمل دوا اما تدبیر آنست که  
در اسباب سه ضروری تصرف کند بر وجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن  
از جهت کیفیت همجو حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن  
بشم و تدبیر و غیر آن و غذا از اینجمله است که او را حکم چند خاص هست مثل  
آنکه در بحران وقت نوبت نب از آن منع کرده اند تا طبع بواسطه شغل مسم غذا  
از دفع مرض باز نایستد و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوت و منضم  
ضعیف شود و در کمیت و کیفیت آن کشت بعضی غذایی باشد بمقدار اند  
و تغذیه بسیار بواسطه کثرت غذا به تقویت و تغذیه حاصل شود و بعلت  
مقدار آن ماضیه عاجز نیاید و وقتی که اشتها قوی باشد و ماضیه بقوت بود  
ولیکن بدن از اخلاط متلب باشد تعلیل کند در کیفیت غذا و کمیت او یعنی  
غذا در کیفیت کم باشد و از آن غذا بسیار حاصل شود تا موجب زیاده  
اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا معده و قوی بدن مشغول شوند و وقتی



که اشتها نبود و معد بصیغف بود و اخلاط بسیار باشد تعلیل در کیفیت و کیفیت  
غذا کنند و بیاید دانست که غذا اگر چه مد قوتست مرض تیردد و دپس ارض  
آن قدر که ازان لابد باشد بکار دارند و در امراض مزمنه و زیادت قوت  
مزوری بود و اما در امراض حاره که در از نمیکشد تعلیل غذا و لا باشد اما  
در علاج بدواسه قانون رعایت کند اول اختیار کیفیت دوا و آن دو وجه باشد  
یکی آنکه بدانند که مقدار شربی از دوا چقدر است و دیگر تقدیر درجه کیفیت دوا چنانکه  
حرارتی که عارض مزاجی شود دانند که محتاج مددی است که برودت او بجز مرتبه  
و درجه باشد معنی وزن دوا و آن موقوف باشد بمعرفت کیفیت تا اگر مرض  
حار باشد دوا بر باد استعمال کند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه باشد  
بایک در بخلاف حفظ صحت که بمساکل گشت دوم اختیار کیفیت دوا و آن موقوف  
بر کیفیت درجه دوا بود تا تقدیر وزن آن توان کرد و بقیس دوا و وزن آن  
موقوفست بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و  
فصل و عادات و مناسبات قیل حدس اخذ کنند اما موقوف طبیعت عضو  
موقوف مزاج و خلقت دوا و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصل

صحنه معلوم شد بدین حدس در یابد که بچه مقدار ازان مزاج تغییر یافته تا تعیین وزن  
دوا کنند و چون خلقت عضو معلوم شد با آنکه مصمت اوست با بحوف کشف  
بدانکه در عضو مصمت و کیشف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو محوف و  
ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو نمید باشد بچند وجه یکی آنکه دانند که  
عضو تقید را بادویه قویه علاج کند و قوی را بعکس و دیگر آنکه بدانند که بادوا  
چه شاید آمیخت نباید آن عضو رسد چنان که زعفران بادویه قلب و مرآت  
بادویه اعضا بول فرج کند و دیگر آنکه دانند که غذا بکدام جهت بعوض رسد  
چنانکه در امعاء سفلی محقنه و در امعاء علیا باسهل و دیگر آنکه دانند که جذب  
بکدام طرف باید کرد چنانکه اگر ماده محذب در طرف کبد بود یسول استفراغ  
و اگر در مقعر باشد باسهال و در حیب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چارشرط  
رعایت کند مزاجات مخالف جهت چنانکه در علل در بین بسیار و از فوق  
بسهل جذب کند مراعات محاذات چنانکه در علل کبد باسلیق این رخه  
کشایند و در علل طحال باسلیق ایسر مراعات تبعیت کنند یعنی عضوی که ماده  
ازان جذب میکند مساری نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند نباشد



و اگر ماده تمام زنجیر باشد اگر ممکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد چنانکه  
عضو نارسیده ورم لوزن کشاید و اگر قریب العهد باشد و هنوز در پهن  
باشد بعضوی که قریب بدو باشد نقل باید کرد به شرطیکه یکی از عضو اشرف  
بعضو احسن نقل کند لا بالعکس و دیگر آنکه میز این ماده بر عضوی پس نهان  
شد لاکه عضوی پس بدان متضرر نشود همچون کبد و دیگر آنکه اولات تکین و جمع  
عضو مجذب عنه نکند تا وجع آن ماده را بخود جذب کند و معرفت قوت عضو  
مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست یا در عضوی پس ادویه قویه استعمال  
کند و مواد دفعه از آن استفرغ نکرد اند و ادویه او را از مقویات حال نکند  
کمر از اندوم آنکه مراعات فعلی مشترک عضو کند یعنی عضوی که فعل او با جمیع  
بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن ادویه قویه استعمال کند و ازین باب  
که در حیات اگر ضعیف معده باشد ادویه کر از ابرود قوی شدید باشد نگار  
او سیسوم استعمال مراعات حس عضو باشد چنانکه در اعضا و کیه الح استعمال  
او عینه و ادویه شدیدة التحیل نکند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد  
که اگر کیفیت که عارض شده است آنرا با ادویه قویه علاج کند و اگر ضعیف بود

با دویه

با دویه ضعیف اما اعراض طایفه ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه  
علاج باید کرد و عادت را مرعی باید داشت  
ادویه اعتدال وقت باشد چنانکه در ابتدا ورم استعمال را تفاوت کند و در  
انتهای استعمال محلات و منضمات و در اعراض حاره در زمان ابتدا لطیف  
کند و در انتها مبالغه در آن پیش کشد و تعلیل غذا کنند دیگر آنکه در مرض که  
مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد در ابتدا استفرغ ماده کند  
و انتظار رنج نکند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل المقدار باشد  
و هم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول بضع دهند پس استفرغ  
کند و چون مرض دایم با هم جمع شوند اول تکین و جمع باید کرد و چون استعمال  
تدریج صواب کند و فایده ظاهر شود از آن تعنی باید نمود که شاید که دیر نایز کند  
و چون مرض مشکل شود مرض را با طبیعت گذارند و تقویت مزاج کند و تقویت بعضی  
و منع تحلیط اما معالجه بعمل بد مثل صراحت شو ان مکسود در مخلوع و بط که عصار  
از شکل قش است و کمی که داغ کردن بر دو قطع و حاطر و امثال آن و چون مرض  
را تجربه کند بدوایی قوی تجربه نباید کرد و اقتضای بدن نوع از معالجه نباشد



کرد و معالجات دیگر و چون معالجه انواع است و حکم هر یک مختلف علی  
سبیل الاجمال بیان هر یک در سه فصل گفت شود **فصل در معالجات**  
**سور المزاج** بدانکه سور المزاج مزاج را معالجه بتبدیل مزاج کند فقط چنانکه  
سور المزاج گرم را با شیار بارده و بالعکس و اگر سور المزاج مادی بود استفرغ  
ماده باید کرد و بعد از آن اگر سور المزاج باقی بود بتبدیل مزاج کند و تسخین  
در ابتدا سهل بود و در انتها مشکل بود و تدبیر عارض این بود و تسخین مزاج  
بارد چون مستحکم شود مشکل باشد و در ابتدا سهل بود و تسخین مزاج بارده  
غیر مستحکم باشد سهل باشد که تدبیر عارض مستحکم و تدبیر عارض مستحکم اگر چه  
سهل باشد از تسخین بارد مستحکم و خط در تدبیر اگر باشد که در تسخین زیر که حرارت  
موافق طبیعت است و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه ظهور و منبع بپاشد  
و بتبدیل مزاج و بیاید دانست که استفرغ وقتی کند و در شرط بود اما مثلاً از  
سه قوت بدن سه مزاج عارط سه سحر معتدل در عار و رطب در سمن و خفت  
که بلند معتدل در حرارت و برودت ۶ عادت استفرغ **عدم** امراض لازم یعنی  
مستعد قروح امعا و دونه باشد اگر سمن مقتضی بود یعنی سمن شیوخ و طفولت

باشد

باشد و فصل و وقت مناسب بود یعنی هر ماه سرد و گرم را کرم باشد انحصار  
شده التحلیل نباشد و در استفرغ رعایت پنج چیز کند اول اخراج آن خلط  
که بدن از آن متادنی شود و رعایت جهت مثل ماده کند چنانکه غیا را به  
دفع کند و مفض را با سهال ستر آنکه مخرج ماده مخرجی طبیعی بود چنانکه آلات  
بول نسبت با مذهب کند و امعاء نسبت با مفر او باید که مخصوص ماده است  
بجست مثل ماده چنانکه در عکس کبد با سلیق اینک شایسته قفا آنکه ماده چنانکه  
احتیاج باشد مستفرغ گرداند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفرغ  
اندرش نباشد و آنکه رعایت وقت استفرغ کند چنانکه در امراض  
مرمنه و پی خط بعد از بقیع نام استفرغ کند و کسی که محتاج بقصد و اسهال  
باشد اول ضد مقدم دارد و بعد از آن خلطی که غلب باشد استفرغ کند  
و بدانکه استفرغ مفراط موجب می شود بسبب کثرت حرکت روح و قلت رطوبت  
بدن و کثیرا که استفرغی معتد بود و منقطع شود و موجب علتی گردد و در  
اعادت آن و اعادت استوار آن معتد باید کرد و کسی که ضعیف بود و  
ماده او بغایت لرج باشد یا بیم آمیخت باشد استفرغ او اندک اندک

چهارم



باید کرد بدفعات و بدانکه اسهال ماده را هم از اعالی جذب کند و هم اسافل  
قطع کند و قی جذب و قطع از اسافل کند و فصد هم جذب از اعالی کند و هم قطع  
از اسافل و کسی که خلط او نازل بود یا محبوم بود او را اسهال اولی بود و خداوند  
خلط لزج را و خداوند عدد سر اسف و سر باغیه لیند اصلاح کند و کسی  
که گوشت او صلب باشد اغذیه چرب خورد و ماده ام که ثقل در امعاء بود مسهل  
قطر باشد اول آنرا افراج کند و یا مراقی مطبوخی که مجانس او باشد باید خورد و چون  
دوایی خورد که مجانس خلط باشد در کیفیت باید که با آن چیزی که مخالف او  
باشد در کیفیت خلط کنند لیکن باید که در اسهال مخالف او نباشد چنانچه سقمونیا  
که مسهل خواست و مجانس او در حرارت و پوست بعد مان خلط کنند که معنی  
اوست در کیفیت و موافق در اسهال و از ادویه که او را کیفیت سه بوده <sup>مقابل</sup>  
او عظم مثل سرم و مارزبون و سایر سومات احتراز باید کرد و اکثر شرب او را  
اتفاق افتد و از آن اعراض بایله روی نماید دفع ضرر آن بقی کنند و بدانکه  
عدم المزاج و صبی و شبتان و مشایخ و مردم ضعیف و کسی که مزاج او دومی  
بود ایش از اسهال نباید و او خاصه در فصل تابستان به است <sup>بیشتر</sup>

بر آمدن شعری مگر که ضرورتی عظیم دست دهد و بدان مسهل عادت نباید کرد  
و کسی که دارو نخورده باشد او را دروی لطیف باید داد **فصل دوم**  
**در تدبیر مسهل و حخته و قی** اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن  
مسهل ماده را بضع به هند و پیش از آن یک روز تمام روند و بهتر وقت مسهل  
خوردن ربيع و خريفست و چون مسهل یا شامند خود اگر کم باید داشت اما نه  
بحدی که عرق آید و در عقب مسهل پیش از آن که بعمل آید خواب نباید کرد اگر مسهل  
قوی بود پیش از آنکه در عمل آید جایز بود و بعد از شروع عمل قطعاً شروع در خواب  
کنند و آب کرم بر سر مطبوخ قوت آنرا از ایل کند اما اگر شکم سید یا در دگر حادث  
شود شاید که انگلی آب کرم بخورند و دوسه قدمی نهند و بعد از جهاد معجونها  
آب کرم مفید بود و کسی که از شرب مسهل عشیان آید مقویات معدله  
سیب و به و ریاس اندک شاو ل کند و پیش از مسهل بدو روز قی کنند تا  
پاک گردد و نام مسهل عمل نکند و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات باب  
فاترپاشامند و محرومی مزاج بنکوب سر آن کند و میرود تخم مرو معتدل مزاج  
تخم شامه هم و چون این شربت بگذرد غذای لطیف شاو ل کند و نان نخورد



و بداند و اما دام که از استفراغ فصول کند با آن اضطراب نباشد اما چون  
اضطرابات حادث شود و لون استفراغ متغیر شود قطع باید کرد زیرا که آن علت  
استفراغ بحسب فصول بود و دلالت کند تحریک باید کرد یا در مشال مصطکی  
استانده بر سر طبای کرم شاول کند و اگر در مسهل اعراضی مکرر حادث شود بسبب آنکه  
ماده بعضوی ریس باطل گردد و ضد باید کرد و گاه باشد که مسهل معنی شود و سبب آن  
ضعف معده یا بحسب پیوسته ثقل یا گرا بیت دو بود و در روزی دو مسهل نباید  
و در عقب مسهل شراب نباید خورد و چون اسهال از حد بگذرد عطش غالب شود قطع  
باید کرد و چون رنگ استفراغ بگردد با یک طرف به بند قابضات شاول کند و بر  
ضاد کند و تقویت بشوید و تفرق بجام مفید بود و شراب ریاس و غوره بر  
سر دکتد و خورد و بعضی کاشه بر سر برف نهند تا سرد شود و اگر بار تنگ  
در شیر بپوشانند و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود باریش در بیان کنند  
با دوع به همد و بهیج فی تر اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بگو  
بروغ کل چرب کند و آب سرد بخورد و عطسه آرنه اما استفراغ بقی معده را  
بالذات پاک کند و دیگر اعضا را بالعرض و کرانی هرزایل کند و قروح و صابت

و مثانه

و مثانه را صحیح المزاج مناسب بود و مفصل و تقریر و عشت و فالج و بالبخولیا  
و جدام را سود دارد و در ماهی و نوبت قی کند و از سر قی کردن طعامهای مختلف  
باید خورد یا شرتهای مختلف یا معسات مثل مطبوع شبت و پنجهک و تخم درک  
بوت و اندکی عسل و نمک بغمی مزاج را و مردم کف و صفراوی مزاج را قی کردن  
اولی بود زیرا که صفرا با لایطع بهل با علی میکند و استفراغ او بقی اسهال بود  
سکنجین و آب سرد صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن شکم و چشم  
باید بست و بعد از فراغ دهن در وی آب سرد بشویند و شراب سیب با کلاب  
شاول کند و اندکی مصطکی بخاند و غذا نخورند تا اشتها صافی شود و قی ناهت  
که بعد از هفت و اشتها صادق شود و اگر از استعمال معسات اعراض ردی مثل  
کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود ما العسل نیم گرم یا شامند یا قنده کند  
و اگر از قی سوزش معده حاصل شود مر قهای چوب خورند و اگر فواق حادث شود  
آب کرم اندک اندک خورند و سعی کنند که عطسه آید و قی کردن بسیار معده  
کند و قابل فصول گرداند و دندان و گوش و چشم را مضروب و کبیرا که ورم خلق  
و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و صدر بود و کردن باریک بود و گسی



بغایت فربه باشد و آنکه مقدار نباشد بیاید کرد و در صیف و ربیع قی نباید کردن  
 و در شتا و خریف کمتر باید کرد و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و سینه  
 و چشم را زیان دارد و اگر قی بعد از افراط و سداطراف را ببرد و معده  
 و کبد را باد و یخ فایضه ضما کند و خواب کند و اثره قابضه تا ول کند و اگر کبد  
 رسد که خون منقذ شود کجین بایف پاشاید یا حوالی منقذ پاک کند  
 یا شیر تورک یا کل ارمنی بخورند اما حقنه علایج فاضله است در استفراغ فضلا  
 میبوی و تکیین او جاع کلیه و مثانه و قویج و کبیر که معده ضعیف بود و از مسهل  
 شود حقنه باید کرد و جذب مواد آن اعالی و از اعضا باشد و در اورام باید  
 و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف کرد اند و پیش از حقنه معده  
 شربتی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر حلو معده مضر بود و بهترین وضع حقنه  
 که به پشت باز حقنه و سر به بالشت کنند و بطرف وجع میل کند و در وی حقنه ناید  
 که سخت گرم نباشد و اگر از آن غشی و اسهال و موی صا شود و سود تر نباشد  
 معتدل باید کرد و طرفی النهار اولی و پیش از آن استحام کند **فصل سوم**  
**در فصد و حجامه و الریال حلق** بدانکه استفراغ بقصد استفراغی

است زیرا که در آن از هر خلطی خبری کم میشود و غرض از آن تعدیل در کیت اخلاط  
 بود و یا کیفیت آن با هر دو و چون محتاج نبود فصد نباید کرد و وقت مختار آن  
 بعد از هضم غذا کرد و در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت  
 مضطر انگاه بود که بخت حدوث مرض فصد واجب شود و ناچار چهارده سال بگذرد  
 فصد نباید کرد و در زمستان فصد نکنند در روز بجران و در مرضی که آنرا بجران  
 میپاشد خون بسیار از خود نیارد و کسی که ضعیف باشد و خون او کم باشد  
 بدفعات اخراج دم کند و بعد از حمام و اکل و نخ و جماع و در حال امتلاء معده فصد  
 نکنند و آبستن و فربه و حایض و قویجی و لاغری با فراط فصد نباید کرد و بعد از  
 فصد استحام نباید کرد مگر کسی که خلط او غلیظ باشد که بعد از استحام فصد کند و کسی  
 در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد  
 شراب سبب ترش و غوره و بلغغی اعتناع و میبوی و به و مرئی مناسب بود و از  
 این بود و اگر غشی کند قدری مشک بپویند و به مرغ بکوفد و بر دانه قی کند و در کبد  
 دارد و وجه فساد خون کستن از یک و تکرار و قوام آن نکردد نه ببرد مگر که  
 غالب شود فربه را رک فراخ باید کشود و در زمستان همچنان و کیف در تابستان



بکس این و عروق منصوصه آورده باشد و شرابین اما آورده آنچه مشهور است  
 در دست شش عرق است و قیفاً و آن اعالی بدن را و اعصاب را و مغ را میفید بود ۳  
 با سلیق و فصد آن شور و بد زاده ذات الجنب و سپرز را و امراض اسافل را میفید  
 ۳ اکمل و از آنرا بدن کویند و آن متوسطت میان هر دو از مجموع بدن است و تنغ  
 کند ۴ جل الدراع و او حکم قیفاً دارد ۵ ابطی و او حکم با سلیق دارد ششم اسلم  
 و او از طرف این اوجاع کبد را و از طرف اسیر طحال با نافع بود و آنچه در پای است  
 چهار و رید است اول عرق النساء از جسمی تا کعب نمند باشد جهت اوجاع کوا  
 و نفوس و عرق النساء صاف در جانب انسی کعب ظاهر شود و او را عرق النساء  
 تمایل و او را ریحض کشاید و او را در امراض بدن سه ساله مادی و با سافل خصوص  
 بالبخو لیا سوم یک مایض و او در باطن کوزانو باشد و فصد با سلیق کند و مایک  
 و او جاع مقعد از صافن اقوی باشد و حار و رطوبت او بود و عرق عقیق و او  
 همین حکم دارد و آنچه بهر است یازده است اول عرق جبهه و آن میان جبهه  
 باشد برای ثقل بر چشم و جوب و شور چشم ۳ عرق مایموج و آنرا برای  
 سفوف و قروح کشاید ۳ عرق باطن برارند و دمه و عشاوه و جرب

منید بود

و دین

۱ چهارم و د این برای جدام و حاق و یضق نفس ۵ عرق از نه برای ابتدای نزل  
 بخارات سر و قروح گوش کشاید ۶ عرق که در پس تنوی بود که در پست  
 نزدیک ثغره کردن جهت سرد موی و او جاع سر که مرمن باشد نافع باشد  
 ۷ چهار رک و آن چهار عرقست دو بر لب زیر تر از قلاع و قراح و شورین  
 ۸ عرق که بر یقین زیباست از زیر او برای ثقل زبان میفید بود ۹  
 عرق که زیر زیباست در باطن دق از برای حاق و او را کم کوبین آ عرق  
 عنقه و آن کوزیر است برای مکر کشاید اما شراب منصوصه چهار است او ۱۰  
 لشرابی که بر ظهرف دست است میان سینه و ایهام برای اوجاع کبد کشاید  
 ۱۱ شرابین صدع و آن برای جسن لات عین کشاید ۱۲ شرابین پسکش  
 برای رمد و عشاوه و صداع مرمن کشاید ۱۳ شرابین حلق برای حاق و  
 جدام و این شرابین از قلب دور باشد و آنچه نزدیک باشد چون کشاید خون از  
 باز نه ایستد ازین جهت متعرض آن نشود اما کیفیت فصد قیفاً را از سر عضله  
 دور باید کرد که در زیر او عصب هست و فراخ و بویب باید کشود و اگر او را نیاید  
 شعبه او را که در وحش ساعد بود بطلند و در اکل احتیاط باید کرد که در زیر او

بشود و حکم و تصور  
 بدین عروق و قلاع  
 که در پس کوتر است  
 برای ۵



نامریش بد و زرد و بطول بکشاید و جل الذراع بوریب کشاید و  
 باسلیق بوریب و مایل برض کشاید و خط پیشتر باشد زیرا که شرانی و عصب  
 و عصب و عضل در زیر او هست و باشد که شران از طرف او در آمده باشد و اسلیم  
 از میان خنجر و بنصر کشاید و مساعد به بندد و بوریب کشاید و دست در میان  
 آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشاید و عرق النساء بطول  
 کشاید از زیر کعب یا بالای آن و اگر به شیب پامیان خنجر و بنصر بکشاید  
 بسلامت تر باشد و باید که صاحب آن از فخذ تا کعب به دست راستی محکم بزند  
 و پای بر سر کرده و به با هستکی نهند تا رک ظاهر شود و هیش از فصد بجام روند و  
 صاف بوریب کشاید بهین شرایط و عرق جهه بوریب کشاید و عرق از طرف  
 نباشد انگشت بر پهنه فرو برد آن موضع که در و هیش شقی ظاهر شود بیشتر  
 فرو برد و عرق ماضی و صدقین با آنکه حلق را بگیرند ظاهر گردد و در و بیشتر بسیار  
 فرو برند و عرق زبان در زیر زبان بطول کشاید و در فصد و اجین میل  
 بجانب خنجر مقصود کنند و در موضع که شران بغایت باریک بود بطول بکشاید  
 و فصد در حالت فصد باید که بیشتر با باهام و وسطی بگیرند و سبابه به

نقص

نقص عرق را بکشد و اگر نیشتر بر شران آید علامت او آنست که خون اشقر  
 رقیق آید و هیش حرکت نبض جهش باید که در حال کند و صبر و مزدوم آن خون  
 و غلف طار بکوبند و بسفیده تخم مرغ پامینزد و پیشم خرگوش باور به یانج  
 عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم آکنند و آب سرد بر دست میریزند  
 و دست به بندد و سه روز نکشاید و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند  
 و اگر بعد از آن که بکشاید خون باز آید بار دیگر آن او به نهند و اگر  
 خون در زیر پوست گردد آید و سیاه شود بدان دست هیش کار نکند اگر هر  
 روز که بود کمتر شود موجب خیر بود و اگر زیاده شود از جایی دیگر که مخالف آن  
 بود فصد کنند یا صاف بکشاید اما بحاجت با شرط باشد و پی شرط باشد  
 آنچه شرط باشد و استفرغ از بوی هر عضو کنند پی تعرض استفرغ از اعضا  
 رئیس و استفرغ بسیار و کوکان رایجای فصد باشد و از دو سال ناشت  
 سال جایز داشته اند و مردم فربه را مناسب افتد و بهترین وقت آن میانه ماه  
 باشد که ماده در نقصان افتد در شانزدهم و هفتم ساعت سیوم از روز  
 و بعد از استحمام حجامت نکند مگر کسی که خون غلیظ بود و حجامت بر معدود بدن



وص و ذهن را مضرب و بر نقره کردن خلیفه اکمل بود و جرب عین و محرر باشد  
 اما بیان آرد و بهتر آن باشد که زیر تر از نقره باشد و بر میان شانه خلیفه  
 با سلیق بود و خفغانی و فم تعدد را مضرب بود و بهتر آن بود که میل کند به بالا و جتا  
 احد عین کند که رکما کرد لست خلیفه قیفان باشد و بر ساق خلیفه صاف بود  
 بر فم و دهانه در احتلال عقل و در نافع بود و بر ذقن باغ دندان و روی حلق  
 بود و بر فطن و مایل و شور فخر او تفرس و دار الفیل و شانه ورم و مقعد  
 نافع بود و ججات بر فخر از قدام ورم قصیتین و جراحات فخذین و از خلف  
 جراحات الیتن زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق و تناب  
 بود و بر کعب برای ادرار طشت و عرق النساء و تفرس مفید بود و ججات پی شریط  
 برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند تا ورمی عابر را ظاهر کرد  
 یا ماده را از عضو به عضو نقل کند یا برای جذب دم و استیجین عضو یا برای  
 تحلیل ریح یا تسکین وجع کند و وقتی که رجع شده اند و قوت تحلیل فوت شده  
 بپاشند و وجع عرق النساء اگر محج بر باطن بران اند و مضرب کند وجع ساکن شود  
 و حله هم با تشدین باب اقوی بود و ان فاق باشد که بنه را آتش در زند

درین

و در میان محج نهند تا جذب او اقوی شود یا بر ارد و عضو یا موضع خود بپاشند  
 در قله اشاع کیس انشین است ترول خیری از امعا و رب که اگر محج در حمام  
 بر پوست شکم و بر و روغن مالیده باشد اما در سال علق و آن کر میت رنگی  
 که در آب می باشد و از وزن میگویند و در امراض جلد از ابر عضوی نهند  
 و خون می مکند و از آن سعه و قوبا و جمیع امراض جلد مفید باشد و قایم مقام  
 ججات باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن صفدع و طلب که  
 جامه خواب بک میگویند و آنچه بر پشت او فطر زد باشد و آنچه بر شکم او رخ  
 و پشت او سبز باشد و آنچه شیه بدینال موش بود و اشقر و جگری همه نیک است  
 اما آنکه سیاه باشد و بزرگ سر بود و آنچه شپه بار مایی باشد و آنچه از آنها  
 بگیرند و آنچه برو خط لاوردی یا طاوسی بود مجموع بد باشد و باید که چون علق  
 را بگیرند بعد از دور روز ار ساکن کنند و اول او را سر کنون باید کرد تا قی کند و  
 بشویند و عضو را با آب و بوره بالند تا سرخ شود پس علق بران نهند و اگر بکند  
 پاره خون در عضو بالند و چون خوابد که جدا شود مک و خاک تر بر او افشانند  
 و چون بپشت محج نهند و بر فم مضرب کنند تا اگر بیتی مانده باشد بیاید پس بشویند



و اگر خون باز نه ایستد حاسبات بران افشاند خامنه بدانکه غیر از این انواع  
استفراغات دیگر هست مثل ادرار و عروق و مخاط بینی و لعاب دهان اما ادرار  
در دپشت و استسقا و امراض مجرب جگر و امراض رطوبی را مفید بود اما عرق که  
فصله هفتم ثالث است و از مشام بیرون می آید و از خروج آن استر حاصل  
میشود موجب حفظ صحت باشد و تدبیر آن استحمام و ریاضت بود و در امراض طبعی  
و مفتحات دهنه نامشام کشاده شود و عرق آید و مخاط رطوبتی است که از  
فروید آید و از خروج آن دماغ پاک شود و امثال دماغی را مثل صرع و سگته  
بود و رطوبی مزاج و کسی که در دماغ او رطوبتی باشد تغییر آن باید کرد بغرغره ببرد  
و سرفه و خردل و ابجامة و ایاره و غرغره در کرمه بهتر بود و عطسه آوردن بحرق  
و کندش و فلفل و اما لعاب آوردن کرانی زبان را و در لقوه و افلاج مفید بود  
و تدبیر آن بخابیدن عافوق و حاو و مویز و این تدبیرات بعد از تنقیه بدن باید  
کرد تا بقایا فضولی که در اعضا مانده باشد دفع شود خامنه بدانکه چون امراض  
جمع شود ابتدا بمعالجه مرض باید کرد که او را یکی از شرط باشد اگر نه  
موقوف بود برابر او مثل ورم و قرح که چون جمع میشوند ابتدا بمعالجه ورم باید

دیگر

دیگر وقتی که ورم تابع قرح باشد آنکه یکی سبب دیگر بود مثل مده و تب و سده  
که سبب است و ابتدا بمعالجه او ضروری است و اگر چه حاجت بمسحی افتد  
که تب پاک نمایند سه آنکه یکی از دیگری خطرناک تر بود مثل حمی محرقه و فالج را  
مرض اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول بمعالجه مرض کنند  
مگر وقتی که مرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال بخند  
جایز داشته اند و از اضرار آن بقولنج اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفتم  
بحد طیب باز بسته است و بیاید دانست که غیر از این معالجات که گفتم  
معالجات دیگرست مثل تفرج و تنشیط مریض با بخار و حکایات ملایمه و احضا  
ایسان و آوازهای لطیف و بویای خوش و از آنچه انتقال از هوای لبوای  
و از مسکنی بمسکنی بود و تعمرات تیر بود مثل آنکه صبی احوال را تکلیف کند  
که نظریکوشه چشم کشد و صاحب لقوه را که در آینه چمن نکر و امثال آن بسیار  
و همه بتقدیر آفرید کارست چه بتقدیر او صحت بواسطه این اسباب حاصل کرد  
و بتقدیر او صحت بواسطه این اسباب پے رعایت این امور زایل میشود مبت  
اوست قادر بر هر چه خواهد خواست هر چه خواهد کند که حکم اوست و السلام علیکم



مفتحه  
که اعضا را حادث شود و علاج آن مشتمل بر  
بیت بابست باب اول  
در امراض سر و دماغ و از این جمله صداع است و آنرا به یاری در مسکون  
و سبب آن سوراخ مزاج مادی یا سادج این مادی بود از دم یا صفر یا بلغم یا سودا  
یا ریج بود اما صداعی که از غده دم بود علامت آن حر و اشتیاق و به و ثقل و ضربان  
و عظم نبض و غلظت قاروره علاج آن ضد قیفال بود و تینس طبیعه بمطبوخ فواکه و شربت  
از شراب عناب و نیلوفر هر یک پنجم خورند با تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک درم  
و تمر هندی با الود یا بنوماش و مقربادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و اگر  
و کلاب بوییدن و لعاب بکوه و خطی با سرکه بر سر نهادن و تسعیط بروغن بنفشه  
و که و میفید بود و این از صفر بود علامت آن شدت حرارت و تسکین منحن  
بود و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفار قاروره بود علاج آن جلای  
از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سه درم و ترنجبین و نبات هر یک درم و درم  
کند با شراب بنفشه و نیلوفر و آب کرم حل کرده پاشاند و غذا نارد از با تمر هندی

یا آکوچه خورند و بر بوب فواکه بارده و سکنجین سل کنند و اسهال طبیعت کنند  
بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرض بنفشه یا این حب بنفشه دو درم  
بریان کرده نیم دانگ دور در تریس فید کوفته بروغن بادام درپ کرده یکم  
هلیله زرد نیم درم بکوبند و به آب رازیانه بپوشند و حب سازند و زرد بپزند  
نیم دانگ سقونیای بریان کرده باده درم شراب اجاص خورند و کافور و صندل  
و کلاب و کدو و کاهو و فید برسد و پای شوره آب کرم و سوس و خطمی بنفشه  
بکنند و این از بلغم بود علامت آن ثقل بران سبات و کدورت حواس و بروز  
طلس و رطوبت منحن و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود و علاج هر روز  
جلایی از چمک پنجم و رازیانه سه درم کلفنده درم شاول کند و غذا خود آب  
و شیر خشک دانه خورده و تفتیده کند بعد از بقیج حب صبر و اصطیقون و یانچ  
و شبت و اکلیل الملک بخوشا ته و سر بیان بشویند و این از سودا بود علامت  
آن ثقل سر و صفاف بدن و کدورت لون و پیچایی بود و نبض بطی و قاروره سفید  
و تنگ باشد علاج هر روز جلایی از بالنگ و پنچ نمک هر یک چهار درم کلوز بان  
سه درم نبات ده درم شاول کند و غذا خود آب بشیر خشک دانه خورند و بعد از







سبب اخلاط سوداوی بود علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن اشتها بود  
 علاج آن متی معده برقی و تینس طبیعت بمطبوخ افیتمون کنند و شراب بالکون  
 بلیسد و زکس و یاسمین و غایه و مرزنجوش بوبند و اگر صداع بسبب  
 معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در ش  
 سر بود و از اطعمه قاعه زاید شود علاج آن تقویت معده و تحلیل نفخ بخوارش  
 حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده بود علامت آن اشتها و وجع بود در ابتدا  
 در علم معده علاج آن تناول ترید آب غوره و آب رساس و از خوردن و اگر در وقت  
 میخند نیفتد شربتی خورند و اگر صداع از بیش و صلو دماغ باشد علامت آن صداع  
 صداع بود در عقب استفرغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول  
 مرطبه جید الیکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت و حمام معتدل و این  
 مفید بود و اگر صداع از قوت حس و دماغ باشد علامت او آن باشد که باندک  
 سببی مثل بخار غذا حادث شود و افعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول  
 افدیة غلیظه باشد مثل هریب و کله و پاچه و صداع شرکت کبد و طحال و درم  
 و کلیه و پای نیز حادث شود و علاج آن علاج آن اعضا بود بیضه صداع

مرزنجوش بود که مجموع سرفه و کیر و سبب آن اخلاط غلیظه یا بخارات بود که در ریه  
 غشا تحلل دماغ محقر شود علامتش آن باشد که بادپی سببی اشتها کند و چشم  
 بر نتوان داشت و از کلام متاد می شوند و کاس چشم و پست چشم در کند  
 علاج آن شقیه بدن کند بجا ایاره و سنا و و قوقا یا و حقها حاره و سندات تر  
 در روغن کوشانند و در سر مالند و باقی علاج آن هر چه صداع بلغمی و سودا  
 بود و این صداع عسر البول باشد و مقدمه ترول بود شقیقه و جمع شقی از سر مالند  
 و ماده آن کمتر از ماده صداع بود و شقی که صغیر تر باشد فتول کند و علاج آن بجم  
 علاج صداع بود و شاول و دالمشک و مرینید باشد و اگر ضم و تخم کاه و کثیرا  
 بر کاغذی طلا کنند و بر صداع نهند میخند بود کسر کرم ورمی کرم باشد که در نفس دماغ  
 یا جهات او حادث شود و آنرا قرانیطس تیر گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد  
 علامت آن تب مطبقة و ثقل سر و هیدیان و صحت و حرمت وجه و عین بود و نبض عظیم  
 و قاروره سرخ و غلیظه بود علاج آن در ابتدا فصد قیفا کند و هر روز جلای  
 از عتاب هفت عدد و آلوی سیاه ده عدد و سپستان پست عدد و نیلو فروخته  
 هر یک پنجم نبات ده درم تناول کند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کند بهتر بود



و غذا کشاب مایلوف و عتاب خورد و درین مرض توقف نیاید نمود و در پنجمین  
باید کرد بان مطبوخ صفت آن سنا پنجم درم نیلوف چهار درم تخم کاشنی سه درم  
احاص و سپستان هر یک شصت دان عتاب ده دان شیر خشت و ترچین  
و خیار چنبر هر یک ده درم و استعمال ششومات بار ده کتد و بای شوره باب کرم  
و بنفشه و خطمی و سبوس کتد و علل شراب احاص کتد و اگر کل و پند مناسب بود  
و اگر ماده صفر اوی بود علاج آن کثرت بیدان و سهر و جان عین و سحرین و صفت  
لون و زبان و اضطراب عصب و سور خلق و سرعت نبض و ناریه قاروره بود  
علاج آن هر روز جلای از تخم کاشنی سه درم الو سیاه ده عده بنفشه پنجم  
عتاب ده عده نبات ده درم ترچین یا تیر مندی ده درم شاول کتد و شراب  
بنفشه و بنفشه پرورده و شراب فشاشی علل کتد و بتین طبیعت بمطبوخ فوکه  
یا نفوع آن کتد و این صفت نیز میخورد صفت بنفشه خطمی سبوس جو نیم کتد  
هر یکی کنی عتاب و سپستان هر یک پست عده نیلوف چهار درم سنا پنجم درم  
یخوشانده و صافی کتد و مغز خیار چنبر و ترچین هر یک ده مثقال در آن حل کتد و  
درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کتد و اگر حرارت و تشنگی غالب

کتاب

کشاب پست مثقال لعاب بنکو و روغن بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم  
با هم پیامیزند و استعمال کتد و شربت میانه روز خیار چنبر کتد و پاشانده و تغل  
بالو با کتد کتد و در هر دو نوع تیکن حرارت باب خیار کدو و شیر تخم فوکه و شراب  
صندل و حاض و بنفشه و نیلوف و امثال آن کتد و برگ پید در فراش پیامیزند  
و کدو و خیار و بنفشه بپزند و سر سام از ماده سودا و اخلاط منقرضه تر حادث شود  
و علامت آن بیدان بسیار و ترس و گریه و پخوابی و زوال عقل و ضعیفی خلق و  
و سحرین بود و در ریح تغییر ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی مختلف و صلب  
باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلای از بنفشه و کا و زبان بخر  
چهار درم پنجم کتد درم نبات ده درم باشد و غذا تخم آب یا شیر خشک  
و بعد از بقیه تنقیه بجهها و قهقهها کتد که مهمل سودا بود مطبوخ سنا هفت درم  
پنج کتد بنفشه نیلوف تخم کاشنی تخم شوت هر یک سه درم موز طایفی دانه پرون  
کرده هر یک ده درم بر سیاوشان مطوف و دوس بسفای تخم هر یک چهار درم  
و هم ترچین پیامیزند درم و بعد از تنقیه بنفشه و بنفشه و با بونده و با بون  
یخوشانده و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر دقتران بر سر مالند و میانمای و



## لبر عیش

شرقی از نبات و عرق کل و تخم شاسپرم و کاوزبان شاول کشته شراب کافور  
تقل کنند سرسام بغمی بود و علامت آن سادت و کسل و نوم  
دایم و غفلت و برت و احتمال عقل و سکوت و نسیان بود و علاج آن هر روز  
جلای از بالک و پنج همک هر یک بچرم نبات ده دم تناول کنند و غذا  
جو و خود خورند و بعد از بفع شقیه یک ایاره و حب صبر کنند و حقه های حاره  
استعمال کنند شیا زهره کا و یک دم تخم حظل نیم دم بوره خطی هر یک  
دم بگویند و با سکر بخوشانند تا منعقد شود و بدان بپوشند و نبات  
سازند و استعمال کنند و در استه اسه که و کلاب و روغن کل در سر بالند و بعد  
از آن محلات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بشک بپاشند یا بشویند عطسه  
والای نیز باید کرد و رمی و رمی باشد که در روی و پشایینه ظاهر شود  
و کاه باشد که سر نیز فرو گیرد و سبب آن عیان دم باشد علامت آن انتفاخ  
و حره و ضربان وجه و حی حاره و تشنگی و کرب و لب بود علاج آن ضد  
همه قیال کنند و جلای از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک دم  
عقاب هفت عدد آگوی سیاه ده عدد نبات ده دم تناول کنند و تبیین

ما شرا

بطیوخ

بطیوخ فواکه کنند و در آن روز که مهمل خورند سینه و خلق را بحدل و افاقا  
و فوفل و میا طلا کنند تا مادم قبول کنند و بعد از شقیه باب نیار و نیار کرد  
و شیر تخم تورک با سکنجین و شراب نیلوفر و حاض بتریکه و طبیعت را  
کند از رند و در عرض بود که چنان بختل کنند که چرخ بامیکرد و سبب آن بخاری  
بود که از اخلاط خام در دماغ باشد یا در معده یا عضوی دیگر متضا عده شود  
کرد و در روح نفسانی تیر به آن متحرک شود و این حالت بظهور رسد اما آنچه  
نفس دماغ بود ببلغم باشد علامت آن بلارت حواس و دوری بود و علامات  
بلغم ظاهر باشد علاج آن از اینسون و بالک و کاوزبان و پنج همک  
در دم کلقند و در نیم شاول کنند غذا خود آب و شیر خشک دانه بازیره و  
خورند و بعد از بفع شقیه یک ایاره و سسار کنند و شونیز و خردل در بار  
العل بخوشانند و بدان غرغره کنند و چند پندستر و شونیز و فلفل در مزج  
بگویند و در حرقه بنند و می بپزند و با بونه و اکلیل الملک و سقر و زنجبیل  
بخوشانند و سر بدان فرو آرند و اگر سودا بود علامت آن سواس  
و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر باشد



علاج آن هر روز جلای از بالنگ و پنچ مک و کاوز بان و نبات تناول  
و غذا بنوماش و خود با مرقه بادام خورند و بعد از نضح تنفیج بچاقیتون و مطبوخ  
هلیک کنند و تقویت دماغ بمشومات حاره رطبه مثل غبر و زک کنند و غرغره  
و نفلول مذکور مناسب بود و صاب دوار بلغمی و سود اویرا هلیک پرورده  
و اطریفل کوچک مناسب باشد و کل انکبین یا اینسون و مصطکی مفید باشد  
اما دوار که شکرک معده باشد آن غشیان بود و خیار سور الهضم و صغف  
معده و اختلاف دواب در اشتداد و سکون با اختلاف حال معده در حلو و  
در حلو و امثال علاج پنچ مک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع  
بجو شاند و باندگی غسل و مک پاشا مندوقی کنند و بعد از آن کلکند و رازیانه  
بخورند یا سکنجین لعق کنند بحسب مزاج و تقویت معده بخوارش مصطکی و خود  
کنند و بخوارش سمرقند دحل و پنچ خیار چنبر و اگر احتیاج اقتضا کند  
صفت سنا هفت درم قطور یون باریک سه درم بزرگ و حبه خطی سوسن  
بنفش هر یک کنی جو شاند و صافی کنند و بوره و مک هر یک نیم درم آن  
ضمیم کرده استعمال کنند و اگر دوار بسبب صغف قلب باشد یا در حال بقا هیت

از غایت ضعف حادث شود علاج آن تقویت شراب حاض و لیمو و صندل  
و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب  
علیه صفر و غلیظه دم نیر بود علامت صفر آوی فلق و التهاب و عدم  
استهنا و سرعت نبض و بول ناری بود علاج آن جلای از تخم کاشتی و نقش  
و پنچ مک و نبات تناول کنند و غذا بنوماش با مرقه بادام و بعد از نضح اسهال  
صفر کنند بمطبوخ هلیک یا قوس منفش یا سقمونیا و علامت دوار دموی  
حرمت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سبیلان دمع باشد علاج فصدال  
و حجامت ساق مناسب بود و از اثر به تر مندی و نبات یا آب انار ترش  
یا نبات با شراب عتاب و نیلوفر با کلاب و عرق پید خورند و تینین طبعه  
بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر نر زده باشد سنجین دماغ بکاد آ  
و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در آن بزور او تو ابل بود و اگر شکرک  
عضوی در دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ  
سدر مرضی باشد که چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد میگردد و بسبب  
آن چشم ناریک شود و طینین کوش بود و ماده این مرض اگر از سودا



علامت آن مدخواس و تیره و ثقل سر و سوء فکر و سکوت و فرغ و تحیل آسپا  
 بود علاج آن هر روز جلای از پنج مکه و کاوز بان هر یک درم بالنگو  
 درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخورند آب بامقرا و دام خورند و بعد از  
 شقیه بخت ایاره یا مطبوخ افیمن کنند یا این جت هلیک سیاه اینسون هر  
 سه درم بنفشه دو درم ترب سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده  
 یک درم اسطوخودوس سفیج هر یک درمی و نیم بکوبند و آب رازیانه بپزند  
 و جت سازند و بلع کنند و در عقب آن جلای از نبات نیم گرم پاشانند و علاج  
 نزدیک بعلج دوار باشد و آن غنه که ذکر رفت میفند آفتد و اگر سرد بسبب ضربه  
 یا سقط حادث شود فصد کنند و سر از بخار آفتاب بکاه دارند و بموم و روغن  
 و کل بنفشه طلا کنند نبات خوابی طویل منوط بود دشوار پیدا شود و سبب آن  
 سوء المزاج بار بود مادی یا سادج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیاه  
 آب از بینی و کثرت بزاق و جستن چشم و ابرو و صعوبت ابتداء از خواب علاج  
 آن هر روز جلای از بالنگو و پنج مکه و کاوز بان و اینسون و نبات شاول  
 و غذا و آب با شیر خشک و آنه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب بالنگو

نویسند

لحق کند و بعد از بقیه شقیه بخت ایاره لوغادیا کنند یا استعمال این حقنه  
 صفت آن خشک شبت با بونه هر یک هفت درم پنج مکه رازیانه نیم گرم  
 هر یک درم حله پنجم اسنه و مقل هر یک پنجم درم سیکنج دانه درش  
 رطل آب بکوشانند تا باز دور رطل آید و صابن کنند و بوره و نمک نیم درم  
 آبکامه و عسل و روغن و روغن زیت هر یک ده درم با آن ضم کنند و بدفعات  
 استعمال کنند و بعد از شقیه اطریفل صغیر با کبر شاول کنند و سقر و مرزنجوش و نام  
 بویند و روغن زکس و زنبق و خیری استنشاق کنند و اگر سوء المزاج سادج  
 بود بواسطه ادویه مبرده محذره که از داخل یا خارج استعمال کنند یا سر با که بدفع  
 رسد علامت آن سوق اسباب مکرره و برودت طمس سر باشد و کبودت  
 لون و پاهض فاروره و حالتی شبیه محولی علاج آن بهمن معالجات مکرر باشد  
 اما درین قسم شقیه احتیاج نباشد و تدبیر همین تیر بروغن با بونه و شبت و ترب سفید  
 افند و شاول مشرود بطوس مناسب باشد و اگر سببات بواسطه بخارات معده  
 معده باشد علامت آن سوق امتلا و سحر و رمی و طینش کوش و وقت آن در حالت  
 جوع بود علاج آن شقیه معده کشته بقی و اسهال کنند و کھما و قھنها و اگر سببات



یا سقطه باشد که بسر واقع شود و ردعات و مقویات مثل ماش و نخاس و کل  
و صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کتد و در سبات و زنجیل و شونبر باطل  
میغده بود و مویز و جوز و نارجیل و باقلانها که در توایل بسیار بود نافع است  
سهر بیداری و پنج اسپه با فراط بود و سبب آن سور المزاج یا بس بود یا مده  
علاج هر دو ترتیب دماغ بود و شراب بنفشه و فشاش و دوشیدن شیر زنان بر  
و تدبیر بر و غن بنفشه و کدو و غذا بنوماش با شیر خشنش و اسفناخ خورده  
و جبار که و کاه و پوست فشاش بگوشتانند و بر سر میرزند و استحمام مطبوع و دنگ  
و آواز باد و آب موجب خواب بود و اگر افقوان و شبت و زعفران و شاسفر هم  
زیر بالش انداخته بر خاصیت خواب آورد و در سور المزاج مادی اول تنقیه بدن  
باید کرد از سودا و بعد از آن استعمال مرطبات سبب سهر مرضی باشد که از  
اجتماع اسباب سبات و سهر حادث کرده و علامت او آنست که کاه فی خواب  
طویل باشد سهر مغرط و روی برآمده باشد و رنگ او یابن سرخی یا سیاه بود علاج  
آن تنقیه دماغ کتد از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال مسومات  
سقوطات کتد و درین مرض این جب میغده افتد بنفشه و درم تربد یکدرم بیلد

سبات سهری

یکدرم

یک درم تخم رازیانه و کرفس و طح لفظی هر یک نیم درم سفوف نیای بریان کرده  
نیم دانگ بگویند و آب رازیانه جسد سازند و بعد از تصفیه ماده بلع کنند حقیقت که  
میغده بود سنایخدرم بر سیاوشان چار درم بنفشه و بنلوف هر یک نیم  
حله کفی عتاب ده عدد سپستان پست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت  
درم مقفر فیار چنده درم عمل و روغن کنجد هر یک پانجه درم نمک و بوره  
ارمنی هر یک نیم درم شحم صحرایی علیت که ناکاه بر یک حال ماند مثل آنکه اگر  
ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر حققت یا بنشته همچنین و بن  
سبب اخذ نیش کونیند و سبب آن سده باشد که در موخ دماغ بواسطه  
خلط غلیظ حادث شود و علامت آن شخم عنی و فساد حرکات بود و هر چه  
مرض را کونید علاج اگر مویات فصد باشد قیفان کشانید یا حجامت  
ساق کنند و جاپی را از بالنگو و اینسون هر یک دو درم و کاه و زبان سه درم  
با کتند ده درم و غذا تخم آب و شیر خشک دانه خورده و بعد از تنقیه  
بمطبوخ اقیمون با حب آن کنند و استعمال قتها کنند و تدبیر بر روغن  
بنفشه و کدو و استعمال قتها کنند بطولات محله میغده افتد حقیقت آب لیمو



و فط و شیر و سوس یک رطل حاصل کند و با یکدیگر بپزد و دانه‌ی دینیم شخم داده در دم  
 کبخورد و درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کند که بکوس است که چون در خواب  
 خیال کند که در زیر چتری تیتل یا ابنوبی باشد یا کسی او را میفشارد و نفس او  
 مگ بشود و آنرا بکشد و سبب آن بخاش بود که از اخلاط غلیظه متضاعده شود  
 و اگر از بلغم بود یا سودا شقیه باید کرد و حجامت ساق و قیاس غده او معاف نماید  
 کرد که مقدمه صرع باشد صرع سده غیر ناسه باشد که در بطون دماغ و مجاری  
 اعصاب حادث شود و روح نفسانی از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب  
 متشنج گردد و بسیار آن خلطی بود که در تجوید دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد  
 علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زرد در حالت صرع و کدورت جوی و  
 بلاد و پیاض لون و بطول و اختلاف نبض و پیاض و غلظت قاروره بود علاج  
 آن هر روز جلائی از رازیانه و اینسون و بالنگو هر یک سه درم کلفتند در دم  
 شاول کند و غذا نخورد آب و شیر خشک دانه بادارینی خورند و بک و تهموناب  
 بود و بعد از بقیه بقیه یک ایاره و اصططیقون و قوقا و مطبوخ تربد و  
 قهنا فوری کنند و این جبهه ایاره فیهرا و تربد و صبر هر یک نیم درم شخم حطل

لکین

نمک هندی هر یک دانه و نیم اینسون و حب الفیل هر یک نیم درم مقل کترا  
 مصطک هر یک دانه کوفته و پیچته باب رازیانه بشرد و حب سازند و  
 مصروع از سرما و کرما و نظر در آب روان و نشستن در مهب باد و جایی  
 بلند و مکت در جماع و شاول منخات مثل سیر و پیاز اجتناب باید کرد و همچنین  
 از مستی و سواری خصوص اسپ دوایندن و در دولا و چرمای براق نظر  
 کردن آخر از کنند و چند پیدستر باروغی رتبق در پنی کشد و حلیث  
 در مار العسل بخوشاند و در وقت صرع کلق ریزند و شرودیطوس و  
 ترباق اربعه شاول کنند و بمعون سیالیوس که شکوفه انجده بود میفد  
 صفت آن سیالیوس عاقوقه اسطوخودوس هر یک پانجه درم  
 غاریقون پنجه درم قدما ناصلیت در او نه درج هر یک دو درم بکوبند و بکین  
 عنصل بشرد و یک مثقال شاول کند و اگر ماده سودا بود علامت آن قفقان و  
 افکار فاسده و هموضه طعم زرد بود علاج آن شقیه دماغ کنند بمطبوخ فتمون  
 و حب آن و تقویت دماغ کنند یونین زکس و مرزنجوش و بابونه و مشک  
 و غالیه و بشونر و بابونه و اکیل الک و شبت بچوشند و بر سر ریزند و شراب



بالکون و تریاق اربعه و مشرو و یطوس شاد و کتد و عود فاوا اینا بسیارند  
 و در دماغ دمنده و با سرکه عضل و غسل و فودل غرغره کنند و اگر از ماده خون آب  
 علامت آن ظاهر شود همچون غلبه خون و در حالت صرع دو چین ممتلی شود  
 و روی برآید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث شود علاج آن ضد صفرا  
 کنند و تقویت دماغ را بوییدن سرکه و کلاب و مالیدن روغن کل و ثاوی  
 ربوب فواکه و اگر ماده صفرا بود و این نادافده علامت آن التهاب و احتیاط  
 عقل و صحت روی و چشم بود علاج شقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص  
 بنفش و رب سیب و رب به ثاوی کنند و پای شورند بآب کرم و بوس  
 و خط کنند و آنچه اطفال را حادث میشود آنرا ام الصپان میگویند این قبل  
 باشد و اگر صرع بشرکت معده حادث شود علامت آن صحت شود غشیان بود  
 و احتیاج لب و رعمه در حالت خلومعه و کثرت لعاب و اشتداد صرع  
 املا و صفت آن در عقب سینه علاج آن یقین کنند بطلع شبت و تب  
 اندکی غسل و نمک و بنین طبیعت کند همچون خیار چنبر و سرمدان و بعد از آن  
 تقویت بخارش مصطکی و غیره و ماده الحیوة کند و غذا بخورد آب با شیر

فلان

خسک دانه و دارچینی و گلبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر  
 بود مثل ساقین و تدمین و رحم بواسطه رنجی غلیظ یا ماده بخار غلیظ بود  
 که از آن اعضا متصاعد شود و علامت او آن باشد که احساس خفگی کند  
 همچون بخار باد مثل ست تمل که از آن عضو مرتفع شود و بدماغ رسد  
 آن تمطی و شخوص عین و تنارب باشد علاج آن شقیه بدن و دماغ بچوبقا  
 و ایاره کنند و تقویت و تسخین سر بادمان حاره و اصلاح حال آن عضو  
 به ذلک و نهادن محجبه شریط و با شریط و صرع بواسطه بخارات که از کرم  
 که و و صحت متصاعد حادث گردد و علامت آن کثرت لعاب و سرعت  
 بجان اشتها و وجع بطن و اجتناس بصر و بخار بود علاج آن قبل و اخراج کرم  
 چنانچه کشت شود و اگر بسبب لدع عقرب و حشرات شود راز یانه دو درم  
 کلنگین ده درم بچوشاند و صافی کرده یک درم تریاق اربعه در آن حل کرد  
 پاشانند و اشیا و درم تری شپه بصرت و علاج او بجای خود کشته شود و جاسوس  
 گفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج آید و برای آن دشوار بود و اگر شیر  
 را صرع حادث شود او را علاج کنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقر و قحط



بگویند و در پنی مصرع کتد اگر عطف کند امیتد بران توان داشت و تریاق  
ثانیه عظیم نافع بود صفت آن راوند طویل ریوند چینی پوست پنج کبر حب الغا  
جیطا ناقسط مرعوق متساوی بگویند و بعسل کف گرفته بشنند و یکثقل  
از ان شربت باشد سدا مریا که در بطنها روماع واقع شود و مجموع اعضا  
را از حس و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب  
بدماع و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض بغشا حاد  
شود و سبب این سده بلغمی لزج باشد و علامت آن تریل بدن و پاشی  
کثرت بزاق و ثقل سر و که ورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که  
بآن فرخه و زبردت بود و آن دلالت کند بر اخلاق حرارت عزیزی و فساد  
جوهریه و اگر تشنش ظاهر نباشد و اگر خواهند که معلوم کرد که  
زنده است یا نه بر پاره پشم یا پنبه و اخید در پنی او نهند اگر متحرک شود  
دلیل حیات باشد یا نظریه پر آب کتد و بر سر مسکوت نهند و آجری گرم  
کرده بر بالای آن نهند و کندش و خردل و قرقل و جند پسته و در منه  
همه با هم بگویند و در پنی مسکوت دهند و اطراف او بچربای درشت نخی می مالند

در پنی

و پر مرغی بروغن و ایاره فیترا یا لایند و در حلق او فرو کنند و فرینون و جند  
پسته و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بگویند و بهر او طلا کنند و یک مثقال  
شود و یطوس با تریاق اگر در مار العسل حل کرده در حلق او ریزند یا اینسون  
زیره و مصطکی و کلنکین بچوشانند و بریزند زهره و مرزخوش در پنی او بچکانند  
و گفتند تا هفت روز هیچ تحریک نباید کرد و بعد از ان جلای از اینسون و را  
زیاده و کاو زبان هر یک سه درم کلنکین ده درم شاول کند و غذا بخورد آب  
با بک و تهو خورد و زیره و در چینی و فلفل در ان کنند و در میانهای روز  
مار العسل پاشانند و بعد از بقیع نام ثقیه بج ایاره و ایاره لو غازیاکتد  
هفته یکنوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و احتیاج و ناپست و چهار روز  
بین معالجه مداومت نمایند و سکت اگر ریه بر نفوه و فاج مستفل گردد و سکت  
از امتلا ر خون خون تیر حادث شود و علامت آن غلبه خون باشد و در ان  
قیغال و حجامت ساق و اخراج دم بحسب قوت و جلاب از شراب عناب و  
بنفش و یلوز خورد و غذا بخورد با بنوماش با مغز بادام و ثقیه بخت  
بنفشه و قرص آن کنند و قهنا رینند و اگر سکت بواسطه ضرب یا سقط باشد



که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بهشومات بارده مقوی  
 که سکه بلغمی را میفید بود ورق غاریقون قسط مزجوش حله فک اکیمل  
 ورق پید ایتر قد مانا جو ز سداب کرب بزرگ تخم شبت هر یک دو درم تخم خطل  
 اینسون هر یک نیم درم فقطوریون باریک دو درم انجاسه پانجه درم پوره و نمک  
 هندی کوفته بر سر آن کنند و بکار دارند مالینو لیا تغیر طنون و انکار بود  
 بحری طبعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ طوشت شود و با جمیع  
 بدن از آن متلی شود و بشرکت مرقا تر بود علامات هر چه از امتدای بدن و دماغ  
 بود کاف بدن باشد و سودا بدن و بطول و صلابت و اختلاف نبض و صفوا  
 فارور و شمای دوست دارند و تظدر زمین یا در چری کنند و همچنان تمانند  
 و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب تیر باشد علاج فصد صاف کنند و هر روز جلای  
 از بنفش و نیلوفر و کاو زبان هر یک سه درم عتاب هفت دانه پستان  
 هست دانه نبات ده درم شاد کنند و بعد از بقیع ثقیله دماغ یک ایتیمون  
 مطبوخ آن و مطبوخ بلبله کند و خود آب با مقبادام و اسفناج خورند  
 و پالوده از شیر سبوس و نبات و روغن بنفش و کدو میفید باشد و از

در اینجا که از رطوبت و غلظت  
 و کثرت بنفشه پدید آید

اغذیه غلیظه و اطعمه سودایی و اشیا در روزه و مالجه و حامضه اخر از کند و استعمال  
 تعب و ریاضت نباید کرد و اگر این مرض از اخراق بلغم باشد علامت آن  
 رطوبت منحن و سیلان لعاب و بلاد و سکون و کسل و قله اضطراب  
 بود علاج آن هر روز جلای از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بنج نمک و کلقت شاد  
 کنند و غذای خود آب و زیره یا ج به شیر خشک و نه خورند و بعد از بقیع ثقیله  
 این مطبوخ کنند سنا هفت درم بالنگو و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم  
 یخوشانند و صافی کنند و همچون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال در آن حل کنند  
 و پیاشانند و این ج تیر میفید بود ایتیمون چار درم سبفای ایا راه فیقره  
 دو درم و نیم غاریقون یک درم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یک درم و نیم  
 بکوبند و بر آب رازیانه بسازند و ج سازند و سه درم ازین شربت باشد  
 و این مفرح نافع کنند صنعت بالنگو پوست ترنج قو قتل و مصطکی قزو در حنی  
 جوز بریان قاقله نار مسک بهمن سفید و سرخ زرباد و روح زعفران تخم با درنج  
 تخم فوم خشک هر یک دو درم مسک خالص مجموع سخی کنند و بلبله کابل جیل عدد  
 و آله سی عدد در سه رطل آب یخوشانند تا بار یک رطل آید پس صافی کنند



و بارطلی عمل بقوام آورند و از سر آتش فرو گیرند و ادویه در آن ریزند و بهم  
زنند و مثقالی از آن شاوکی کنند و اگر اقرارضا باشد علامت آن پنج پله  
و میان واضطراب و غضب و شتم و صراح و صفت لون بود علاج آن  
شقیه بمطبوخ افیمون یا ملید یا مطبوخ بنجاح یا قرص منفش که در بین  
بروقت نباشد و شیر دختران و زنان بر سر دوشند ریشا و سماع بالکان و نعل  
و هنوز باران اینس مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و بخلطی و نبفش  
و برک پید سر و اندام بشویند و پوست خشکاش و نیلوفروشم کاهو و خطمی خوشه  
و سر بنجار آن فرود آرند و بر سر نیز ریزند و اگر اقرارضا بود که آن شتر  
و معالجه آن مشکلتر علامت آن کثرت فکر و غم و کیره قرع و تخیلات فاسده و  
خلق بود علاج آن هر روز جلای از نیلوفرو و کاهو زبان و نبفش هر یک  
سه درم بالنگود و درم کلقتند و مثقال شاوکی کنند و غذا نخورند آب و بنوماش  
و مغز بادام و اسفناج خورند و بعد از نفع شقیه بمطبوخ افیمون و ایاره  
جالیسوس و ایاره لوغاذیا و معجون بنجاح کنند و مارالجن درین قسم مفید بود  
صفقش شیر اندر رطل آب بخوشند و در حالت جویشدن فرو گیرند و یک اوپه بخشن

افیمون

افیمون بران ریزند پس صافی کنند از سر و شرب باشد و ایام این مفرح  
خورند صفقش و رقی کل سعد و نعل هر یکی یک درم قود و بنفشک پوست ترنج هر یک  
سه درم مشک و انکی کوفته و پخت بشراب سیب برشند و با یک مثقال شراب  
کاهو زبان حل کرده شاوکی کنند و دوال الشک حلوتیز نافع بود اما این شکر  
راق بواسطه ورم آن باشد مانند آن از خلطی سوداوی بوده و بدان سبب  
بخارات متصاعد شود و افکار متغیر گردد علامت آن انتفاخ و لین و ضیق صدر  
و کثرت رقی و خشا و جوع بود و احساس بنجارات که متصاعد شود علاج آن  
هر روز جلای از بالنگود و کاهو زبان و رازیانه و کلقتند شاوکی کنند و غذایاره باج و  
از نفع سنجد درم شکرده درم بخوشاند و معجون جبار خضر بنج مثقال در آن  
حل کنند و پیاماند و حقنها لینه استعمال کنند و اگر باین نوعی حرارت باشد حلا  
از نیلوفرو و شم کاشنی و روپاه تربک و ترنجین و نبات خورند و شراب نبفش  
و خشکاش لعق کنند و غذا جو و بنوماش خورند با مغز بادام و اسفناج و طوط  
دماغ بد و خن شیر زنان بر سر و تن بین بروغن نبفش نمید بود و استحمام و آب  
کرم بر حراق بنجتن مناسب افتد و از جده انواع مالکولیا ماننا بود و آن جنوبی



سعی باشد و علامت آن قصد و غضب و ایند بود و از آنجمله دار الکلب و آن پیش از  
 احتراق دم حادث شود علامت آن لب و صحنک و غیظ و قصد و اذیت مردود  
 بهیچ طبیعت کلاب و از آنجمله قطره باشد و علامت آن تحریک بسیار و  
 بی آرامی و از مردم کریم و شدت عیوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات  
 فرو می چند باشد و علاج این همه بهیچون علاج مایه خوب است عشق نیز از  
 مایه خوب است و آن و سوسه باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب دارد  
 علامت آن صفت کون و غفلت و حیرت و سکونت و کثرت خواب و بی وعیت  
 صغیر و صلابت نفس بود و دایما نفس هر دشت علاج او آنست که بکار نای  
 و صغیر و صید اشتغال نمایند و ترتیب دماغ با دلمان و طولیات کنند و تقویت  
 قلب بشراب حاض و صندل و صیب و منفرج یا قویته و غذای زیره یا ج خورد  
 و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج باشد  
 و آلاء بیضیت و تبع معشوق و سر زدنش و امثال آن سعی کنند که از آن باز  
 آید و هیچ وجهی و حجامت با غیر محبوب نیز نمیدود و بسیار و اموشی بود و آن فضا  
 فساد فکر یا ذکر یا تمیز باشد و سبب آن استیلا بلغم باشد یا فساد دماغ

علامت

علامت آن کثرت خواب و نرمی سحرین و کرانی سرد چشم و کدورت حواس  
 بود علاج آن هر روز جلای از بالنگو و پنج نمک هر یک سه درم راز یا نه دو درم  
 کلنگین ده درم و غذا خوب باشد و خشک دانه و کبک و یتیم و دراج خوردند  
 و توایل در آن کنند و بعد از بقیه شقیه یک یا سه و قوقا کنند و فودنه و فودل  
 در مار العسل بخوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و  
 زنجوش بر سر مالند و چند پد استر و فودنه و مشک بپزند و با بونه و مرزنجوش  
 بخوشانند و سرخیار آن فودا کنند و احانا ماده الجیوه و وچ و زنجبیل پرورده  
 و سرکه عضل و سبکین آن شاول کنند و متقل بخورند و می کنند و مصطکی و  
 بخایند و از آب سرد و نقول بارده اخر از نمایند و اگر بجای مار العسل شراب  
 ریحانی خوردند بهتر باشد و بحث و درس و محارثه و استماع آوازهای لذت بخش بود  
 و دواء معتید فلفل در فلفل و ج دار چینی زنجبیل هر یک ده درم سنبل خردم  
 جوز بویاسه درم زعفران و عود هر یک دو درم مسک انکی کوفته و نخته بادام  
 چندان عسل بپزند و شایان سبب بود و این نوع علامت آن سحر و خشکی  
 سحرین و کودت لون و طوطی بود علاج آن جلای از زنبق و فودنه و کافور و زبان و بتا

در مار العسل بخوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و زنجوش بر سر مالند و چند پد استر و فودنه و مشک بپزند و با بونه و مرزنجوش بخوشانند و سرخیار آن فودا کنند و احانا ماده الجیوه و وچ و زنجبیل پرورده و سرکه عضل و سبکین آن شاول کنند و متقل بخورند و می کنند و مصطکی و بخایند و از آب سرد و نقول بارده اخر از نمایند و اگر بجای مار العسل شراب ریحانی خوردند بهتر باشد و بحث و درس و محارثه و استماع آوازهای لذت بخش بود و دواء معتید فلفل در فلفل و ج دار چینی زنجبیل هر یک ده درم سنبل خردم جوز بویاسه درم زعفران و عود هر یک دو درم مسک انکی کوفته و نخته بادام چندان عسل بپزند و شایان سبب بود و این نوع علامت آن سحر و خشکی سحرین و کودت لون و طوطی بود علاج آن جلای از زنبق و فودنه و کافور و زبان و بتا



شاول کشته و شقیه دماغ بجا افیتون و مطبوخ آن کشته و غذا بنوماش و نخود باغ  
 بادام خورد و استحام و تدبیر بر روغن بنفشه و زکسن بود و سیاه  
 سوء المزاج کرم حادث شود و علامه آن خشکی مخرن و دهن و کرمی ملس بر و تحلل  
 آتش و شعله و بزمای رگین بود علاج این شراب بنفشه و نیلوفر با عرق  
 کل و بعد پاشامند و غذا بنوماش یا مترا بادام و اسفناج با حرره ازیره بسوی  
 و نبات و روغن بنفشه و تربت دماغ استرخایی بود که در شقی از بدن  
 حادث شود و سبب آن خلطی ملغی بود که مسالک روح نفسانی را مفسد گرداند  
 علامت آن بطلان حس و حرکت بود و بنض بطی و متفاوت و قاروره سفید  
 باشد و اگر لون عضو مغلوب و متغیر شود و لاغر و برآمده نگردد امید بر آن  
 توان داشت علاج آن آنست که چهار روز نماند تا قلیل غذا کند و ازادویه  
 قویه هیچ ندهند و بر اندکی گوشت بازیره و دارچینی بسیار و بجای آب  
 العسل خورند و بعد از چهار روز جلایی از راز یانه و بالنگو و اینسون و پنج  
 بدهند و غذا خود آب با شیر خشک دانه و دارچینی و فلفل باشد و بعد از  
 بقیع نام این حب فرو برند صبر استقوی یک مشقال رو در دهان ماهره تربد

و نیز

خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدم غاریقون اینسون شحم الحظ  
 هر یک نیم درم ملح هندی دانه و نیم مقل دانه کوفته و پخته باب راز یانه بشیند  
 و بعد از دوروز این حقنه استعمال کند بزرگ ورق پدا پخر سلق شبت ناخته  
 مرزنجوش خشک اکلیل الملک حله حرمل هر یک هفت درم ماده درم  
 بجوشانند و صافی کنند شکر سرخ و عسل آبگامه هر یک دو درم در آن حل کنند و  
 بروغن زیت یا زده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در یک  
 ذکر رفت مناسب باشد و تریاق اکبر و مژود و بطوس و جوارش بلاری هر کدام که  
 باشد مثقالی احماش اول کند با شراب بالنگو و فلفل و دارچینی و پنج ادر  
 و عاقر قرحا می خایند و چون آثار بر ظاهر کرد در روغن قسط و ناریدن و شونتر  
 و سداب و نفض سفید و امثال آن در اعضای علیل مالند و مسک و کنش  
 و نوشادر کوفته در پی او دهند و سوسن و زکسن و یاسمین بیونید و بدین  
 مار الاصول مداومت نمایند پنج راز یانه پنج کرفس و ادر هر یک هفت درم  
 راز یانه و کرفس و اینسون هر یک سه درم ناخته از راوند شونتر هر یک دو درم  
 باد و من آب بجوشانند یا بازیک من آید و با یک من عسل بقوام آورند



آنست که عصب با مبداء خویش جبه و عضو نیز تابع شود و بواسطه  
آن از حرکت بسیار زمانه بسیار آن با رطوبتی بود که عصب و عصل را متلی کرد اینده  
باشد و در طول آن نقصانی و در عرض آن زیادتی واقع شده باشد و از تشنج  
رطب و امتلائی نیز گویند و این بقضا واقع شود و علامات آن علامت امتلا  
و قبله بلغم بود و علاج آن همچون علاج فاج باشد و اگر سبب پوستی باشد  
که اعضا بر عارض شود آنرا تشنج یا بس گویند و این نوع مشکله بوده است  
آن پوست استقرای بسیار بود یا سهر با غم یا حرکات خفیفه یا حیات  
حاره یا و امراض کثیره التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت آن  
باریک و لا غشیدن عضو و تقدم اسباب محققه بود علاج آن ترتیب بدن  
کنند با غدی چرب از گوشت تیره و مرغ و ماهی نازه و صوب با و حرره و شیر میش  
و امثال آن و از اثر شراب بنفشه و خشیاش و انار عذب و آب خیار که و  
و اما مایات و شراب دقیق جدید یا مزوج بود و نیل و فرو و خط و بنفش و خشیاش  
و برک چقدر و کاهو و که و یخو شاسته و در آن نشیند و بر عضو بریزد و بعد از آن  
موم روغن از بنفشه و بیز زمان استنشاق کنند و اگر تشنج سبب کزین

حادث شود تریاق اربعه در شربت از نبات حل کنند و پیاشامند و اگر  
سبب قرحه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم تیر حادث شود و  
علاج آن قتل و اخراج کرم بود اما تعدد و کرا کر از تشنج بود که عضلات  
برقوه را حادث شود و تشنج عصب بود از جهت مبداء از جهت خلاف  
چنانچه عضو هیچ طرف حرکت نکند و علاج او همچون علاج تشنج بود لقوه  
مرضی بود که در عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از روی بختی  
غیر طبیعی منجذب گردد از هیات خود بگردد و سبب آن تشنج بود یا استرخا  
ایچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی و قلت راق بود و از  
جانب صحیح چشم بر هم شوان داشت و علاج آن همچون علاج تشنج بود  
و ایچه استرخا بود علامت آن استرخا ضعف حرکت دهن و که و رت حواس  
خصوص ذوق حسن بود و حسن زیرین فرو د آمده باشد و حکم نیز  
مسترخ شده و تدریج لقوه آنست که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکند  
و آب تخورند تا توانستد هضمی بخورند و چنانکه در فاج کوشید بعد از آن  
جلایی از رازیانه و اینسون و بالنگو و کلنگه شاول کنند و غذا تخورند



بافل و دارچینی خورند و گوشت اسب و شترچه و گبک و تیهو مفید بود و شفته  
 بجز صبر و حقه تها حاره کنند و پوست بچ بگرد مار العسل بخوشانند و بدان غره کنند  
 و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و ستر و جذبه استرخوشانند و روی بخار آن  
 فرو دارند و کند و مصطک و حلیث بخایند و وج و فلفل و جوز بویا و قرقفل  
 و عاوق و حاد دهن گیرند و عطر علتیست که در اعصار آبی ظاهر شود بسبب  
 مجزوت مح که از تحریک عضل یا ثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات  
 آزادی یا ثبات آزادی بحرکات غیر آزادی مختلط شود و بسبب این مرض سورج  
 بارد بود مادی یا سیاح که عارض عصب گردد و مدمن الحمر بسیار واقع شود و از  
 شراب سرد با فراط و اعراض نفسانی تیز حادث شود و آنچه از سور المزاج بود مادی  
 علامت آن علامات بلغم بود علاج هر روز جلای از این سون و راز بانه و کلنکین  
 شاول کنند و غلط خود آب با فلفل و زعفران یا بکوشک و دراج خورند و شفته  
 بجز ایاره کنند و بعد از شقیه روغن قسط و زنبق و زکری در روشت مالند و بحام  
 کرم رفتن و باب نشستن نیز مفید بود و شاول یا ریحیل و متفر کوش نافع بود  
 و آنچه از سور المزاج سادج بود بسبب ملاقات مبرودی داخل یا خارجی علاج

آن حلیث با مار العسل با کلنکین شاول کنند و ادمان حاره استعمال کنند  
 و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد  
 و ربوب فواکه مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل عصب و بحالت از آن  
 بسبب باید کرد بهر حلیث که باشد و اگر سبب کزیدن شراب واقع شود شراب بالکلو  
 یا تریاق شاول کنند و در ازاله سبب کوشند و گاه باشد که ریشه بسبب پوست  
 بدن بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکتر باشد و علاج آن  
 ترطیب بدن بود به شاول شراب بنفشه و خشکاش و غدا بنوماش یا مقربادام و  
 اسفناخ و روح و مر و حرره از نشاسته و روغن بادام و نبات و نذین  
 بروغن بنفشه یا بادام اختلاج جستن اندام باشد و جستن ابرو و چشم  
 و لب و روی مقدمه لقوه باشد و سبب آن رطوبتی لرج بود که حرارت غریزی  
 آنرا تحلیل با ریح و بخار کند و بسبب آن خلط از مسلم زود پرمون تواند شد  
 و قوت دافع خواهد که از دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب  
 اصلاح گردد علاج آن تریاق اربعه با شراب بالکلو شاول کنند و آن عضو  
 روغن قسط و نار دین بالند و اگر احتیاج بود شقیه بجهای ایاره که مسهل بلغم باشد



کنند خدر آنته که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان  
یا بطلان حس شود و بسیار آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه غلط  
و مانع تقود و وجع نفسانی گردد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند  
و تغلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغم باشد ثقیفه کنند و معالجات فایده استعمال کنند  
و اگر بواسطه پوست بود علامات آن هم چون علامات تشنج یا بس بود و عارض  
همان باشد و اگر سبب صفت ورمی بود یا سختی بس عضو یا توان نشستن علاج  
آن منع صاعط بود و تقویت عضوز کام و ترکه عبارت از فصلاتی بود که  
از دماغ فرود آید اگر بمنجرن آید ز کام بکوبند و اگر بخلق و سینه فرویزد ترله و اگر  
آن مرض سور المزاج حاره بود که عارض دماغ گردد و بسبب حرارت آفتاب  
یا تا ول اشیا حاره خریق بود علامات آن حرمت و حرقت چشم و خارش  
پنه بود علاج آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج متنضی بود شراب قوی و بنفشه  
و غناب شاو ل کنند و غذا بنوماش و اسفناج و مغز بادام خورند و از گوشت و شیرینی  
و منجات احتراز کنند و اگر علامات امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه  
نشین کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و شیرفت با خیار چیره هر یک دو درم و بعد

بنفشه

شفقه استحام کند و روغن بنفشه استشق کند و اگر سیلان رطوبات  
متماهی شود بوسن و سرکه یا صندل و کشنیر بکشد و اگر سبب سور المزاج  
بود که سبب داخلی یا خارجی عارض شود علامات ری محرین و کلاب حواس و ثقل  
و کسل بود و بهو الاستراحت کنند علاج آن سریدستاری شش و غیره گرم کردن  
و جلاپی از پنج مکه و برسیا و شان و بالنگو و نبات شاو ل کنند غذا بخورند  
آب بامرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت مختبس بود سنایند زرم  
و نیدو فرو برسیا و شان و پنج مکه هر یک درم یا شامند ساجد  
شبت و بابونه و کاو زبان و پنج مکه و برسیا و شان و اکیلل الملک و  
مزنجوش بخوشاند و سرخیار آن فرود دارند و اگر در حمام بر سر ریزند مفید بود  
و اگر آنچه از بمنجرن آید رقیق باشد شویند و اینسون بکوبند و در خرقه بزنند و پیوند  
و نیز بر سر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متماهی شود به کندر و سندروس  
و کاغذ تیر کنند و در ز کام و در ز کام خواب معرق بکند و بر پشت باز خفند  
ناماده بسینه ریزد و اگر احساس غده در حلق کند بهیچ از دفع کند و  
سکه گرم کند و آب سرکه بروریزند و سرکه و فرود آرند اما در ترله از محوصات



و چنانچه شور نیز از آن باید کرد و جلاب از بنفشه مرئی یا شراب بنفشه یا  
ترنجبین خورند و با قلا آب باروغن بادام و تخم ساسفرهم و اگر با آن سفال  
علاج کنند چنانکه گفت شود با سبب دوم در امراض چشم  
باشد بو حافظ صحت عین و اچست که از جماع و شکر متواتر و شاول عدس و قلا  
و باد بخان و گوشت های قدید و طعم های شور و بخار با و کاها اقر از کند  
و چشم از هوای سرد و کرم و غبار با و دود پاک کند دارد و از دمان کتبت و کریه  
و پنجه ای به محتب باشند و نظر در ایشان را ادا کنند و استحمام معتدل و  
نه همین سر بروغن بنفشه و که و و کل روشنای چشم کشند ضعیف بصیر  
اگر بواسطه غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر بود ضد قیغال کند و شراب  
بنفشه و عتاب شاول کند و بعد از آن بقیع یا یاقوت قرص بنفشه یا  
ترنجبین و مقونی بریان کرده کند و غرغره با ر العسل و رازیانه کند و روشناس  
کسر و با سلیقود چشم کشد رمد وادی حار بود که در ملتحمه حادث  
شود و اگر از ماده دم باشد علامات آن وجع محرق و خار بین چشم و  
ضربان صد عین و کثرت نمد و دم و رمض و ثل باشد علاج آن ضد

قیغال

قیغال کند و تنیس طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن و شراب عتاب و نیلوفر  
شاول کند و اگر صفاوی بود علامات آن شدت چشم و خاریدن بی دمه  
و رمض باشد علاج آن انارین یا تمر هندی یا نبات خورند و ثقیه بمطبوخ  
زر د کنند و قوس بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان و سیفند تخم مرغ بزنند  
و در چشم چکانند و صندل و رو باه ترکیب و کلاب و لعاب بزر قطن و آوایش  
بر حوالی چشم ضما سازند و شیاف ایض و کافوری و ایفونی در چشم کشند  
و اگر بغمی بود علامات استفاح چشم بود و کثرت رمض و دم و التضاعف  
چمن اما حوت نباشد علاج ثقیه دماغ کند بخت ایاره و حقنه از رم  
و لعاب بلبله شسته بر رک چشم چکانند و در و را ایض کشد و صبر و  
و مرواقا قیاقا و زعفران طلا کنند و اگر سوداوی بود علامات صداع و پیوست  
چشم و جفن بر هم زرد علاج شراب بنفشه و نیلوفر و خشکاش و غدا بنوما  
و متعادام و ضما دات و بطولاب حرطه استعمال کنند و شیاف دنیاری حن  
بکشند و در هیچ رمعی عظیم بود که پناض متورم شود و چشم سنگ فو  
شواند گرفت و پشتر صبیازا عارض شود و علاج او همچون علاج زرد باشد



و جماعت فقره و ارسال عرق میفد بود و در مد مطلقا از گوشت و شیرینی  
و جماعت اتر از کند و شاید کرد طهر فنه نقطه خون باشد که در ملتحمه حادث شود  
سبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عینیه ناصحه شدیده علاج آن فصد و جماعت کینه  
و شراب غناب و ترنجبین خورند و یقین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کند  
و قطره خون بال کبوتر یا بطنش یا باکل از منی و شیر و خمر آن در چشم چکانند  
و روغن گل و سفیده تخم مرغ تیرشاید و در ابتدا همیشه و کل از منی و فوفل  
حوالی چشم ضما دکنند و در انتها اکلیل الملک و پنجه مک و دم الاخون در غفران  
و زرده پخته با روغن گل ضما د سازند و اگر طره کسب مدت حادث  
شود از گوشت و شیرینی اتر از کند و شراب بنفشه و سقمونیا یا مطبوخ  
هلیکه کنند و شیاف ایاره بکشند صفت آن اسفنداج مغسول دو درم  
از روغن درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم افیون نیم درم سحی کتند  
و شیاف کنند و در وقت حاجت با آب بایند و میکشند طهره زیادت  
نمود که از گنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد و یا بسیار چشمه و علقه  
آن در ابتدا فصد قیفال باشد و دقیقه یک ایاره و ایاره جالینوس کند و از

لینا

لینات و دسومات و مولدات بلغم اتر از کند و شیاف با سلیقون و قیصر  
و روشنیایی در چشم کشد و اگر در طهره غلیظ بود بهترین علاج آن کشط بود  
پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد و بتدریج زاید شود و سبب آن  
امتلاهی عروق چشم باشد از خون غلیظ حله و سیلان رطوبت و ضعف بصیر  
و ظهور عروق بسیار در چشم و از روشنی و پراغ متاقدی شود علاج عروق سیاه  
و عروق شاق کنند و اتر از از غبار و دود و جماعت و طول بخود کنند و هر روز جلای  
از بنفشه و نیلوفر و غناب و ترنجبین و نبات خورند و غذا بنوش با  
مقر بادام خورند و بعد از بقیع این مطبوخ یا شامند سنا کل بنفشه هر یک  
پنجم نیلوفر چهار درم هلیکه زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم تربد  
خاشیه بروغن بادام چرب کرده دو درم خیال چمن ترنجبین هر یک ده درم  
سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از آنکه فرو گیرند و بر سر مطبوخ ریزند  
و شیاف فصد و با سلیقون و دینار جون و روشنیایی چشم کشند  
صفت آن روغن خنج و آن مس سوخت است پنجم کما و زبان دو درم نو  
شاد بورد زرنج مصعد هر یک سه درم سحی کتند و شیاف کنند و وقت



حاجت به آب رازیانه بسایند و بکشند و اگر باین معالجات به نشود بمقرض  
لعل پاره باید کرد جو عین خشونی بود که در باطن حقن حادث شود علاج آن  
فصد قیفال کنند و شیاف احر و اخضر و روشیایی بکشند و اگر باره جرب  
مضم شود ادویه حاره استعمال کنند و ثقیه بمطبوخ ملیده یا جافیتمون کنند  
و جفن بگردانند و بشکر جرب میکشند تا خون از وی پاید و ادویه حاره بر و افشانند  
و شیاف بعضی و شیاف انار بر چشم کشند قروح عین سیان ماده پرود و  
علامت آن وجع باخشی و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت و حجامت کنند و  
ثقیه یکت ثقیه و ایاره کنند و شراب ثقیه و غناب خورند و غذای بنوش  
بامقباد لرم و اگر حرارتی باشد کشکاب با شیر خشکاش خورند و شیخ  
سوخه و سادخ بسویند و بسایند و در سازند حرقه عین سوزش چشم  
بسیب الصباب اخلاط تبرقار نجارات بود علاج آن اگر علامات امثال  
ظاهر شود فصد کنند و تنین طبیعت و بعد از ثقیه این کل کنند فلفل دار فلفل  
هر یک درم زعفران چار درم حصص شش درم سنبیل چار درم کافور و انکی بگویند  
و بسایند و استعمال کنند و اگر علامات امثال باشد تویار غوره بکشند و کاشی بگویند

و بارو عن کل ضما دکنند نمزول از عبارت از رطوبتی باشد که در پیغه عین بریزد  
و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضرب و سقطه که عارض  
شود یا در عقب صداع مزمن حادث شود علامت آن در ابتدا تحیل است و موی  
و شعاعات مختلف کنند علاج هر روز جلایی از رازیانه و بالنگوینج نمک  
و کلقتد باشد و غذا نخورد آب و بعد از نفع ثقیه دماغ بجا یاره و قب قوفا  
کنند و از اطعمه باره و بقول فواکه و جماع و شراب مخمر باشد و شیاف  
مرارات و باسیلقون در ابتدا بکشند و این شیاف ترمفید بود و شحم مظل  
یکمقال فرسون نیم درم نوشاد نیم درم سکیخ بکیرم و نیم زهره رده درم نیم  
بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع بصر کند از ابغیر از قرح علاج  
بناشد **حیض** آن باشد که بروزه پند و سبب آن قلت روح باصره یا قلت  
آن بود علاج ترتیب و ترتیب دماغ کنند باغذیه رطبه و تغلیط خون باغذیه  
لرجه مثل هر سیه و پاچه و از میوه پانچ و انکو مناسب بود و برود غوره هم در  
چشم کشند **عشا** آن بود که شب نه پند و سبب آن بخاری غلیظ باشد  
که بر دماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و بروز بواسطه حرکت وضو



آفتاب آن بخارات لطیف گرداند و ابصار حاصل شود علاج هر روز چکایی  
 از رازیانه و پنجه نمک و کلغنه شاول کنند و غذا نخورند آب با مرغ جوان و بک خورند  
 و فلفل و زنجبیل و دارچینی در آن کنند و بعد از نفع شفته بیک ایاره و قوقا یا کت  
 و عط آرند و بیدن کنند و چند پدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و خشک  
 بخوشانند و سر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفت مشک  
 زعفران زهره بک بشو و مساوی سخی کنند و به آب رازیانه شیاف سازند  
 و بوقت حاجت آب بربایند و در چشم چکانند بیاض عین باشد که در طبقه قرینه  
 حادث شود و اگر آن بعد از قوه و بعد و آبله بود علاج شفته دماغ بیک ایاره و حب  
 بنفشه و ایاره حالبینوس کنند و زبان در آن بنفشه مالیدن در حمام و بعد از  
 حمام مفید بود صفت آن زبد البحر اندر روت نبات هر یک چاردم بوده یکدم  
 سخی کرده استعمال کنند و اگر پیاض غلیظ بود این شیاف بکشند صفت آن  
 سکس اشق اندر روت هر یک چاردم زنجار نمک اندرانی هر یک در پی  
 کوفته و سخی کرده باب رازیانه تر با سدایشیاف کنند و در وقت حاجت فوج  
 شاند و شیاف را در آن حل کرده در چشم چکانند و صبیلا بعد از

دور

رمد بواسطه التصاق جفن و ریختن مواد که پیش حادث شود و سبب عدم  
 تحلیل ممکن شود و آنرا بدین شیاف علاج کنند صفت آن کند اندر روت صبر  
 دم الاخون کل اقلما صه متساوی بکوبند و به آب رازیانه شیاف  
 سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطه ماده غلیظ الحاله  
 که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود و پیشتر بعد از رمد حادث کرد و علاج  
 اولاً شقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس  
 کلاب و آب تورک بخوشانند تا مخرج شود و ضا د سازند شتر نای شخی  
 شود که در جفن اعلی حادث شود علاج او آنست که شق کنند و پرون آرند  
 و نمک و زیره در آن ریزند و فرقه بسره که ترکند و بدان نند تا بقیته که باشد  
 بگذارد و بعد از آن بادویه ملطفه علاج کنند یزده رطوبتی بود که در باطن جفن  
 منجی شود امر ما اندر روت و صمغ بطم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و پرون  
 آورند شتر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در اشعار و اجفان متعفن شود  
 حادث کرد و علاج آن اولاً شقیه بدن و دماغ بیک ایاره و قوقا یا کند و موی  
 که باز کوزه شده باشد بشیره اینخیر با خون صفدع یا بخون قوارسره با قوادسک



سند را طلا کنند و زهره خاریشت و خون کبوتر با جند پدستر مفید بود یا موی  
بر کنند و بسوزینے کرد موضع موی داغ کنند و اگر یکموی یا دو موی پیش نباشد  
یا مویهای دیگر بدو دو ساند یا بسوزینے با یک در جفن فرو برند و آن موی  
را در سوراخ سوزن کشند و بطریق ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود  
علما می تر از تشعری و انجان باشد که بعضی از پوست جفن بخند و بعد از آن بهم  
بدوزند یا پوست کشیده شود و موی باز طرف خارج آید بعد از آن صدق نشود  
و مصطک و زاج بایند و در چشم کشند و شیاف اخضر یا ماسیقون و روغن  
مفید بود انتشار اشعار ریختن تره بسبب رطوبتی بود که در ایداب جمع شود و علما  
آن حیرت و صلابت جفن باشد ثقیله دماغ کنند و بعد از آن نه میسر بر روغن  
و کدو و بنفشه و اغذیه مرطبه مثل بنوماش و اسفناج و کدو خورد و انتشار  
بعد از مرض حاره و استغراق بسیار واقع شود و استغراق بنایه کرد و بحر آری  
اکتال مناسب باشد و موی که منبت اشعار در چشم و استغراق فراموش کند و لا جورد  
هر یک و در م سبیل بلسان هر یک در می جلا جورد چهار دم سخی کشند و میل  
در اشعار کشند قمل اشعار جانوی بود که از رطوبات عینیه در اشعار حاد

شود علاج ثقیله دماغ کنند یا یاره قوقایا و اجفا ز آب نمک بشویند و شب  
یا نانی بار بنق مغسول با جیا و نمک بکار دارند و از امتلا و غذای شب آخر از کنند  
و استحمام در حالت خلومعه مفید بود حیالات اشکال و الوان مختلف بود  
که احساس کند و شاید که آن سبب حس برود که غبار هوا و بخار غده احساس  
و علامت آن سلامت و قوت ابصار بود و تپیر آن با غذیه غلیظه کند و کاه با  
که تحیل استوا از دو د کنند که آن پیش چشم بر آید و بسبب آن خلطی سوداوی  
که در شریان حادث شده باشد علاج آن ثقیله دماغ بود بجم ذهاب و  
ایاره و بعد از آن اصلاح غذا و شاول لطیف صغیر مفید باشد حوله  
کشیدن چشم اگر خلطی بود علاج پذیر نشود و اگر عارضی بود بسبب اش  
بود که در اغشیه دماغ حادث شود و طبقه صلب را جذب کند و آن اگر بواسطه  
پوستی بود که از استغراق مفرط یا مقاسات امراض حاره و حرارت شدید  
حادث شود علامت آن تقدم سیب بود و علامات تشنج یا بس علاج آن شرب  
و خشیاش بود و غده بنوماش و شیره مقربا دام و اسفناج و کدو و روغن  
بنفشه و کدو و شیر زنان مالند و بنفشه و برگ پد و کدو و خشیاش خوشه



و بر سر ریزند و اگر از امتلا را غشیه و دماغ بود علامت آن علامات تشنج است  
 بود علاج آن شقیه دماغ کند بجهها و ابار و با و روغن یا بوز و شبیه و زکس و  
 بنفشه و برگ پید و خشاش بچوشاند و بر سر ریزند و اگر در طفولیت از هیات شیردان  
 و خوابیدن بود تکلیف طفل کند یا بطرفی بجهتی خلاف آن کند و از او پر خوره  
 و مخفیه اختر کند و پرده در برابر چشم او بندد که در برابر عین سوراخ چنان  
 کرده بود که او را نظر راست باید کرد تا باز حال خود رود **باب سوم**  
 در علاج گوش و امراض آن حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و محرقات  
 و باد سرد و کرم و اصوات غلیظه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نماید و روغن زیتون  
 در گوش چکانند و بعد از زمانی نشفت کند و چرک گوش پاک کنند تا جمع گردد  
 که منجر شود و هر سال شقیه دماغ بکیوب و ایاریجات مناسب بود و جمع  
 آدن اگر از غلبه خون باشد و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کند و شراب  
 بنفشه و عناب و ترنجبین خورند و بنفشه بمطبوخ هلیله یا فواکه که در آب  
 و شیر زمان و روغن کل و آب که در آب خیار و شراب غوره و خل در گوش  
 چکانند و اطراف گوش بصندلین و کلاب و آب کشته و کاه و بوند و بونستان

افوز

افوز طلا کنند و اگر علامت از غلبه صفرا ظاهر بود استعمال مبرودات مذکوره  
 کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد جبهه ایون در روغن کل بگذارند و در گوش چکانند  
 و اسهال صفرا کنند و اگر علامت بلغم ظاهر شود شقیه بک ایاره و قویا کنند  
 و غوره بکنجین عسلی در روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ  
 در گوش چکانند و آب ترب و مرزنجوش تیر شاید و کلقتد و راز یا نه و شراب  
 بالنگو خورند و اگر علامت سودا ظاهر بود شقیه بک ایتمون و صطیمون  
 کنند و روغن زکس و بادام در گوش چکانند و شیر زمان در سر دوشند و  
 اگر این وجع از بثره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل پشانی و قلق و اضطراب  
 و سیلان دمع بود علاج آن فصد کند و شراب نینوف و بنفشه و عناب  
 خورند و غذا کشکاب باشد خشاش کنند و قین طبعیت بمطبوخ هلیله یا  
 فواکه یا نقوع آن ترنجبین و شیر خشک کنند و شیاف ایض شیر در آن بپزند  
 و در گوش چکانند و رو به تربک و صندل و کشنیز در حوالی چشم چکانند  
 و نینوف و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک بچرم و آرد جو و آرد باقلا هر یک  
 در دم با هم بسایند و آب رو به تربک و کشنیز و روغن بنفشه ضا کنند



و اگر تجلیل رود علامات جمع شدن مدت و فتح ظاهر شود و لعاب حله و بزرگ  
و مرو و شیر ذقران در گوش چکانند تا بقیع یا بند و متفح شود و بعد از آن فیتله  
از گنان به اندروت بیالایند و در گوش چکانند تا ماده پاک شود و اگر سبب  
کرم و مواد عفنه کرم متولد شود و علامت آن احساس حرکت و خارش بود آب  
در منه و مرز بخوش با آب و ورق شفتالو یا نوره و سرکه باب شحم حنظل پزند  
و در گوش چکانند بعد از آن فیتله از پشم به پزند و در گوش میکردانند  
و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاغ غلیظ بود اگر بشکست  
معه بود و علامت آن غشیان و سیلان و لعاب و صداع بود علاج ثقیله معه  
تقی کنند و تبیین طبعیت بمطبوخ یا فواکه و ادمان حاره در گوش چکانند و اگر بشکست  
دماغ کند چینه ها و ابار و یا و اکیلل الک و ورق غار و برنج اسف و مرز بخوش  
بجوشانند و سر بخار آن فودارند و سعل آن ضما دکنند و اگر درد گوش سبب  
باد سرد باشد که بگوش سد یا آب سرد که بر سر ریزند و زوغن مرز بخوش و با  
بونه در گوش چکانند و سر کرم دارند و گوش بخار شلغم پخته و خردل و بابونه و خشک  
مذکوره فرو دارند صمغ کرانی گوش اگر مولودی بود یا در پیری بود یا بسبب ضرب

و سقط بود که موجب هتک عصبه سر شود علاج نباشد و اگر غلبه صفر بود  
چنانکه در چیات حاره حادث میشود علاج هر روز شراب بقیع یا بنفشه مرپی  
یا ترخین جلاب سازند عتاب ده عدد و اجاص ده عدد و بنفشه سه درم و در  
ده درم شربت سازند و غذا تر هندی و الوجه خورند و اگر تب باشد با خواب اسهال طبعیت  
کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ بلبله یا نیم دانگ سقونیای بریان کرده و روغن کل  
در گوش چکانند تا آب انار با پوست افشرد و بجوشانند و بچکانند و اگر سبب غلبه  
بلغم بود علامت آن ثقل سر و بادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز  
جلابی از این سون و پنج نمک و کلکیس خورند و غذا تخم آب با شیره خک در اند  
و بعد از بقیع ثقیله یک ابار و قوقا یا کنند و روغن مغر زرد آلو تلخ و بادام تلخ و سداب  
در گوش چکانند یا زهره بگوش آب مرز بخوش و شحم حنظل یا انجیر و خردل بگویند و فیتله  
ببازند و در گوش کنند و اگر بسبب پوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن  
روی پسته و غمور عین باشد و این نوع بعد از سهر با جوع یا قیام  
حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و اغذیه لطیف  
مرطبه مثل نموماش و کدو و گوشت بزغال و روغن بنفشه و کدو در گوش چکانند



و اگر صم بواسطه اجتماع و نخ بود آنرا بر آب شاب بتوان دید علاج آن آنست که آب  
که برای آن کارست پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان بچکانند و باید  
بحام روند و گوش در ناوه کرم نهند تا پرون آید طینین و دوا آواز گوش را بچ  
باریک و حار باشد طینین کوبند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و صدف آن اگر سبب  
رحی غلیظ باشد علامت آن تند و عدم ثقل بود و گاهی سکن بود و گاهی اشتداد  
کند و اگر سبب فضائیت بود که بگوش ریزد بواسطه امتداد دماغ علامت آن ثقل  
و تند و دوام طینین علاج جلایی از راز یا نه و پنج نمک و ابیسون و کلغنه بخورند و غذا  
تخود آب بازیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و جوی  
در گوش چکانند تا آب ترب با شوتیر و خندید تر بجایند و با بونه و شبت و الکلیک  
و زجس و ورق غار و ترب و مرزنجوش و برنجاسف بچکانند و گوش بچار آن  
و ادمان حمام معین بود و آنچه از امتداد دماغ بود اول شقیه بجایاره و اصطیخون  
باید کرد بعد از استعمال بطولات و بخورات و اگر سبب پوست و خلوبین باشد  
علامت آن آنست که در کرسنگ زاید شود و در سیر ساکن شود علاج آن تطبیق  
بود با دمان حمام و شاول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه و اگر سبب

صنف

صنف بود چنانکه ناقد واقع میشود تقویت کنند بشراب حاض و لیمو و سبب  
گوشت مطیب و استعمال مشروبات معتدله شیاخی که دوا و عمل شحم ضطل یکدم  
بوره ناخواه نیم درم چند پستتر زراوند مدحج هر یک در می و نیم عصاره افشین  
قسط مر فرویون هر یک دانه کفی کوفته و بخته بزهره کا و بسترشند و شیاغ سازند  
و بوقت حاجت بکار برند مقدار سه بار روغن بادام در گوش چکانند قروح اذن  
اگر حمده در گوش بود علامت احساس حرکت بود علاج آب و ورق شفتالو باهر  
بک کرم حل کنند و آب پودنه و کبر و افشین و شبح و قسط در گوش چکانند  
تا بمیرد و سعی کنند که پرون آورند بقطعه آوردن یا بابت مخصوصه و اگر آب در گوش  
رود علامت او آنست که بعد از حمام و شنا کردن واقع شود و با آن وجهی باشد  
بس اگر تحریک سر و بر جستن پرون نیاید چوب شبت با راز یا نه یا چوب هبه در گوش کنند  
و طریقه که پرون باشد پاره پنبه در آن بچند و بروغن چرب کنند و برافروزند تا  
آب پرون آید یا فیتکه از پشم یا پنبه بر سر چوب کنند و کرد در گوش میکردانند  
بر چند و اگر آب و اگر آب کرم در گوش و صفت باشد سر که با روغن کرم در گوش  
چکانند اگر نو باشد شیاغ مایشا یا سر که یا آب غوره و عسل در گوش







حادث شود بسبب پوستی بود که به مغ غالب بود یا خلطی رنج که بواسطه حرارت خشک شود و این را بدانند که ایضا دفع شود علاج آن ترطیب مغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مخففات و منخرات کنند رعا ف اگر خون از بینی سیحان بود در دوری یا جوری قطع نماید کرد مگر که از افراط آن غالب شود و اگر سب حدت خون آید علت او آنست که اندک اندک آید نیک بود علاج شراب بنفشه و عتاب خورند و آب برف بر سر آن ریزند و استنشاق آب کشیده کنند و کل آن با سرکه در طلا کنند و عصاره باد روج و کشیده باندکی کافور در پیشتند و آب کین خرمیغند بود فیتله بیداد ترکند و باز و فوشت و کلنا رو نشاسته و صمغ عربی سخی کرده پیالایند و در پیستند و کمر و کاغذ و صدف و شاخ کافور و کویسه پوست پهنه مجموع سوخته تیر میغند بود و اگر رعا ف بسبب علت خون باشد علامت آن آنست که بغله آید و غلیظ بود علاج ضد قیال و محجمه در و شومراق نهند و فیتله بغیر آسیا و خون سیا و شان و شب یانی ملوث کنند و در پیستند و کل از منی و عدس و ورق کل و صندل و کلنا و ورق انکور و پید و خنجر و زاج محرق همه بایند و با سرکه بریشانی طلا کنند و نیج عنکبوت و قلعطار

مُرق

محرَق بخل خمر فیتله سازند و در پیستند و با جواریه بپزند و انشین را میکشد فیتله افیون دانگی بغیر آسیا و مازو و کلنا هر یک نیم درم بکوبند و به آب سرکین خربهرشند و نیج عنکبوت پامیزند و در پیستند و اگر از طرف رست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از جب آید بر طحال و صندل و کلاب و آب کاشنی بر کبد طلا کنند **باب** **سجیم** در اراضی دمان و لب وریان و علاج آن کما ینبعی از ان جمله قیامت و آن اثراتی بود که در دهن پیدا شود و منشر گردد و اگر دموی باشد علامت آن حرارت و برآمدن بود علاج ضد قیال با چهار رک و آب انارین با ترنجبین و نبات میغند باشد و غدا بنوماش و مغر بادام یا آبی کیلی یا تر میغند خورند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و همه روزه دهن را بسرکه و کلاب بشویند و کشنده و سماق و کلنا و کل سرخ و نشاسته و تخم تورک و تخم کاه و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانگ سخی کنند و در ورساژ و بعد از زمانی بسرکه و کلاب مضمضه و اگر قلاب از بلغم مالح پیدا شود آن پسند یزبان وقت عطش و وجع باشد علاج کلقتند و رازیانه و نیج عنکبوت



جلاب سازند و بنفشه یک صبر و ایاره و مطبوخ تربد کنند و عاقر قروط و میران  
 و تخم ترب در سرکه بپوشانند و بدان مصمضه کنند و اگر مادۀ سودا بود علامت آن  
 سواد لسان و لذع و خفاف آن و عدم لعاب بود علاج ثقیفۀ بچۀ افسیمون  
 و مطبوخ آن کنند و مرق ساق کا و پسته بطور و غش بنفشه با هم پانیزند و بر  
 زبان و دهن مالند و در ابتدای مرض ساق و کل نار مانور در سرکه بپوشانند و بدان  
 مصمضه کنند و به آخر با پیر و شبت و بابونه و اکیلل الملک و اگر این شراب متعفن شود  
 و از آن منی حادث شود ابل و جوز سرد و فودنه در سرکه و کلاب بپوشانند و بدان مصمضه  
 کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و ورق کل و ساق و شبت یانی سخی کنند و بدان افشانند  
 بخر کنند و دهن اگر حرارت معده باشد علامتش آن بود که چون اطعمه باره خورد  
 شود و در طوم معده رانند علاج آب انارین یا تره بندی نبات و ترنجبین با آب خیار  
 که دو یا یکینین و یا قنوع فواکه جوز و غذا ساق یا غوره یا انار خورد و معده را خالی  
 بگذارند و از میوه هازره الو و شفتالو و امرود و فینار که جوزند همیشه  
 مایع سعاد و فربسل عود کل نار صندل سفید پوست تربخ را یک قافله منساجی  
 بگویند و بکلاب و نبات بپوشانند و جب سازند بمقدار تخم و در دهن گیرند و اگر نخر

و باور قریب یون و برنج اسف و مرز نجوس و کیل کچک و مضض کنده

بسبب بلغمی باشد که در معد متعفن شده باشد آن کثرت براق و پی طعمی در دهان بود  
و در حلا و امثالیکان باشد علاج در هفت و دو بار قی کند بطبخ شب و تریب و تخم  
خربزه و اندک عسل و نمک و بعد از آن قند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعن کنند  
و اگر احتیاج باشد بجبر یا مطبوخ تربد متقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنات اجتناب  
نمایند و اجیاناً اطریفل کشنیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطکی  
و قاقه و قرقفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کباب بگویند و بعسل بسروشند و ب  
سازند و در دهان گیرند و اگر سیب فساد گوشت بن دندان بود فصد چهار رکعت یا قبال  
کنند و عتاب و اجاص و تمر مندی و نبات جلک سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب  
نمایند و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله کشند و مورد و زو و کل نار بخوشانند و بدن  
مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و کل نار و کل سرخ و سعد و کربا در دوج و راکن و عود  
و مصطکی و فوفل و سکر و قرقفل و هلیله زرد هر یک پنجم مشک و کاور هر یک  
بگویند و در بن دندان ریزند و اگر سیب یا کل انسان بود علاج آن کنند اكله  
چون قلع باشد تا فساد او پیشتر و او را ریخته گیرند باشد علاج آن فصد و اسهال  
بمطبوخ افیتون بود و مضمضه بکره و آب غوره نازاید شود و بعد از آن قلدیفون



باقایما استعمال کند و بایستی علاج همچون علاج قلاب بود سیلان لبا برقیاب  
از دهن در خواب یا غیره اگر حرارت و رطوبت بود علامات آن باشد که در خلوه معده  
پیشن بود علاج آن شراب سیب و به و ریاس بود و باب و ورق سیب و مضمضه  
و کاشنی ناشسته با نمک بخورد و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر سیب  
برودت و رطوبت بود علامات آن غلبه بلغم باشد علاج آن شقیه معده به  
کند و اطریفل و کلقد و رازیان و کوارش مصطکی و عود شاول کنند و قلیا اغذیه که در  
چند آن رطوبتی نباشد تا و ابل خورند و نان و عسل تر مفید بود و از فواکه رطبه و قول  
بارده اقر از کنند و لعاب که از دهن صبیان آید اقایاب ساینده و دهن مالند و اگر  
در خواب سعال لعاب پیشتر بود و لیکل گرم بود و علاج گفته شود در امراض امعا  
اورام لسان ورم زبان اگر دمای بود علامات آن حرمت و حرق لسان و قلت لعاب  
بود علاج فصد قیفال کنند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن یا ترنجبین و نهشت  
با قهقهایی نرم و اگر صفراوی بود علامات آن وجع باشد و تب و عطش و صفرت  
لون بود علاج آن شراب بنفشه و عتاب انار ترش و یا ترنجبین و آب فیار با گچین  
و تلین طبیعت به این مطبوخ سنا پنجم اجماع است عدد عتاب ده عدد پستان

پست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر نیم کاشنی هر یک درم مایله زرد موف درم  
ورق کل در و باه ترکب هر یک پنجم تر هندی پانجه درم ترنجبین ده درم مغز فیاض  
پانجه درم حقه سنا پنجم بنفشه نیم کاشنی سه درم عتاب ده دانه پستان  
سی عدد سیوس قطعی و مضمضه نیم کوفته هر یک کفی ورق چقدر درسته خیار خنجر پانجه  
شکر سرخ ده درم و عن و آب کاه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک پنجم درم و در هر دو  
قسم مضمضه باب سماق و توت و نار مناسب بود باده عدد عتاب و عدد و در و با  
ترکب هر یک پنجم بخوشا توت و آب کشینر و شراب توت پامیزند و مضمضه  
و اگر ورم بلغمی بود علامات آن کثرت لعاب و پیاض زبان و قلت عطش بود  
هر روز جلای از رازیان و پنج نمک و کلقد و شقیه را بجای ایاره و قهقهه را  
کنند و ثبت و بابونه در مار العسل بخوشا توت و اگر سوداوی بود علامات آن سیاه  
زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب شقیه بجای ایتمون و مطبوخ آن و مضمضه  
شیر خرباشه بر باد و عن بنفشه و کدو با لعاب بزرک و طبله و آب انجیر کنند و به  
و روغن سوسن در زبان مالند و اگر ورم سیب زهر باشد علاج آن کثرت لعاب  
و اگر سحر خا که اگر سیب غلبه خون باشد فصد کنند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه



بآب غوره و تفتح ادخروا اگر بسبب فاجی باشد که عارض زبان شود علامت آنست  
که زبان سست بود و تکلم نتوان کرد و اگر لعاب فرو آید و بفتنا حادث شود علاج آن  
ثقیه بدن باشد بخت ایاره و قویا و ایاره لوز یا و مضمضه بوج و سرکه غصل  
جوشانیده با کبر و خردل و سمر و عاقر قرقا در آب جوشانیده و صبی چون دیرین  
گوید زبان او را بعسل و نمک بماند بطلان ذوقی گاه باشد که حس ذوق ناقص شود  
یا باطل گردد چنانکه احساس هیچ بلغم کند و آن بسبب قسصات رطوبتی بود که  
بعضیهایی زبان و حنک یزد علاج آن ثقیه دماغ باشد یا یاره فیترا و ب قویا  
و غرغره و مضمضه برکه و مویزج و عاقر قرقا و گاه باشد که حس ذوق فاسد گردد  
چنانچه طعم دمان مجموع طعمها را تلخ احساس کند دلالت غلبه دم کند یا شور یا ترش  
احساس کند دلالت بلغم کند علاج آن ثقیه بدن باشد از خلط و غرغره بخیری که مناس  
بود جفاف لسان که خشکی زبان بسبب حرارت و پوست بود لعاب بنکوبه در آن  
مالند و مضمضه کنند بآب تورک و خیارد کرد و اگر بسبب خلطی لزج باشد سبچین  
لعل کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حریره زبان خشک منتشر شود چنانچه چون  
بخرقه بماند از آن پوست سفید تنگ همچون پوست پاز جدا شود و با آن هیچ التی

علاج آن

علاج آن ضد و تبیین طبیعت بمطبوخ بلیله شقوق لسان علاج ترکیه زبان  
آنست که بنکوبه دانه و کثیرا در دهان گیرند و اغذیه لزج مثل پاجه و هریه خورند  
اورا هم شقه علاج آن ضد قیغال و چهارک بود و شراب بنفشه و عناب  
خورد و تبیین طبیعت بمطبوخ فواکه با بلیله و روباه ترکیب و فوفل و کل نار و رو  
کل و جوز سر و بکوبند و با سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی اجترار  
نمایند و خروج و شود شقه علاج آن ضد قیغال بود و تبیین طبیعت و مرهم اسفنج  
بران کنند یا مرد اسنگ و ماز و بکوبند با موم روغن پیامیزند و برویند بو آید  
شقه آنست که لب سطر بود و در میان آن شقی بود و گاه باشد که بران شیر  
هم چون توت پیدا شود علاج او آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ  
افیتون و ضادات محله استعمال کند و آنچه رنگ او بسیار زنده بیشتر  
ناخون باید و نمک بماند و بعد از آن محملات با قابضات طلا کنند انشعاق  
شقه لب ترکنده را بلعاب کثیرا و دانه طلا کنند و کفی که از خیاز ظاهر میشود  
چون قطع میکند درین باب مفید بود و روغن بنفشه و پیه بط کریم کنند و شاخ  
کا و کوبی با او پیامیزند و طلا کنند و پوستی تنگ که بر میضه کشیده است بران نمایند



مفید بود **باب ششم در امراض اسنان و**  
 علاج آن در حفظ صحت اسنان لازمست که از فساد طعام و شراب در معده اجتناب  
 نمایند و از کثرت بقیه و خاییدن چیزها و سده و حلوا و ککاشکن و قوص کچن اقرار  
 کنند و کندن از آب سرد در عقب طعام کرم و از چیزهای سخت ترش اقرار کنند و کندن  
 و چیزهای سخت مثل بادام و گردگان بدندان گرفتن و استعمال مسواک کند و بهترین مسواک  
 خوب اراک و زیتونست و وقت خواب روغن کل یا نارون بجنب مزاج بالند در دندان  
 و وقتها غسل و نمک دندان بالند و رزم لسته اگر سبب ماده عار باشد علامت  
 آن حرمت لب و ضربان بود علاج ضد قیغال و چهار رک بزند و شراب بنفشه  
 و عتاب با شراب اجاص یا آب انار ترش یا نبات و ترنجبین خورد و غذا نگیرد  
 با لوی یکی خورد و تیس طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کند و سبکه و کلاب و آب  
 بنماق مضمضه کنند و کلنا رو جز السرو و نار ترش و طباشیر و ورق کل و طرنت  
 و قفل متساوی بگویند و بر لثات بزنند و از گوشت و شیرین اقرار نمایند و با  
 مزمار و دسیب و شفتا لوثقل کند سبزه و صندل علاج آن همچون علاج قلاع باشد  
 و اگر متعفن باشد فلفله و فلفل بر آن بزنند تا گوشت مریده زایل شود و لثه را نیک بالند

در کندن

پس کل نار و ماز و سماق و جوز السرو در سرکه بچوشانند و بدان مضمضه کنند  
 و اگر ناسور گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یا نوبت بپوشانند  
 و سرکه بدان بزنند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و رازیانه مدح و چون سیاه شود  
 و کمرسته و پنج نمک بگویند و سبکه غصیل بپوشانند و بدان نشود و حج اسنان اگر  
 سور المزاج کرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان و علامات اشیاء بارده  
 ساکن شود علاج ضد قیغال و چهار رک بود و تیس طبیعت بمطبوخ فواکه  
 یا هلیله با شراب عتاب و تمر هندی و نبات خورد و غذا محضات با بنوما  
 یا تمر بادام باشد و از گوشت و شیرین اقرار کنند و سبکه و کلاب در دهن  
 نگاه دارد و اگر وجع حکم بود اندکی کافور و سبکه و کلاب پاشند و آب  
 و خیار و کشمش و تورک بکینند و باندیک از آن مضمضه کنند و اگر وجع از  
 سور المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون آن بملقات همراه  
 کرم شود علاج کل قندور و رازیانه خورد و تخم آب با دارچینی و سغرف و فودنه  
 و شقیه و ماغ بخت ایاره و مطبوخ تربد کند و عاقره حاویج کبر و رو باه ترکیب  
 در سرکه بچوشانند و بدان مضمضه کنند و فلفل و فلفل و عاقره حاویج



در دهن گیرند و بدان مالند و سیر بریان کرده بردندان نهند و اگر بدین تدبیر ما  
 ساکن نشود و لثه شوره باشد قطع کنند و زنجبیل اگر در سر که برورده باشد بردندان  
 نهند با سوزن مس و سیر و انجیر با هوع با هم پیامیزند و بدان نهند یا عاقره حار  
 کند و سر که بدان ریزد و هفت هفته در سر گنای پس پنهان کند و بعد از آن پاره از آن  
 عاقره حار بردندان نند یا به صفحہ بحری بران نند که بریزد یا منقلع شود  
 اما باید که استعمال این ادویه چنان کند که ضرر آن بدندانهای دیگر نرسد  
 و اگر در دندان بشرکت معده باشد علامت آن آنست که بعد از اغذیه غلیظه  
 و امتلا معده زیایل شود علاج ثقیفه معده به قی کند و اطریفل و کوارش عود  
 و مصطکی خورد و از امتلا و غذای شب احتراز نماید و اگر سبب کرم باشد که در  
 متولد شود و دندانها را سیر و شخم کند تا و شخم ترب و پیه بزرند که کرم بیرون  
 آید  
**سقوط و حدری** باشد که عارض دندان شود و اگر سبب مضغ چیزهای ترش یا  
 قابض او را علاج تسخین دندان بود بخامیدن و مالیدن سقر و باد و ج و یک  
 و غسل و تسخین بخامیدن تورک و مقربا د ام شیرین و اگر سبب بغم یا بود  
 بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن ثقیفه معده و بعد از آن استعمال این

تحرک اسنان

ادویه

ادویه **سقوط و تحرک اسنان** اگر سبب کبر سن باشد علاج پذیر باشد  
 و اگر سبب رطوبتی بود که لثه راست گرداند کل نار و سماق و ورق کل و جفت  
 بلوط و شب یامانی و سعد و طرائیس و فوفل و کرنا زج و صندل و راکم و هلیله  
 زرد و دانه مورد و مجموع یا بعضی از آن بگویند و شب درین دندان ریزند و  
 بامداد بکسره و غسل و کلاب بسویند و شب یامانی در سر که و کلاب بخوشند  
 بدان مضغه کنند **اکله و تغش اسنان** پوسیده شدن و ریزیده شدن دندان با  
 سبب رطوبتی رویه باشد که در آن متعفن شود یا سبب زوال رطوبت اسنان  
 و استیلائی پوست بود علاج قسم اول ثقیفه دماغ بچهاروار یا و کل نار و مورد  
 شب بخوشاند و بدان مضغه کنند و سکر و مصطکی بگویند و بدان نهند و علاج  
 قسم دوم ترطیب دماغ به بین و شاول اغذیه مرطبه و لعاب بک و شیر خرو و روغن  
 بنفشه باروغن و سفیده تخم مرغ بزنند و بران نهند تغییر لون اسنان اگر دندان  
 سبز شود یا سیاه سبب روزه که در جوهر آن نفوذ کند علاج ثقیفه کند و پنجه کبر و زاریه  
 بخوشاند و بدان مضغه کنند و شاخ کاکوهی و پنجه نی و پوست پسته شمرغ  
 مجموع سوخته باز به البحر هر یک در دم ساده نیم درم با هم بسایند و بر دندان مالند



و مضغه بسر که در و باه ترک کند حفر استخوان جسمی باشد شبیه بسفال که در  
 دندان میخ شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج ثقیفه معده یعنی کند و بپزند  
 طبعیت بمطبوخ فواکه یا هلیله و محملات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک  
 مالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد به این از دندان جدا کنند حکمة استخوان  
 خاریدن دندان بسبب آبهای مختلف و شاول اشیا در ده حادث شود علاج  
 تورک با شیر تخم آن با خیار که و یا سکنجین با شراب نارنج خورد و بنوشا با مرغ  
 و گوشت بزغاله خورد یا جلای از عتاب و اجاص و تخم کاشنی و نبات و ثقیفه  
 بمطبوخ فواکه یا هلیله و محملات سرکه و کلاب و سکنجین عضل مضغه کنند  
 صریر استخوان است که در خواب دندان بهم سایند و اکثر صبیان و مشایخ و سواران  
 حادث شود علاج ثقیفه بجای ایاره و قوفا یا کنند و کردن بروغن خیری و زنبق  
 کنند و کلنگند و رازیانه و شراب بالنگوشا و لکند اما صبیان را متعرض نباشد  
 رقت آن دندان چنان باشد که چرهای سخت منبع شود آن کرد و تحمل چرهای کرم  
 و مردش باشد و آن بسبب برودت دماغ بود علاج کلنگند و رازیانه یا جلای  
 از رازیانه و پنجه مک و کلنگین خورد و ثقیفه بجمه و ایاره کنند و مقبوز با

ز روده پریضه یا عضل بریان کنند و بر دندان نهند و بت الفار و شب و زراوند  
 بگویند و بر دندان مالند و گاه باشد که بسبب حرارت باشد علامت او آنست که  
 دندان ملین بر و غن کل و پید مالند و لثه بغایت کرم بود و گوشتهای دندان  
 سرخ بود علاج او آنست که دندان بر و غن کل و پیه مرغ و صندل و اندکی کافور  
 مالند و بقله المتقا بخایند مایه هفتم در امراض  
 حلق از آن جمله حناق مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود  
 و بسبب آن تورم لوزیتین و عضلات مری و جگر باشد پس اگر ورم صفرا  
 بود علامت آن وجه شدید و خشکی و تلخی دهن و پتوانی بود و اگر دمای بود علامت  
 آن حرمت روی و زبان و طیب و ضربان و امثال این و طلوت دهن بود  
 و غرور زبان علاج آن هر دو نوع فصد قیغال و بجمات ساق و میان شانه  
 باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عتاب و غرغره عتاب و ورو باه ترک کند  
 کاشنی و آب کشینه کنند و تنیس طبعیت بمطبوخ فواکه یا بدین حقنه سنا  
 هفت بنفشه چرم نیلوفر چار درم آلوچی کبلی و سیاه هر یک پاتر ده عدد  
 پستان بست عدد عتاب ده عدد تخم کاشنی سبوس و خطمی هر یک یک



درق چند دسته چهار چیز است درم ترنجبین پانچده درم روغن کنجد و آبکاه  
 هر یک ده درم یک نیم درم و پایی شوره آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند  
 و خون سلخفات در حلق چکانند و ریسمانی که بدان حلق افغی گرفته باشند  
 در کردن اندازند و اگر ورم بلغی باشد علامت آن قلت وجع و تهج رقی و شمش  
 و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلا پی از پنج مهک و کا و زبان و راز  
 یانه و نبات خورد و غذا نخورد آب با مغز بادام خورد و تلین طبیعت بخفنها  
 حاره کنند و غرغره با آب کامه و ماء العسل یا انجیر و تخم ترب و موزیج در عسل  
 بچوشانند و بدان غرغره کنند با سکنجبین غرضه با آب ترب اگر سودا و  
 بود علامت آن صلابت ورم و قلت صاف و کودت لون بود و علاج فصد  
 و حجامت ساق و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو و غذا چکانند در بلغی کش شود و با  
 شوره کند و استعمال این حقنه نافع بود سنا هفت درم راز یانه مرزنجوش پنج  
 مهک هر یکی سه درم بایون شبت جله اکلیل الملک هر یک ده درم قنطاریون یک  
 تربد هر یک دو درم عتاب ده عدد پستان پست عدد انجیر ده عدد و پستان  
 دانه پرون کرده درم بوره نیم درم شحم حطلد انکی نفید بود ذبحه و ریج جاربو

که درم فی

که در طریق طلقوم حادث شود سبب امتلا و غلبه خون و کوش و شراب و سر  
 بسیار علامات او آنست که از خارج حریته از کوش ناکوش ظاهر ظاهر بود و مانع  
 بلع و آواز شود علاج فصد قیغال و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت بود اعاده  
 فصد کند و از خون رفتن بسیار اندیشه کند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه  
 و حقنه که در حلق دموی ذکر رفت بکند و غرغره بشراب توب و آب کشینر  
 و رو باه تربک و عدس بخوشانند و خیار چنبر در آن حل کرده بدان غرغره کنند  
 و چون آثار انقباض ظاهر شود غرغره بشیر و تخم مرو کند و چون مغز کنذ تلین بنوع  
 فواکه یا ترنجبین و شیر خشک کند و طبیب بشور حلق اگر از راز  
 ماده دم با صفر احداث شود علامت آن وجع شدید و شورش بود در حالت  
 بلع خاسته بلع ترشیهها علاج فصد قیغال و شراب بنفشه و عتاب و لعاب  
 بنکو و به دانه نبات و غذا کشکاب بارو غنی بادام خورد یا حریره از  
 شیر بوس با نشاسته بروغن بادام و قند و از آب سرد آخر از کند سقوط  
 افادون طازه بسبب خلطی باشد که بکنک و لیهات یزد اگر خلطی عار بود علامت  
 آن حرقت و لیت و عطش باشد علاج فصد قیغال و حجامت و اسهال طیف کند



و غرغره بستراب توت و آب انار و سرکه و کلاب و اگر خلطی یابد بود علت  
آن کثرت مصاق و عدم وجع و استرخای زبان باشد علاج آن تطبیق  
بمطبوخ تربد و جت ایاره کتد و غرغره بابکامه و عاقوقه با تخم شنبه و آب  
وراز یانه در ماء العسل خوشاند و غرغره کنند بجست صحت صوت و اگر  
او اگر سیب غله خون باشد و علامت او ظاهر بود فصد قیفال کنند و جلاب  
از بنفشه و نیلوفر و عنب و پستان شاول کند و غذا جواب یا حلیم  
کندم خورند و اگر سیب امتلا رقصه ریه بود از ترلالت دماغی علامت آن  
خشونت قصه ریه و لذع مود غده آن بود علاج شراب شخاس و بنفشه و عنب  
شاول کند یا جلابی از بنفشه و عنب و پیچ نمک و کاوزبان خورند و بنفشه  
طبیعت بمطبوخ فواکه و اگر بعد از حیات صفراوی حادث شود شیر تخم  
تورک با تخم خیارین با آب جبار که و یا شراب بنفشه و نیلوفر خورند و غذا بنوشند  
با مقربادام و اسفناج و برگ خیارین خورد و اگر سیب هوای هر حادث شود  
جلابی از رسیا و شان و پیچ نمک و راز یانه هر یک به درم زعفران نیم درم بکوبند  
و با سکر یا عسل بپوشند و در دهان گیرند و اگر سیب طوی باشد

که در حق

که عارض حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود بر عدم خشونت رایم علاج  
وراز یانه شاول کند و پیچ راز یانه و پیچ نمک و بنفشه و اینسون در ماء العسل  
و بدان غرغره کند و زنجبیل برود و خورند و اگر سیب پوست قصبه ریه باشد علت  
آن خشونت و وجع و صلابت و صفرا و صفرا و قاروره باشد و اکثر آن از  
غبار و دود حادث شود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر و کاوزبان با  
لعاب به دانه و بنکو خورد و غذا شیر کندم و تربد شیر خورند و روغن بنفشه  
سینه مالند و اگر سیب لین حادث شود که بعد از حرکت وستی اساس ترول کند  
و هوامد شراب بنفشه و عنب خورد و غذا بنوشد و با قلابا مقربادام خورد  
و اگر محدث باشد فصد کنند و بجام رود و اگر سیب صبحه عظیم باشد علاج آن فصد  
کند و تخم خطی و خیابین و بنفشه و نبات بجلاب پیارند و غذا با قلابا با حریبه  
حسوا شیر سبوس بانثاسته باشد و موم روغن باشد و در سینه میمالند و اگر  
سیب شاول اشیار حریبه بود شیر تخم تورک یا شراب انار عذب یا ترنجبین خورد  
و غذا بنوشد با اسفناج و یاچه بزغاله خورد فعت دم خونی که از دهن بیرون  
آید یا تنقل یا تخم یا قی اما ثقل یا از لثات یا از حنک و لثات بود علاج آن غرغره



و مضمضه بوقوا بض مثل کل نار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم کبک  
اما صح آن باشد که از دماغ بکجک فرو آید پس اگر مرت حبه و مثل سر و علات  
غلبه خون باشد فصد قیفا لکند و حجات نمره و غرغره بقوا بض کند اما صح آنست  
که از قصبه ریه و صخره باشد و بسیار آن ضربه یا صحره یا سعال شدید بود علاج کل نار و  
قرص کبر با شاول کند و غرغره بقوا بض کند و آنچه بسعال بیرون آید باشد بواسطه  
انشقاق و اخراق عروق آن از اسباب داخلی و خارجی علاج فصد با سلیق کت  
و شراب خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجابر آب  
لسان الحمل و لعاب بنگو بسترند و قوص سازند شربت یکشتال بود اما آنچه بیرون  
بیرون آید از مری و معده بود و در جای خود گفته شود تسویب تسوک و علاج  
و عظام در حلق آیا اسخوان کلوبکیرد علامات آن نفس خون رقیق بود علاج  
او آنست که اگر تواند و ممکن باشد به کلینیک بکیرد و برقیق بیرون آرند و الا ریسمان  
دو تو کرده فرو برند و سر آن نکه دارند باشد که در آن چید بیرون آورند یا نکه بزرگ  
در ریسمانی ببندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا صوب با حرره و بالوده و چرخ  
مرتبه بخورند و قی بکنند اما علق است از کرمی باشد که در آب بود اگر با آب فرود

اکر خار

در حلق

در حلق آویزد غرغره کند بکره و مک یا سرکه و فزول و نوشادر بکوبند و بخلی دهند  
و آب افستین یا سرکه پیا شامند یا حمام گرم روند و بخسند چند آنکه عطش و کرب  
غالب شود پس قطع بچ در دهن گیرند چنانکه آب آن فرو رود باشد که بواسطه  
میل آب بیرون آید و خونی که بعد ازینها از حلق آید علاج آن غرغره باشد و بکل  
و توت و نار و سماق جوشانیده یا کل نار و نشاسته و دم الا خون بکوبند و در  
حلق دهند و عرق مخون و الله اعلم ما **دوازدهم**  
دوام امراض صدر و آلات تنفس از آن جمله سعال و آن حرکتی باشد  
از ریه برای دفع چیزی بودی و بسیار آن اگر خوشنمی باشد که قصبه ریه را حادث شود  
بواسطه دخول دود و بخار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش یا آب کرم  
کنند و پیا شامند و غذا بنوماش یا مقربا دام و اسفنا نایج خوردند یا حرره از شیر بسوزند  
و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام و تزلزل حادث شود پنخ نمک و زعفران  
دو درم بنفشه و برسیاوشان هر یک سه درم نبات ده درم بخل آب سارده بنفشه  
مرپی و شراب بنفشه شاول کند و اگر بربیطوشی رقیق باشد که از دماغ بیرون آید  
علامت آن سعال پی نقت و شسته اد آن در شب و بعد از خواب علاج شراب



خشاں لعق کنند و کثیر اوشاشند و متبادام و پنج نمک بگویند و بالاجه  
به دانه برشند و جب سازند و در دهان گیرند و اگر سبب رطوبت قصبه ریه باشد علامت  
آن غرغره پشه و کثرت نفث بود علاج هر روز جلای از پنج نمک و کاوزبان هر یک  
درم انجوده عدد مویز طایفی ده درم با شراب زوفاده مثقال با آب گرم بخورند و بعد  
از نفث تلین کنند بانی مطبوع سنایخ درم انجوده عدد عتاب ده عدد پستان  
پست عدد رازیانده شم خیارین برسیاوشان شم کاشنی پنج نمک نیلوفر هر یک  
درم خیار چتر ترنجبین سگر سرخ هر یک ده درم و این جب در دهان گیرند رازیانده  
فلفل قودمانا بادام تلخ هر یک دو درم حلیث کدو درم رب السوسن پنجم بگویند  
و بعد غسل برشند و جب سازند و اگر سعال سبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن  
سرعت نبض و حوت وجه و عدم بود علاج لعاب بنگو و به دانه بر سر شسته از نبات  
پاشا مند و شیر شحم تورک با شراب بقیه و نیلوفر و آب بنفشه و کشته در سینه  
و پستان و به دانه در دهان گیرند و اگر سبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن  
قلت عطش و شدت سعال در سرما و استراحت با مستشق هوای گرم با حمام  
سکن شود علاج آن جلای از زوفایخ درم انجوده عدد برسیاوشان و پنج نمک

هر یک

هر یک سه درم خورد غذا خود آب با شیر خشک دانه خورند و سینه بروغن زیتون  
و سوسن هر یک کنند و اگر از پوست مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلا  
نبض بود در اشتداد بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج شحم خیارین  
یا نبات و ترنجبین خورند با لعاب بنگو و به دانه یا نبات غذا بنوشانند و متبادام  
و اسفناج خورد و گوشت بزغال و پاچه مفید بود و ربو مرضی بود که چون حرکت  
کنند پیاپی روزه روند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلط بود که در ریه یار  
قصبه ریه ممکن باشد علامت آن خرفه سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز  
جلای از پنج نمک و کاوزبان و برسیاوشان و انجیر و پستان و مویز طایفی  
شادول کنند و شراب زوفاد و سبکچین عنصل لعق کنند و غذا خود آب یا با قلا و متبادام  
بادام خورد و شقیه معده بقی کنند و شقیه بدن از خلطی که غالب بود و لعق عنصل  
مفید بود و دلقوی از عسل و زردک و روغن بادام و متبادام رقیق و طعمه  
بگویند و پنج زوفایخ شاسته یا جلای از قند بقوام آورد و با هم پانیزند و بلبلینند  
و اگر سبب کار قف بود علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامت سودا بود و علاج  
آن نصد با سلیق و شراب کاوزبان و شراب انار غلب و تقویت قلب و تسکین



حرارت قلب که اگر پوست ریه باشد علامت آن عدم نفث و تشنگی و دقت  
صوت باشد علاج آن ترتیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و کاوزبان و ترب  
و شیر و شیرین و ذرات الریه ورم کرم باشد که در ریه پاشود پس اگر ماده دم باشد  
علامت آن و طعمه و صفت نفس و وجع ضربانی و حرمت عین و تشنگی و تشنگی زبان  
و سحرین و نبض عظیم موی بود علاج در اول روز ناسه روز فصد با سلیق یا لکلی کند  
و جلاب از نیلوفر و غناب و پیستان خورد و میانه روز نبات و عرق پنبه و  
و به دانه و روغن بنفشه تشریف کند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و غناب  
پیستان خورد و در پنجم یا هشتم تبخیر تلین کند باین مطبوخ بنفشه  
و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک ده درم ترنجبین شیرینشت هر یک ده درم خیار خیره پنجه  
ده درم و اگر احتیاج باشد در ده درم باز تخم یک کند به این مطبوخ یا استعمال فتنه لینه  
و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی معرق و سعال قلیحی و سینه و شدت عطش علاج  
آن به سبب علاج دموی بود و در ترتیب و در پیشتر باشد سبب قرص باشد  
که در ریه حادث شود بسبب ترکه که از دماغ فرود آید یا در عقب ذرات الجنب و ذرات  
الریه و سعال مزمن واقع شود علامت آن حمی دق باشد و با آن سعال دوزبان

و حرمت وجه و نفس باشد و فرق میان خلط و ماده است که ماده در آب فرو نشیند  
و چون آب تشنه شد تن آن محسوس شود و بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و آزا  
تنی باشد علاج آن شراب بنفشه و خشکاش یا ترنجبین هر یک یک درم جلاب زرد و  
طاز با سبب قطع کند و سگم بشکافد و به آب نمک بشوید و به کشکاب بچسباند  
و بخورد و اگر از آن گراپتی باشد بجای آن با چوب زغال خورد و شیر زنان و شیر شتر  
و شیر خر و شیر بز مفید بود مخصوص که از پیستان بکند و گفته اند که بر شیر مد اوت  
باید نمود و حمام نیز مناسب بود بشرطی که سخت کرم نباشد و بسیار مکث نکند و به  
از آن روغن بنفشه و کدو بدن مالند و درین مرض کلنکپس نازه آورده اند  
که بنام بخورد و شیر تخم تورک با شراب نارغذب خورند و اگر با آن نفث  
دم باشد کلار منی است تخم کاشنی هر یک پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا  
طبا شیر هر یک شش درم کوفته و پخته بلعاب به دانه بپاشند و دو درم از آن  
شاول کند لعوقی که این مرض را مفید افتند با قلا متو تخم خیابین و خربزه  
و کدو هر یک پنج درم ضمغ عربی کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام به دانه  
هر یک دو درم مویز طایفی از دانه پرون کرده در روغن بادام جوشانیده دوازده درم



مجموع بگویند و با یکدیگر آب بخورند تا با این آید و بافتن این بقوام آورده شد  
 در دم باشد قوی منید اینج که کثیر الصنع عربی نشاء کل از منی هر یک چهار  
 درم ورق کل رخ درم بادم تلخ چهار کدو و موم تخم خیار هر یک شش درم سرطان سوخته  
 بادم تلخ ده درم کوفته و پخته عجب به دانه قوی سازند و یکسال خوردند  
 سراجی مافع آب انار عذب یکین آب سیب شیرین چهار یکی آب نیشکر بنی با هم  
 به آتش نرم بقوام آورند و ده درم از آن بخورند و درین مرض چون چشم بگردد و دو  
 روز تیره شود و پوست شکم شکسته لاغر گردد و پوست پشانی کشیده شود و موی ریزد  
 و اسهال و بانی بسیار شود و تنی نادر با فراط بود علامات حرکت بود ذات  
 الصدر درمی باشد که در جایی که قاسم صدر است پیدا شود و از جانب قفس باشد  
 و از ابرسام گویند علامت آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود  
 و مریض از دم معده ناسعه محرومی الحس فکاز و نظره بالا و شیب تواند کرد  
 به پشت و پهلوی تواند خفت ذات العرض درمی باشد که در دهن حجاب از جانب  
 فقرات حادث شود علامت او آنست که مریض و فنی در میان شانهها احساس کند  
 و به پشت باز تواند خفت ذات الحجب درمی بود که در غشاء مسطن شود در جایی

کا در زبان

منتر تخم

که با او

که جاز است میان قف و معده حادث شود و این ذات الحجب خالص باشد و در  
 ایمن باشد و در ایسر نیز واقع شود و این بجایت بد باشد علامت آن تب دایم و ضیق  
 نفس و نفس متواتر و نبض سریع متساوی بود و درمی بود که در حجاب که بر اضلاع  
 حلقست و عضلات آن از زیر حجاب جاز واقع شود و اعراض و وجع او باشد  
 بود و صاحب این مرض حرکت تواند کرد و هیچ وجه نتواند خفت و علاج این امر  
 قرین یکدیگر بود پس اگر ماده دموی باشد علامت آن حرمت وجه و عظم نبض و  
 حرمت نفس علاج هر دو فرع فصد با سلیق از اول تا سیوم اما دموی در اول از  
 جانب مخالف وجع کند و بعد از سه روز اگر قوت باشد از جانب وجع اعادت کند  
 و در صفرا از جانب موافق و هر روز جلای از نیلوف و بنفشه و سیستان  
 عتاب و شیر خشک خاش خورند یا ترنجبین و غذا کشکاب بانفشه و نیلوف و عتاب  
 و شیر خشک و لیس کنند بعد از صبح باین مطبوخ سنبل خدرم بنفشه و نیلوف و هر یک  
 چهار درم تخم خطمی تخم خیابن هر یک دو درم تخم کاشنی سه درم پستانیت عدد  
 عتاب ده عدد شیر خشک ده درم ترنجبین خیار پنیر هر یکی با پنجه درم میانه روز  
 نبات و عرق پد و بنکو با عرق کل و مشک و درین مرض هفت از مهمل اولی بود



و حقه های لینه استعمال کند و موم روغن بادام و بنفشه و کثیرا و فطی در آن موضع  
 حقه نام سنهفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سبوس خطمی جو نیم کوفته  
 هر یک کیفه بزرگ حقه درسته عذاب ده درم سپستان سی عدد خیار چتر و تخمین  
 هر یک پانجه درم آب گامه و روغن کنجد هر یک ده درم و بعد از بنفشه و اعطاط عرض  
 تطیب دماغ و تبرید باید کرد به شیر و تخم تورک و خیار کدو و خیار و تربچین و شقل  
 بشراب انار عذب و انار عذب و کاهوشاید خورد و غذا بنوشان با مغز بادام سفید  
 خورده و درین مرض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت  
 آن پیاض و غلط قاروره و سیاض قف و بطن نبض و قلت عیش عطش و کثرت یاق  
 بود علاج فصد با سلیق کتد و جلاب سپستان و پنج مکه و رو باه ترکیب و نبات  
 و تربچین خورد غذا و نخود و بعد از بقیه تلین کنند بدین مطبوخ سنایندم  
 پنج مکه پنج کاشنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انحر  
 ده عدد سپستان سی دانه تربچین ده درم خیار چتر پانجه درم میان روز شربت  
 از نبات و عرق پید و بنکو و تخم ریحان و اگر ماده سوداوی بود علامت آن سیاض  
 وضوت زبان و اختلال عقل و دیدان و اضطراب بود علاج آن همچون علاج

بلغمی بود و در استعمال حقه های نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان  
 و تربچین و نبات خورد و الله اعلم **باب نهم در امراض**  
**قلب و شدمی** سور المزاجی بود که عارض قلب شود اگر کار باشد  
 علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حرمت و غلط قاروره و حرارت  
 و نهیت و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب شایه  
 با کلاب و عرق پید و کاشنی شربت کتد و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک  
 نیز نمید بود غذا انار دانه بالیمو با زرشک خورد کاشنی خشک چهار درم ورق  
 کل طباشیر در می بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندل و کلاب  
 سینه بالند و در موضع بارده تر و کتد و مفرج بارده شاول کتد و این مفرج نیز نمید  
 بود صنعت آن ورق کل طباشیر کاهوزبان هر یک دو درم کاشنی صندل  
 هر یک در می تخم تورک تخم خیارین و خیار کدو و مقشر هر یک چهار درم زرشک  
 پنج درم لولوی ناسفت دو دانه کبر با و بسد هر یک نیم مثقال کوفته  
 و پنجه بشراب سیب بشویند / حمر تخم کاهوشاید و تخم خیارین کاهوزبان  
 هر یک پنج درم تخم تورک سه درم لولوب کبر با هر یک مثقال قافله صغار طباشیر



هریک درم ورق کل چار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و غیر  
 هر یک دانگی بکوبند و با شیر قند بپزند و شربت از آن بکشند بود و اگر  
 سور المراج بارد عارض قلب شود علامت آن بنض قاروره و صغری و بطو و شقاوت  
 بنض و ضعف نفس و قوت و کسل و کثرت خواب و صغری و بطی و شقاوت بنض  
 بدولی و فرغ بود و بهوا اگر کم رات باشد علاج شراب بالنگو و کا و زبان و کلقند  
 غذا نخود آب بایته و کبک و دراج و قلا یا که در آن قایل باشد خورد و زعفران  
 و در این بنی بر سر طعامها ریزند و شقیه بدن بکنند و دوا لشک طو بمجون و  
 مغرغ خورند معجون معترج مصطکی عود در این بنی میل قرقل مشک سنبلیله و یوا  
 کبابه قافله پوست ترنج هر یک مثقالی مشک دانگی کوفته و بشیر قند یا غسل  
 بپزند و اگر سور المراج یا بن بود علامت آن ترال و خافت بدن و صغری و ثقل  
 بنض بود علاج شراب بالنگو و نیلوفر و کا و زبان و عرق کا و زبان و استجم  
 و تدبیر و تناول مفرقات معتدل معجون مفید بسکه کربالو و نوخ شک  
 پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام بالنگو هر یک ده درم با دروج  
 کثیر خشک هر یک دو درم بهمنین هر یک پنجم بکوبند مشک عود غیر

هریک

هر یک درمی و با عسل کف گرفته بپزند و مثقالی تناول کنند و اگر سور المراج  
 رطب باشد علامت آن قلت اشتها و سرعت اسهال و بنض بطی قاروره و سفید  
 غلیظ علاج شراب بالنگو و کلقند غذا نخود آب بالکبک یا بهوا با فضل و  
 زعفران خورد و اگر علامت امتلا باشد شقیه بجا یا ره و حب اقیمن مفید بود  
 معجون مصطکی عود در این بنی قرقل مشک سنبلیله جوز بویا کبابه قافله پوست  
 ترنج هیلد هر یک پنجم مشک دانگی بکوبند و شراب سیب بپزند و مثقالی  
 با شراب لیمو یا حامض بخورند حقیقان حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع  
 مودی عارض قلب شود و اگر آن سبب غلبه دم باشد و علامات آن ظاهر بود  
 با سبب کشته و سبب بن و شراب سیب و شراب ریاس و لیمو و حامض و رازیانه  
 با گوشت مرغ و بزغال خورند و اگر علامات غلبه صفر بود شربت مذکور و مفرقات  
 بارده خورد و صندل و اقاقیا و کثیر و کلاب بر سینه طلا کنند و سیب و  
 امرو و بیه شقل کند و تخم کاهو و معوسه تخم و کدو و هر یک سه درم زرشک  
 پنجم درم تورک تخم کاشنی دانه حامض و کثیر خشک طباشیر و صندل هر یک  
 دو درم بکوبند و شراب سیب بپزند و مثقالی خورند و اگر حقیقان غلبه



سودا بود علامت آن حب نفس و وشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن شقیه  
 بدن بمطبوخ افیتون و بت آن و مطبوخ بیل بعد از شقیه دو اشک  
 حلو خورد و معالجات سور المراج یا بسن بکار دارد و اگر ضیقان بسبب کثرت  
 صوم و استغراغ و برق دم و ریاضت باشد اعذیه حدت الیکموس شاول کند  
 و میل با سبایش و شمع و حمام و مسنات کند مسمن نشاسته آرد برنج و  
 خود هر یک شصت درم تخم تورک مغز بادام قند فستق هر یک هشت درم  
 نوری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند و با سکر و روغن کاه حلو اسازند و هر  
 بار ده پست درم خورد و در سه وعده و بیشتر و شکر خورد و ضیقان بشکر نموده  
 نیز حادث شود و آنرا با حوال معده به اند پس اگر غلیظ بزج در معده جمع شده باشد  
 معده را بتی پاک کند و کوارش مصطکی و عود و مفرحات حار شاول کند و اگر  
 بسبب صفر باشد که در معده ریزد هر روز جلای از پوست پنجه کاشی و تخم کاشی  
 و پنجه نمک و نبات خورد و بعد از بقیه شقیه باین جگند افیتون شاه تره سنا  
 هر یک درمی بیل زرد و ورق کل لا جورد شسته هر یک نیم درم بکوبند و با آب لکون  
 بشنند و بعل کنند و میانمای روز شربت از نبات و عرق کل و کاوزبان

نوشته

تشریب کند و اگر در معده سودا جمع شده باشد از باقی براند و جلای از لکون  
 و پنجه نمک و کاوزبان و نبات خورد و شقیه باین جگند ترید سفید افیتون  
 حاشا شحم قطل غاریقون مجاریس هر یک درمی ستمونیا بریان کرده نیم  
 دانگ بلع عطی و مقل هر یک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و با آب رازیانه  
 ج سازند و بعد از شقیه مفرحات و مقویات قلب معده شاول کند عشی  
 حالتی باشد که مجموع قواس معطل ماند و این بواسطه ضعف قلب بود و جماع  
 روح در و با استغراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده بود که خالق  
 روح بود یعنی آنکه در ابتدا رجمیات و امثال عروق از اخلاط و امثال معده  
 حالت تحم حادث میشود یا بسبب استغراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز  
 تابع آن شود چنانکه در استغراغات و اوجاع و اعراض و نفس صغیر ضعیف  
 و صفت لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد و کلاب بر روی زنده بود  
 بیای خوشن بویند و اطراف را بجا بالند و تحریک کنند و چون افاق ت کنند  
 شراب حاص و لیمو و صندل بدهند و اگر بسبب وجع بود تکی آن کنند و  
 اگر بسبب احتناق رحم یا شاول سبوم یا گزیدن مشرات بود علاج آن کنند چنانکه



گفته شود و مقویات قلب استعمال کند صدغط قلب عتلی باشد که چنان  
احساس کند که دل وی فشارند و در عقب آن غشی خفیف حادث شود و از دهن  
لعاب روان گردد علاج آن است فراغ سودا باشد بمطبوخ افیتون و حب  
آن و بعد از آن تقویت قلب با شربت و مفرحات و تریاقات کند  
ورم پستان اگر از مواد سسته بود علاجش در باب اورام گفته شود  
و اگر بواسطه آن بود که شیر در پستان شود علامت آن انتفاخ و صلبیت  
و حرمت و وجع پستان بود علاج آن خرقه بکباب و سرکه ترکند و بدان  
نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد با قلا و جو و مغاث بآب کشیزه و آب  
تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند اگر وجع ساکن بود محلات ضداد سازند  
و اگر جمع شود بمضات استعمال کند و بعد از آن منخوف را گرداند قلبت یعنی  
اگر کم شدن شیر بقلبت دم وقت اکل بود شاول اغذیه کثیر الغذا باید  
کرد و اگر بسبب دیشیر باشد یا آنکه خلطی او غالب شود اگر صغیرا با و غاثنه  
باشد علامت آن صغرت و عدت و دقت شیر بود و اگر سود غالب شود علامت  
آن کودت و غلظت شیر بود علاج آن شقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج

باز

با شرب و اغذیه که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر و ریختن آن اگر  
بافراط بود در راست طم و مخففات استعمال کند و پستان را بکدر و درج  
در و غن کل و زیره و سرکه طلا کنند باب دهم  
دوا مرض معده و علاج آن سور المزاجی که عارض معده میشود  
یا مادی باشد یا سادج آنچه مادی باشد اگر صغیرا بود علامت آن کرب و تشنگی  
و صغرت زبان و تلخی دهن بود علاج آن تنقیه معده کنند یا آنکه سکنجین  
و آب کرم پاشانند یا آب تخم شبت و ترب و پنجهک بخوشانند و اندکی غسل  
و نمک در آن حل کنند و پاشانند و قی کنند و هر روز جلای از بنفشه و اجاص  
و پنجهک و تربچین و نبات فورند و بین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن  
بکنند و بعد از شقیه تقویت معده بر بوب و اقراص بارده و سکنجین و منبه کنند  
و این سفوف میزند بود صفوف ورق کل ده درم طباشیر ده درم هلیله زرد  
سماق هر یک سه درم مصطکی یک درم راکم نیم درم بایکوبند و باد و مثل ادویه قند  
پایینند و بایسه درم کلاب بخورد و اگر ماده بلغم باشد علامت آن جشاء ترش و تخم  
و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت



وسیلان لعاب و پیاض لون و قاروره و رطوبت و لین نبض بود و میل باد  
و اطعمه حریقه و مالیه باشد علاج اولاتی کند و معده پاک کند بعد از آن هر روز  
جلاپی از اینسون و پنج مہک و بالنگو و کلقتند خورند و غذا نخورد آب بشیر  
نفسک دانه و فلفل و دارچینی و زعفران «ان کنند و قلیا» مہرزہ متولیت  
مفید بود و بعد از نفع ثقیه بجا یارہ و ایارہ جالینوس و لو غاذیا کنند یا  
محققہا حارہ و معده بد و غن ربنق و خیری و مصطکے بالند و کوارش گذر  
وزنجبیل خورد و اگر مادہ سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت اشتہا  
و ضعف ہضم و کثرت نفخ و ترشی دہن و غلظ و سواد قارورہ و بطو و صغر نبض  
و قی ترش و خشکی دہن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد علاج ثقیہ بدن  
بمطبوخ افیمون و مسہلات سودا کنند بعد از آنکہ معده بقی پاک کردہ باشد  
اطریفیل و کلقتند و رازیانہ و کوارش کونی خورد اما سور المزاج سادج اگر حار  
بود علامت آن تشنگی و خشکی دہن و فم معده و حشاد خانی و فساد اغذیہ  
لطیفہ وقت اشتہا و میل بچہر نای ترش بود علاج آن شراب ریاس و غوز  
و لیمو و سکنبین و مانند آن تناول کنند با کلاب و آب برف و غذا از رسک و انار

دانه و تمر و غورہ خورد و دوغ ببارف تریک بود و اگر سور المزاج حار یا یابس شد  
علامت آن ہزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و صغر طبعیت بود علاج بزرگ  
شم تورک با آب خیار کرد و آب نبات و ترنجبین تناول کند و غذا بنوماش یا  
منقہ بادام و اسفناج پاکد و یا گوشت بزغالہ خورد و زرشک ہفت درم کلاری  
چہار درم صندل و منقہ شم و کدو و طباشیر و شم تورک و ورق آن ہر یک بچہر درم  
بکوبند و بعرق بسرشدن شربت کیمشال آب غورہ بخورند و اگر سور المزاج بارہ  
سادج بود علامت آن ضعف و لین و انتفاخ بطن و دیر ماندن و ترش شدن  
طعام و کثرت رطوبت و مشارشی باشد علاج کلقتند و رازیانہ و شراب بالنگو  
بزودی خورند و غذا نخورد آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل  
و کوارش خود و عنبر و مصطکے ایما نا خورد و کند و ناخواہ و زنجبیل ہر یک شش درم  
فلفل و آذخرب و جاترکی نہ درم بکوبند و با مویز طایفی بست درم بسرشدن  
و دو درم تناول کند و اگر سور المزاج بارہ یا بس باشد علامت آن قوت عطش  
و کثرت اشتہا و جاترشی و تخم بود علاج کلقتند و رازیانہ و کلنگبین و ہلیلہ  
پروردہ و اطفیل خورد و سنبل و مصطکے و آخوز و ناخواہ ہر یک ہر درم سعدی خردم



بگویند و به آب بر رنده طلا کنند و روغن بنفشه و زعفران با آنند شرب می کنند  
 بود آب به ترش پنجه رطل شراب صرف پنجه رطل به آتش نرم بخوشانند تا باز نماند  
 آید پس شیره قند بر آن ریزند بقدر ترشی آن و میخوشانند تا بقوام آید و در  
 آفرین در درم مصطک و دارچین و زنجبیل و قرقند و زعفران هر یک در  
 بگویند و یک کشته و در یک گشته تا بخوشد پس برون آورند و بنفشانه  
 چون بقوام رسد و گویند شربت ده درم باشد و اگر سوز المزاج و طبساج  
 بود علامت آن کثرت و طبع سیلان لعاب و قوت عطش و تادی از آب سرد  
 و میوه های تر سرد و باره و تفراز و سوما و نعنع و رطبه و عشاوت بود علاج  
 کلقت و اینسون و جوارش مصطک و زنجبیل و زرد شاول کند غذا خورد آب  
 و قلیا که با توایل باشد و اگر بان طبع نرم باشد همچون حیث الجدید نافع بود  
 صفت آن هلیله سیاه و بلبله و آمله و حیث الجدید هر یک ده درم سنبل اذخر  
 سعد زنجبیل فلفل ناخته کندر هر یک پنجم و حیث الجدید سخی کرده و شسته  
 هفت درم که بخوشانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو جز  
 ادویه غسل بر شند شربت یک شقال بخورند و اگر سوز المزاج یا بساج بود

علامت آن تحاف و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قوت براق بود علاج  
 شراب نیلوفر و بنفشه خورد با شیره تخم خرفه یا آب خیار که دیانبات سرب  
 کند غذا بنوشد با کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه و جگر کرب  
 مزاج باشد علاج کشته و اگر سبب ورم بود گفته شود و اگر سبب ریا بود  
 آن تند شرب اسف و قرق و فواق و جتا بود بعد از شاول تا شام علاج بود  
 علاج کلقت و رازیان و طنبکین و خشک انکین و کراکین خورد و کواش  
 کمونی و کندی و اطر نیل کشته خورد و مصطک و کندر و کروی و زنجبیل و  
 و این سفوف میخورد رازیان و اینسون هر یک درم ناخته کروی یا تخم کرفس  
 هر یک درم بگویند و با دو مثل آن قند بقوام آورند و پنجه شقال یا شام خورد و  
 اگر وجع سبب طبعی بود مودی آب کرم و روغن کبچ یا شامند و قی کنند بعد از  
 جوارش عود یا مصطکی بخورد و اگر سبب ضعف معده باشد علامت آن آنست که  
 بعد از اکل حادث شود و در حلو معده ساکن باشد علاج آن تقویت معده  
 و اگر در معده اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تیغه کنند و ناخته کندر هر یک  
 پنجم سعد سنبل هر یک درم بگویند و با غسل بر شند و شقال شاول کنند و ج



و حاض و ترنج یک رطل آب سپ یک رطل بوجو شانه نیمه آید پس  
 و قه قند یک رطل عسل سفید و نیم رطل کلاب با آن ضم کرده میخوشاند تا بقوام  
 آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرقفل و مصطکی هر یک درمی بالنگوسه درم  
 ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم بزنند پس از آتش فرو گیرند و در ظرفی چسبی  
 کنند و قرقفل و مصطکی هر یک درمی بالنگوسه درم غوره ده درم بکوبند و بر سر آن  
 ریزند و سه درم شاول کنند و در آن مضمحل کرده و علامت آن تب و التهاب  
 و حرقت معده و وجع باشد و درم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج  
 اولافضه و شراب بنفشه و نیلوفر آب کاشنی با شیر تخم کاشنی خورد و آب  
 انارین یا ترنجبین و نبات تیرشاید و غذا کشکاب با استغاب مجاری بن خورند و در  
 تعقیل غذا گوشت و چون ابتدا رقیق بود جلایی از رو باه تر بک و تخم کاشنی هر یک  
 چهار درم بنفشه سه درم تخم خیار چتر پنجه درم بخورد و اگر حرارتی چندان نباشد  
 دو درم رازیانه با او ضم کنند و حریره از شیر بسوس و نبات و روغن بادام خورد  
 و در ابتدا اصمدل و مامیتا با کلاب و آب بستان افروز و رو باه تر بک بر معده  
 طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو و خطی و ورد با کلاب باب کاشنی بعد از آن

و تورک و بابونه و ررود و سنبل و سعد و آرد جو و چون درم جراح کرد و  
 منع شود عطش شدت وجع و می و ضربان بود آترمان بزرگ و مورسک و خطی  
 پرک درمی بکوبند با شیر نر پاشا منده تا بفتح یابد و چون سفید شود شراب عنباق شراب  
 خشیاش با شیر بخورد و حریره از نشاسته و خشیاش با شیر بخورد و روغن بادام  
 و قند باشد علامت ابتخاری قی و اختلاف ماده و خون باشد و چون ماده کم شود  
 شربت از نبات با تخم شاسفهم پاشا منده و اگر حرارت نبشت نباشد ماء العسل بهتر  
 بود تا معده را از ماده پاک گرداند و چون پاک شده باشد کندر و کل نار و در قرقفل  
 هر یک درم کل ارغنی و کمر با و خون سیا ووشان هر یک درمی بکوبند و با هم چندان  
 قند پامیزند و مثقالی از آن میخورند تا جرات منحل شود و اگر درم بارد بود از  
 ماده بلغم باشد علامت آن حمی لینه و اشتقاق معده و سفیدی زبان و کثرت لغا  
 و هیچ و درم رخو باشد علاج ماء الاصول شاول کند و تریاق اربعه و شرط نظیر  
 نیز مفید بود یا جلایی از پوست پنجه کاشنی و پنجه رازیانه و پنجه نمک هر یک درم  
 تخم رازیانه سه درم کل قنده درم پاشا منده و غذا بخورد آب با شیر وانه  
 و فلفل و دارچینی و کروی و خورند و روغن زیت و روغن پدایخ بر سر غذا کردند



و در معده مایلین میفید بود و سعد و آذرسنبل و خاک تر چوب زربانه  
و با سرکه بر شند و شما دکنند با صبر استقو طری دو درم سنبل و قودمانا و مصطکی  
و افستین هر یک در می بکوبند و باروغن یا سمن بآن شما سازند و مسهلان  
استعمال سازند و اگر ماده سوداوی باشد ورم صلب بود و بآن افکار در  
و حش الجدی به من باشد علاج جلا پی از راز یانه و پنچ نمک و پنچ کرفس و کلینین  
شاو ل کند غذا نخود آب با شیر خشک اند و روغن پیدا پنچ خورد و معده بکشد و بزرگ  
و خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم و سنبل و آذرسنبل و سعد هر یک در می بکوبند  
و با درم و روغن ربنق یا قیری یا قسط یا میزند و مار الاصول شاو ل کند پوست  
پنچ کرفس پوست پنچ راز یانه هر یک سه درم پنچ نمک و بابونه هر یک هفت درم حله  
چار درم اینچ سفید و عدد و مویز طایفی پانزده درم در چار رطل آب بچوشانند  
تا باز رطلی آید پس صافی کنند و سی شقال از آن با سه درم مغز خیار خرب و یک  
شقال روغن پیدا پنچ خورد و یقین طبع با یاره لو غازی و ایا ره از کاغاش  
بکنند قراقر و نفخ بواسطه برودت و ضعف مضم و شاو ل اشیا و تقاضه و گاه  
بود که بسبب نادیده معده بود که احداث نفخ و بخار کند علاج هر یامداد کلفند

و راز یانه

و راز یانه با انسون شاو ل کند غذا نخود آب بازیره و دار چینی و کرویاء خورد  
از اطعمه غلیظه و اشیا رنقاخ و موصفات اخر از کند و سوس و کاورس و نمک  
کرم کند و بر شکم بندند و سنبل و کند و راز یانه هر یک سه درم و فودنه و سدا  
خشک و زنجبیل و کرویاء هر یک دو درم و سقر و ناخواه و مصطکی هر یک  
در می بکوبند و باد و مثل آن قند یا میزند و پنچ درم خورد و کوارش شتر یان و  
کونی و طافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود جب الرشد بریان کرده سه درم  
با هم چندان قند به نوبت بخورند بخاییم و شاد که آنرا دهن دره میگویند از  
بخارات غیر منضمه واقع شود که در عضلات فلک اسفل حاصل شود و غلیظ  
گردد و تده در آن عضلات پیدا شود و نمطی است که همه اعضا کشیده شود  
و حدوث آن هم از این بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و هم دلت  
ضعف و تبخیر مضم کند و علاج مجموع ثقیه و تقویت معده باشد سهوه کلبی  
اشتهاد استهار طعام و حریص بر ماکولات ناجذی که سیر گردد و سبب آن اگر از  
سوء المزاج یا برودت معده را کثیف گرداند علامت آن نفخ و ثقل و قلت عطش  
و تده معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج یسین معده کشیده کلفند



ورازیان و شراب بالنگو یا جلابی از رازیان و پنج نمک و بالنگو و کلکین  
 پاشامند و غذا نخورند آب با شیر خشک اند و تا ابل خورند و شفته بخت صبر و  
 بخت ایاره کنند و بعد از شفته کوارش مصطک و اطر فیل و مقویات معده خورند  
 و کذر و مصطک و اگر سبب این مرض کثرت انصاب بود باید بنم معده علامت آن  
 حرقت فم معده و قلت عطش و جثارتش بود علاج شفته بدن کست یک افیتمون و  
 مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا انصاب نمایند و اگر از شدت  
 حلو بدن این مرض حادث شود علامت آن تقدم سباب آن بود مثل حرکت مغز  
 و هوا کرم نه و غم و مرضها کثیر التحیل و در مصم هیچ آفتی نباشد علاج آن  
 شاول اغذیه غلیظه مثل رب و کله و پاچه و گوشت کاه و قیل و کر زور  
 روزی سه چهار نوبت غذا خورد لیکن اندک باید خورد و بدن بروغن بنفشه  
 و بادام تدبیر کنند و اگر جوع سبب کرم و حیات بود علامت آن احسا حرکت  
 ایشان بود و سقوط آن ایما نا علاج قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود  
 و اگر سبب اخلاط حامض بلغمی باشد که در معده جمع شود علامت آن ترشی دهان  
 و جثارتش و برار رطب باشد علاج شفته معده کست بنی و کلقتند و اینسون و مصطک

خورد غذا نخورند آب با فلفل و کرویاد و مصطکی و دارچینی خورند و اگر احتیاج افتد  
 بخت صبر و ایاره اسهال کنند جوع بقری و آن جوع مجموع اعضا باشد یا  
 سیری معده و آنرا بر لیموس کوبند و سبب آن برودتی مفراط باشد که فم معده  
 را حادث شود و قوت حس و جذب از قوت شود و بدن عظیم محتاج غذا شود  
 و بیشتر این مرض در زمستان سرد و کسی که در سرما سردی سخت سفر کند واقع شود  
 علامت آن خفای بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و  
 ایما نا غشی نیز حادث واقع شود و طبع فم معده سرد باشد علاج آن شراب بالنگو  
 و شراب کاه و زبان و کلقتند و رازیان و اینسون هر کدام که باشد مثقال  
 همد و غذا نخورند آب و بک و پته و دراج و تا ابل کرم در آن کنند و اطر فیل  
 و جوارش کونی و عود و مصطک مفید است و سعد و راک و شکو و تام بکوبند و معده  
 طلا کنند و این علت سبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث میشود علامت  
 آن تب و کرب و عطش و بیست طبع بود و چون کرسنه شود و غذا نخورد و غش  
 کند و قوت ساقط شود علاج آن سکنجین و شراب زرد شک و تر و نار دانه  
 و غوره و لیمو خورند و همین که در غذا اشتها پیدا شود چیزی بایز خورد و تا بخر



## عطش کاذب

بنا بر کرد مهوت کاذب اگر سبب حرارت قلب و ریه باشد و لبت و احراق شود  
و استراحت بهوای هر علاج شراب حاض و لیمو و سیب و صندل و کلاب و عرق  
هر که ام که باشد آب سرد پاشانند و غذای شیرین و بارغ یا زغاله خورد و صندل  
و کلاب و عرق پدید بکشد و صندل و کلاب و خیار که و پیوید و این  
مفید بود صندلین مفرغ خیارین و تخم تورک هر یک در دم صمغ عربی که کثیرا یک  
نیم درم طب پشیر سفید و درم بکوبند و بالعاب بکنند و بشیرند و سه مثقال با سبچین  
بخورند و اگر سبب حرارت و پیوسته معده باشد بواسطه شاول خرمای حرقی حار  
و شربت های با فراط یا بواسطه استفرغ مغوط علاج آن سبچین باروغن کل  
و پدید پاشانند آب انار یا آب غوره یا شیر و تخم تورک یا نبات یا شراب لیمو یا  
رباس خورد و آب خیار که و آب تر مندی نیز مفید بود و غذا و موصفات باشد  
و اگر سبب اجتماع اخلاط شود در معده علامت آن آن باشد که آب خوردن زایل  
نشود و چون صبر کنند و بخورند زایل شود علاج آب ترب و سبچین که در قه  
کند و شراب آن مانند خورند و غذا زیره باج باشد و اگر بعد از شربت مسهل  
غالب شود بواسطه استفرغ بسیار و افراط عمل آن شراب غوره خورد و حکام

معتدل

معتدل رود و تدهین بر دهن نباشد و کدو و بجز از بقیه مکرر کند واقع شود آب  
یخ و ترب خورد و موصفات بارده مفید افتد و اگر از حد بگذرد یک رطل آب خیار  
که و نیم درم طب پشیر پاشانند سوء المزاج و تخم سور الهم آن باشد که طعام  
نیک هضم نشود و علامت آن جشا در براز و حرقت معده و عشا بود و صنف مضم  
آن باشد که در بر بماند اما مضم شود و این بعسل و تدر باشد و بعد از زمانی در یک  
جشا آید بوی طعام احساس کند و تخم آن باشد که معده در غذا اصلا تصرف نکند  
و هضم نکند و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در  
جمع شود علاج آن تقویت و ثقیفه معده باشد چنانکه گفته شود و اگر سبب اطعمه  
کثیره یا اطعمه رویه باشد ثقیفه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده باشد  
ثقیفه معده کند بقویاتی که مناسب معده باشد و در وزیر سنگی صابر کرد و اگر  
طبیعت مجتنب باشد جوارش سفر جلی مسهل پنج مثقال در آب کرم حل کتد و بخورد  
و روغن مصطکی و نار دین در معده بماند و اگر نابتان بود در آب سرد  
نشستن مفید بود همیشه عبادت از آن باشد که اطعمه در معده بماند و  
هضم نشود و فاسد گردد آنچه لطیف و طامی بود بقی دفع شود و غلیظ او را



باسهال علاج او آنست که طبع را با آب کرم و روغن کنجد مدد کند تا زودتر پاک  
شود و چون معده پاک شود وقتی واسهال می‌باشد موجب ضعف بود شراب انار  
باغش و شراب انار و به باینم درم طباشیر بخورد و سفوف انار دانه پنج مثقال  
باقص طباشیر هست و یک مثقال یارب تبه ده مثقال با پوست پسته یک مثقال  
بکوبند و با شراب سبب ده مثقال بخورد و صندل و کافور و اقیاقا و کلارین  
و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کند و دوع را بسک یا  
کرم کرده داغ کند و پاشا مند و بر غدا صبر کند تا اشتها صادق شود و سماق  
با کبک بخورد و اگر سن و مزاج و وقت متنقض باشد در آب سرد نشیند قی و تهوع  
و غشیا ن قی حرکتی بود که از معده حادث شود و برای دفع خری که در  
بود و تهوع حرکت بود پی آنکه خری شود و غشیا ن تقاضای دفع بود پی حرکت  
و اسباب هر یک مختلف اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر  
داخل جرم معده باشد تهوع و اگر بمطبوخ روی بود غشیا ن واقع شود پس اگر  
خلط در معده ریخته است تا اکل داخل جرم است صفر بود علامت آن تلخی دهن  
و تشنگی و التهاب و خشکی زبان و صفر بود علاج سبب کین باب کرم حل کند

بخورند

و بخورند و قی کند تا معده پاک شود بعد از آن شراب انار با عرق نعناع  
خورد و شراب غوره یا پیرپاس یا کلاب و غذا انار دانه و زرشک و سماق  
و معده آب سبب و به و صندل و کلاب و تقصید کند سفوف و قی کل  
و طباشیر هر یک دو درم ریوند کبریا عود پوست پسته هر یک درم و نیم سماق  
زرشک و انار دانه هر یک پنجم بکوبند و سه مثقال شراب سبب یا به خورد و اگر  
خلط سوداوی یا بلغمی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و تلخ  
و قواقر علاج آب ترش و عسل و نمک با طبع و تخم زب و تخم شبت و اندک  
عسل و نمک مدد کند تا معده پاک شود بعد از آن کلقتند و راز یا نه باز بخوبی برورد  
یا هلیله پرورد و خورد و تقویت بکوارش عود و مصطکی و دوال مسک حل کنند  
و این سفوف در قی بلغمی مفید بود صفت کند مصطکی سبیل هر یک پنجم عود و پوست  
درم انار دانه پانزده درم قویقل قاقله جوز و بیا سعد نعناع هر یک چار درم پوست  
فنجشک و ورق کل هر یک سه درم بخورد و اگر غشیا ن بواسطه کثرت غذا یا غدا  
پوست پسته و ورق کل هر یک چار درم عود مصطکی هر یک به درم مسک  
پنجم بکوبند و به آب سبب و یک مثقال تا ول کند و اگر غشیا ن بسبب کثرت غذا

کسوف کیم سوداوی را  
سفوف بلغمی  
نافع بایستد



یا اغذیه ادویه یا سورترتیت اکل حاصل شود یعنی باید کرد که بعد از این مقویت  
معه خورد هم سیب فون که بقی پرون آید اگر انقطاع عریقه بود  
فصد با سبقت کنند و کل ارمنی و صمغ عربی و بنکو و بارنگ هر یک درم نیم مجموع  
بریان کرده بکوبند و با شراب سیب خورند یا قرص طباشیر تخم با هر یک درمی یارب  
به شاو ل کنند و این قرص تر میفید بود و صمغ کندر تخم حاضی هر یک سه درم و ورق کل سماق  
کل رصندل سفید هر یک چار درم شب بانی افاقیا هر یک درمی بکوبند و آب  
سماق ماکلاب برشته و یکمقال از آن با شیر تخم تورک بریان کرده خورد و معده  
و افاقیا و سکورا یک و کلاب و آب مورد تقصید کنند غذا از رنگ و ناردانه خورند  
و اگر بیته خون بسبب ضرب یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع مالف با شیشی  
و منقش و افاقیا و کل ارمنی و صبر و مر بات مورد طلا کنند و قرص کبریا با هر یک یکمقال  
با شیر تخم تورک بریان کرده خورد و اگر بقی یا تب خون سعال باشد بارنگ تخم  
عربی هر یک درمی بریان کنند و با کل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عتاب خورد  
و کشیزه و لولو و صدف سوخته و شاخ کاکوکی سوخته و افاقیا و کل ارمنی  
و سماق و نشاسته و تخم تورک و خون سیاوشان هر یک پنجم صمغ عربی

دو درم طباشیر دو درم باب سماق و آب لسان الحمل برشته و سه مثقال  
با شراب عتاب خورد و از حمام صبح و اعراض نقصانی اختر از کنند و اگر سبب  
قروح و شور معده باشد علامت آن وجه میان شانه یا ر رفس باشد و در قی بد باشد  
که از جهوضات و مالیات اختر از کنند و از اغذیه کز به مثل پاج و هریب و زرد  
تخم مرغ خوردن و این قرص میفید بود تخم حاضی بارنگ هر یک سه درم نشاسته کثیر  
هر یک چار درم بکوبند و آب لسان الحمل ماکلاب بکوبند و قرص سازند  
شربت شمعالی بود و اگر خون در معده بربند علامت آن ماض و ورق در  
وغشی بود علاج او آنست که تخم شبت و پودنه هر یک پنجم درم بکوبند و با یکدرم  
پاشانند با آب ارشاد دو درم باب کرم با املح خرگوش یا آب بالنگو یا برنج  
پاشانند یا سرکین خرگوش یا عمل و آب کرم پاشانند و بیته کتد فواق  
حرکتی باشد از طبقه و داخل معده مای دفع مودی یا حلقه حریق بود یا طما  
حریق و علامت آن حرقت معده و بیته صفراوی یا سوداوی علاج آن طبخ شبت  
یا آب ترب یا عمل و کبکچن و آب کرم پاشانند که بقی یا اسهال دفع شود  
بعد از آن شربت از نبات و ورق کل یا کلاب بکوبند و درم دو درم



بنفشه و بادام پاشامند و اگر فواق بسبب ریج بود و پشته صبیحا را حاد  
 شود و بعد از تخمیر بود علاج کلفند با اینسون یا زیره یا رازیانه خورد و مصطکی  
 و جوارش عود خورد و سمی کنند که عطر پیاید و اگر سبب شاول طعام بسیار بود  
 فی کند و زیره و ناختوا و اینسون و تخم کرفس و سقر هر یک نیم درم کوفته با قند خورد  
 و درین نوع حرکات بدینے مثل ریاضت و حرکات نفسانی غضب و خجالت مفید  
 بود و بر کرسک و تشنگی صبر کند و اگر فواق بعد از فی یا اسهال بسیار واقع شود  
 بواسطه پوستی که موی تشنج معده باشد شراب بنفشه بالعب بنکوبه و دانه خود  
 و غذای شیر جو یکد و دروغی کل و بنفشه و موم روغن از آب که در دستان  
 افروز و خطی کشیده و موم صافی و دروغ بنفشه بسازند و در معده می مالند و این  
 بدترین فواق است چنانکه گفته اند و هذا فواق ماله من فواق و در ورم کبد ترقی  
 می باشد و آن بسبب جریک ورم بود که مزاج قهر معده شود یا بواسطه مشاکی  
 که میان کبد و معده هست و علاج آن علاج ورم کبد بود نقصان و طیلان  
 اگر بسبب سوء المزاج بود علامت و مزاجش گفتیم و اگر سبب خلطی مراری یا خلط  
 مایع بود که در معده جمع شود علامت آن حرقت معده و حراره یا ملوره دهن تشنگی بود

علاج

علاج فی باشد بعد از تقویت معده سکنجین سفرجل و بر پروده و شراب  
 و محلات مثل کبر و لیونیر مفید بود و اگر سبب خلطی بلغمی ریح بود علامت آن قلت  
 تشنگی و میل با شیار حاره و حرقت علاج شقیه معده کند کلفند و اینسون  
 و جوارش عود خورد یا ناختوا و فودنه و رازیانه هر یک پنجم مصطکی و قوئل  
 و سنبل هر یک دو درم بکوبند و با هم خیزان قند پیامیزند و یکم شقال خورد و اگر  
 بسبب خلطی بود که در معده متعفن شود علامت آن حر و غثیان و براز مین  
 علاج آن شقیه بدن باشد فی و اسهال و بعد از آن تقویت معده و اگر سبب  
 آن باشد که سودا که بمعده ریزد موجب اشتها بود علامت او آنست که اشتها نباشد  
 و لیکن چون غذا بخورد مضطرب شود چهره های ترش و قایض خورد اشتها پیدا شود  
 علاج بهیج مساک طحال بود اسکنجین بزوری و زیره باج و آب کامه و کبر و زیتون  
 بسرکه و محلات و اگر سبب بطلان حس فم معده بود علامتش آن باشد که احسا  
 شاول شیار حرقت و مالک بکند و اورا فواق و غثیان حادث نشود علاج کلفند  
 و رازیانه و پنجه مک و شراب بالکنو خورد یا جلای از رازیانه و پنجه مک و با  
 و کلفند و بعد از یقح بجه صبر و ج قو یا شقیه کند و بعد از آن جوارش و معجون



تقویت معده کند باب — یازدهم در امراض

کبد و علاج آن کما ینبغی سور المرائج

که عارض کبد میشود اگر عارض باشد علامت شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و اجتناس طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملس کند و ناریت قاروره بود و شاید که با آن سینه و اسهال صفاوی باشد علاج جلابی از تخم کاشی و ترنجبین و اجاص و ترنجبین با سکنجین و آب کاشی با شیر تخم خیابین و بناب خورد و آب مندل و حماض تر شاید غذا از رسک یا از دانه با فوج خورد و آب کاشی و صندل بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد یسین کند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نرم مثقالی با سکنجین ده مثقال و آب کاشی هشت مثقال بخورد و اگر علامت صفر بود این مطبوخ یا شامه سنا مکی بنفشه هیلله زرد و ورق کل ملیله کالیله هر یک پنجم نرم ترنجبین هشت درم زرد چوبه سه درم کافور نیم درم بکوبند و با گشیز یا کاشی یا بستان افروز یا بقله الحما طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد یک مثقال قرص طباشیر یا ده مثقال بت یا سیب بخورد و غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده خورد

و اگر

کلندر هر یک سه درم کوفته با آب لسان الحمل و آب تورک بسرشد و شیاف سازند و اگر سبب نقل خشکی باشد که در امعاء محتبس شود و خروج آن مشکل بود و مویب تر جز شود علامت آن تقدم اجتناس و تناول محضات بود علاج آن تلخیص طبیعت بر لغات باید کرد مقل و نبفشه و خطمی و سپستان و خیابین و اگر سبب سرمای بود که بمقدور سد علاج آن تهین مقعد کنند بر عسل کل و بابونه گرم کرده و شبت و رو باه تربک و اکیسل الملک بخوشاند و در آن نشیند و بر سر آجر گرم کرده نشیند مفید بود باب —

چهاردهم در انواع اسهال و علاج آن کما ینبغی اگر اسهال سبب بحران دفع فضل مودی بود آنرا جسین نباید کرد مگر که جدا فواطر رسد و نحو ضعف شود پست بواقند و کلا خورند یا بست موکن روکشینز بریان کرده کوفته با هم پیا میزند و بخورند با قوی طباشیر یا پست مارت بسایند یا سفوف انار دانه تناول کنند غذا زرشک سماق انار دانه غوره خورند و اگر سبب اخلاط حراری بود که بمقدور و امعاء علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و صفرت براز و لذع معده

و اگر



باشد علاج آن ده مثقال رب به یک مثقال قرص طباشیر حابس خورده بایم  
درم کل ارمنی بایر سبب بکشتن بریان کرده و برت خشک و تخم چمن  
و خرنوب شامی هر یک شش درم انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و  
سماق و پست کنار و سنبل هر یک ده درم بکوبند و قدری از آن بخورند و اگر  
اسهال با فراط بود معده را بکل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رایک و  
افاقیا بآب مورد نضمید کنند و غذا سماق و انار دانه با بک و تیهو خورند  
و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قرا و قفل و خروج بلغم و برت  
صنع بود علاج آن حب الریشاد با حروف سه درم بر سر جلایی نیم کرم از نبات  
پاشانند تا اخلاط بکلی شود چون دانند که تمام دفع شده است سفوف  
مقلد نامی خردم باب مورد خورد یا صمغ عربی و تخم ریحان بریان کرده بکوبند  
و بروغن بادام چرب کرده فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک  
استعمال کنند برنج عدس هر یک و درم بارد کلنا هر یک پنج درم بخورند  
و صافی کنند و بکافور سوخته و افیاق و کل ارمنی هر یک مثقالی بایند و برین  
ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص خورند سماق چار درم در خون

محمد بنی

بمعه ریزد و طبیعت آزاد دفع کند و غذا را برتر شریک بکشد و این اسهال  
دماغی گویند علامت او آنست که بعد از خواب پشتر بود و بعد از آن نخشود  
و با آن علامات ترله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن ثقیه دماغ و تبدیل  
مزاج منع ترله بشرب عتاب و شراب خشخاش کنند و باقی در ترله کشتند  
و به پست باز نخلند و اگر سبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نشود اگر علامت  
آن اسهال سفید و سبز و بهوکت و قلت دم و زردی لون بود علاج آن ثقیه  
کبد و اگر سبب زایل شدن خل معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال باشد یا  
شاول حار یا بواسطه اورام واقع شود علامت او آنست که طعام هضم نشود  
باشد خارج شود پی لذع و وجع و مغص و آنرا سن رایحه نباشد علاج آن تقصید  
معده باشد بقوابض مقویه و مرق فروج و صواشر و بان سفید شاول کنند  
که محل برواید به سهار قابضه و مقویات معده خورند زلتی امعا اسهال  
باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد بواسطه تل در امعا کث کنند و پرون  
آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و غزال بن علاج آن شاول  
اشیا رفش باشد مثل سوسود کلنا روکیل و سبب و به و سفوف معلیا ناوینی



سفوف نافع بود سنبل مصطکی و مسک و عود هر یک در می بلوط بریان کرده  
 سزار ترش کز مازل دیک تخم خرنوب دانه مویر طرائیث سماق کلنا هر یک یکم  
 بکوبند و در دم ازان خورد و اگر بسبب بیره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود  
 چون غذا بدور رسد زود دفع شود علامت او آنست که احساس وجع امعا  
 کند یا بر از صدی بی سنگ باشد علاج قرص طباشیر یا قرص کلنا ریارت سبب یا  
 رت به یا تخم شامفر هم و بارتک و مرورشک و صمغ عربی هر یک در می  
 بریان کرده بکباب و روغن بادام چرب کتد و زود برند و غذا کاه و رس و برنج  
 بریان کرده یا مقربا دام خورند و طباشیر و ورق کل و صمغ عربی  
 و نشاسته و تخم حاض بکوبند و بلعاب بکوبند و قرص سازند و یک  
 مثال خورند باب یا تجدید در امراض کلیه  
 و مثانه و علاج آن سور المزاج کلیه اگر خار بود علامت آن  
 حرقت موضع گردد و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریت فارور  
 باشد علاج آن آب انارین مانیات و ترنجبین یا شیر تخم تورک یا قرص طباشیر  
 نرم خورند غذا کشکاب یا بنوماش یا سفناج خورند و شراب خشکاش و ریاس

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲

دوره



**Persian Medical Manuscript Collection**

**Ms. 16a**

**(Richter-Bernburg No. 37)**

**Author:**      **Mansūr b. Moḥammad  
b. Aḥmad b. Yūsuf  
b. Faqīh Elyās**

**Title:**        **Kefāyā-ye Mojāhedīyā**

**20 fols., 190 x 130 mm**



سار سنه ۱۰۰۰ (۱۰۰۰)

| ایام        | تراش اولی                         | طریق کسمک                                         | اثواب کسمک                                |
|-------------|-----------------------------------|---------------------------------------------------|-------------------------------------------|
| پازاد       | ایو دکلدر غم کنور                 | فقره سبدر                                         | قساوتی آرتر                               |
| بادار برتسی | دولقه ارشک و<br>نوت آرتغه سبدر    | جنون ازالم ایروب<br>عقل زیاده و صحت ایرات<br>ایدر | مورث فرح<br>و مبارکدز                     |
| صالی        | مرض و صلا ع ایرات ایدر            | مرض و زحمت ایرات ایدر                             | الشفیع یغوب و<br>وضایع اولی و<br>مورث     |
| چهارشنبه    | غایده مبارک<br>و یمنندور          | و سوسمه و سودای<br>داخ و امن و کوشاک              | صفای بال ایلم<br>صحت بدنه ایلم<br>و کوشاک |
| پنجشنبه     | عزت و راحت<br>و محبوب القلوب سبدر | جرب و برصدنه امن<br>ایرات ایدر                    | صحت ایلم کلبوب<br>مرض ایرات ایدر          |
| جمعه        | طول عمر و از دیار دوله<br>مور نذر | مستوجب نیل رخت<br>و مورث مغفرتدر                  | طول عمر و سعادت<br>دارج مور نذر           |
| شنبه        | مرض و غم ایرات ایدر               | صحت مرض سبدر ایدر                                 | مورث مرض و<br>سود حایه مستقر نذر          |

جد و ایام غم سالتک محذور و مویع عم حضرت نذر

| ما آذر                     | ۴  | ۵  | ۱  | ۲  |
|----------------------------|----|----|----|----|
| نسان                       | ۳  | ۲۰ | ۱۰ | ۳۰ |
| مابدر                      | ۶  | ۸  | ۱  | ۱۵ |
| خیران                      | ۳  | ۸  | ۴  | ۱۱ |
| مغوز                       | ۶  | ۲۵ | ۱۶ | ۲۳ |
| آغستوس                     | ۴  | ۲۵ | ۲۱ | ۱۴ |
| مور آیره بد کون و ارای کشی | ۲۴ | ۲۴ | ۲۴ | ۲۴ |

نخس کوندرایشه آنده ایش

او حیاش افی و حایون التسم



رساله فی شفا غورکس

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد بدانکه این نسخی است در باب حکمت مشتمل بر پانزده فصل باب  
دوم در تریاقها در تریاق کبیر و او را تریاق فاروق گویند تریاق جلیل القدر  
عظم المنفعه باشد و مقاومت باز مایه وادویه های قاتل کند  
و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعاء و اسهال و نفث دم و  
بواسیر و مغص و درد معده و قولنج و استسقا را و کرم شکم و صداع  
و صمم و ضعف کبد و بصر و جذام و برص و بهق و او جاع مفاصل و  
جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مناسب باشد صفت آن  
غنصل چهل و هشت مثقال قرص افامی و قرص اندرو خون هر یک  
پست و چهار مثقال افیون و دار فلفل پست و چهار مثقال تخم شلغم  
بری بربری و ارچینی و ورق کل ایرسا غار یقون رب السوس و روغن  
بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند قطر اسالیون  
فیطاقیون لیون فودنه جلی فراسیون قسط مواسطه و سدس فلفل  
ابيض فلفل اسود کندر مشک طر آشبع فقاح اذخر ضمغ بطم سلینج  
سنبل الطیب هر یک شش مثقال خوره مبعه سایل تخم کرفس  
سیسالیوس خرف بابلی کادربوس ناخواه کافور عصاره الحبه  
التیس نار دین سنبل رومی شخ جلی سادج جنطیانا تخم رازیانه طین  
مختلج محرق حماما و ج حب البلسان نو ضمغ عرس قرومانا افاقیا  
انیسون هر یک چهار مثقال و زقوقنه فقسر البهود جا و سر سکنج  
چند بند ستر باد آورده قطور یون باریک زراوند طویل هر یک دو مثقال  
عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی عتیق سه رطل و نیم آنچه کوفتنی  
باشد

باشد بگویند و ضمغ و عصارات بخورسانند و او ده کوفته بروغن بلسان  
ملتوت گردانند و در غسل و شراب بسترشند و در ظرف نقره یا چینی کنند  
و ظرف مملون سازند و هر دو روز سه بار بمیدازند و بعد از سالی استعمال  
کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی دو سال و بعضی دوازده  
سال قرص اسفیل و او را غنصل نیز گویند طریق او آنست که غنصل  
تازه در خمیر گیرند و بریان کنند و پس از آن از خمیر بیرون کنند و لب او را  
سخت کنند و با هم چندان دقیق کرسنه بیا مینند و دست بروغن کل بمانند  
و آنرا قرص سازند قرص اندرو خون مصطلک و ارشبعان قصب الزریر  
سلینج اسارون هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران هر یک دوازده  
مثقال امخوان پست مثقال دارچین حماما هر یک پست و چهار مثقال  
بگویند و بحر بیا مینند و شراب ریحانی بسترشند و دست بروغن بلسان  
جرب کنند و آنرا قرص سازند قرص افامی افیون جوان ماده اشقر سه لهر  
حاصل کنند و ماده را بدانند که بغایت منخوذه باشد و سر برداشته  
و چشم او سرخ بود باید که در بهار کنند و از سر و دنبال او مقدار چهار انگشت  
به یک دفعه جدا سازند و بیندازند و باقی را پوست بکنند و نشکافند  
و با آن بشویند و در دیک کوره نهند و آب درو زیزند و نمک و نشا خهای  
شبت در آن اندازند و بجوشانند تا فحش شود و گوشت و استخوان از هم  
جدا کنند و گوشت خالص در باون سنگین نیک بگویند و باربع آن کعب  
بیا مینند و با هم بپايند و بان مرق بسترشند و دست بروغن بلسان  
جرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و چون در او نداو قی نماید  
در ظرف ابکیته کنند و نگه دارند تریاق غره قایم مقام تریاق کبیر باشد



صفت آن حماما سنبلیله مندی لک بامشاق رنقل و ارجینی قهولیا قسط  
 مرکبی خطبانا هر یک هشت مثقال فجاج اذخر عصاره الحبه التیس  
 مقل ازرق هر یک هشت مثقال عاقر قرحا ازبانه که بت تخام تخم  
 شبت اسارون افیون فردمانا فرقیون ناردین شکوفه زر کل باقل تخم  
 کرفس کوهی دو قوافتمون هر یک سه مثقال خشنیاش سفید فلفل هر یک  
 سی مثقال بذر البیج بیست و هشت مثقال سلیخ ورق کل قرص اندرون  
 هر یک نه مثقال تخم سداب یک مثقال دانه ترنج سماق هر یک دو مثقال  
 روغن بلسان بیست و چهار مثقال فجاج مرچ چهار مثقال و نیم عصاره  
 قیسوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال آنی کوفتنی باشد  
 بگویند و ضمغها در شرابها حل کنند و با سه چندان غسل بشویند و  
 بعد از ششماه نیم مثقال تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادها  
 غلیظ و حوی و لقوه و برقان و خفقان را مفید بود صفت آن مرکبی  
 خطبانا حبه الفار زراوند طویل متساوی بگویند و با سه چندان  
 غسل بشویند شربتیک مثقال باشد تریاق لایق فلفل ابیض  
 فرخمسک هر یک ده درم مرا فیون حبه الفار هر یک هفت درم  
 خطبانا زراوند طویل زعفران جد و ارجین هر یک چهار درم ناردین  
 عاقر قرحا فرقیون هر یک دو درم چند سید ستر بکدرم بگویند و با سه  
 چندان غسل بشویند و بعد از ششماه استعمال نمایند و بطور  
 از تریاقهای بزرگست و منافع بسیار دارد صفت آن سلیخ  
 قرنفل فلفل سیاه و سفید سورنجان جعه سرری دو قوا کلیل الملک خطبانا  
 روغن بلسان مقل هر یک هفت درم اسارون سفنقور هر یک چهار  
 درم و نیم سنبلیله کند خسر دل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر  
 قسط

سید البوس کافیطوس قنه دار فلفل عصاره الحبه التیس چند سید ستر جاوشیه  
 سادج سفید میعه هر یک بیست درم زعفران غار فیون تخم سداب  
 زنجبیل و ارجینی عکاک بکم کثیره هر یک ده درم قسطنق ناردین مصطکی صمغ  
 عربی فردمانا افیون بذر البیج ورق کل مشکطرا مشیخ هر یک بخدرم ادویه  
 بگویند و ضمغها در شراب حل کنند و با سه چندان غسل ادویه بشویند و مثقالی  
 بعد از ششماه بخورند بزرگ دار و شبیه است تریاق و منافع بسیار  
 دارد صفت آن زعفران بذر البیج هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم  
 افیون و فرقیون هر یک بیست درم میعه سایل دو زده درم سادج قرنفل  
 هر یک چهار درم مروارید نشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقول  
 و ارجینی سلیخ هر یک درمی تخم سپندان عاقر قرحا دار فلفل هر یک چهار  
 درم سلیخ چند سید ستر جاوشیه هر یک دو درم زرنباد و درنج روغن  
 قسط هر یک بیست درم لوفته تربیت کنند و بعد از ششماه مثقالی  
 بخورند تریاقی که دفع ضرر زهرها کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب  
 یابس سی درم سیر بری هشت درم نمک ده درم همه را بگویند و با انجیر  
 سیامیند و سه درم تناول نمایند آخسر زراوند طویل و مدحرج هر یک  
 یک مثقال افیون مرکبی سپندان زیره هر یک درمی شونیزه بخدرم خطبانا سه  
 درم سداب دو درم بگویند و بعسل و آب جرجر بشویند و مثقالی تناول  
 نمایند باب سیوم در مفرحات مفرح معتدل لؤلؤ ناسفته عود خام  
 کاوزبان هر یک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیزه هر یک بخدرم صندلین  
 طباشیر هر یک هشت درم فرخمسک اقیمنون ورق کل هر یک شش درم



دروغ زعفران عنبر اشهب هر یک دو درم ساج هندی زرنباد بالنگو خشی ش  
 بنفشه کل ارمنی هر یک چهار درم کافور یک درم مشک نیم درم بکوبند و با شراب  
 سیب بپوشند و متقالی تناول نمایند مفرح یا قوتی مروارید ناسفته  
 هشت درم بسد چهار درم یا قوت رتانی دو درم بالنگو صندل سرخ بهمین  
 کل محتوم ربوند چینی هر یک دو درم ورق طلا متقالی حجر لاجورد بکمتقال  
 ونیم لعل عقیق کهر با نیلو فرزند شک کشتی تخم کل عود خام پوست ترنج  
 کاو زبان تخم کاسنی کافور عنبر اشهب از هر یک سه درم کافور نیم مثقال  
 طباشیر صندل سفید ورق کل هر یک بخدرم ساج زرنباد دروغ هر یک  
 درمی و نیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته بکدرم آمله هلیله کابلی هر یک بیست  
 درم کلاب و قند هر یک منی شراب سیب به و آب انار شیرین هر یک بیست  
 درم مفتح حار قرفه قرقفل دارچینی سنبل فرخ مشک دروغ هر یک ده  
 درم زرنباد کبابه قافله هر یک بخدرم نار مشک عود آشنه ساج هر یک  
 سه درم زعفران مصطکی هر یک متقالی عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق طلا  
 نیم درم آمله در آب موز جوبنده خشک نموده بازده در هم مجموع کوفته و بخته  
 با عسل بپوشند مفرح بارد ورق کل طباشیر همین سفید کاو زبان هر یک درمی  
 کشتی خشک صندل هر یک بخدرم تخم تورک مغز تخم خیارین و کدو هر یک دو درم  
 زرشک منقعی سه درم لؤلؤ ناسفته کهر با بسد هر یک دانگی بکوبند و نشه و قند  
 بسپاشند آخر خفقان کرم را مفید بود بسد لؤلؤ کهر با کاو زبان کل ارمنی  
 هر یک دو درم مشک یک درم قنده درم بکوبند و با شراب سیب بپوشند  
 آخر خفقان سرد را نافع بود کاو زبان دروغ هر یک شش درم زرنباد  
 سه درم بکوبند و با عسل بپوشند آخر ضعف قلب و خفقان و غش  
 مفید

مفید بود مصطکی دارچینی دار قفل نام فرخ مشک دروغ ساج هر یک بخدرم  
 کشتی خشک سنبل هر یک سه درم کهر با لؤلؤ طباشیر هر یک دو درم نیم بالنگو  
 هفت درم مشک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل هلیله بسپاشند  
 و الماشک حار زرنباد دروغ مروارید کهر با بسد ابریشم مفرح بهمین  
 سنبل ساج قافله قرقفل از هر یکی چهار درم چهار دانگ آشنه دار قفل  
 زنجبیل هر یک درمی دانگی چند بسد نیم مثقال مشک یک درم بعسل خام  
 بسپاشند و الماشک مرخفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب را  
 مفید بود سنبل مرکبی نار مشک ساج هر یک دو درم زعفران ناخواه  
 تخم کرفس هر یک چهار درم صبر اسقو طری افستین رومی هر یک هشت  
 درم ربوند چینی شش درم چند نیم درمی و نیم با عسل قوام آرند  
 نوش داروی هندی مقوی قلب و معده و کبد و مفرح و مقوی نفس و بدن  
 بود دیوی دهان و رنگ روی نیکو کند صفت آن ورق کل سرخ شش درم  
 سعد بخدرم زعفران قرفه زرنباد دارچینی قافله هیل جوز بواب ساسه هر یک  
 دو درم مصطکی قرقفل اسارون سنبل هر یک سه درم بکوبند و به بزند و آمله یک  
 رطل در نه رطل آب بچوشانند تا با نلثی آید صاف نموده باد و رطل قند بقوام  
 آرند واد وید کوفته ریزند و بچوب بسپاشند نوسه اروی لؤلؤ ورق کل سرخ کشتی  
 هر یک چهار درم کاو زبان هفت درم تخم خرفه طباشیر صندل سفید هر یک  
 سه درم زعفران قرفه سعد زرنباد دارچینی قافله کبار جوز بواب ساسه هر یک  
 شش درم قرقفل اسارون سنبل هر یک سه درم ورق طلا و بنفشه صندل  
 همه را کوفته و بخته و آمله یک رطل در نه رطل آب بچوشانند و جوشانند و صاف نموده

مطهر و التیام



با صد درم آب سبب و صد درم آب انارین و پنجاه درم آب به با و مزوج نموده  
 باید درم عنبر خام و غود هندی و دو مثقال مخلوط با جزی ای مذکور نموده بافت  
 بقوام آزند و در المشک بار و مرورید تا سفته که با سبب هر یک سه مثقال کل سرخ  
 پنج مثقال صندل سفید صندل سرخ هر یک پنج مثقال طباشیر سه مثقال  
 ابریشم مفرض پنج مثقال زرشک بی دانه کل کاو زبان هر یک پنج درم مشک  
 یک آنک رت سبب پیاله کوفته و بخت بافت سه شش شربتی یک مثقال باشد  
 بک آنک رت سبب پیاله کوفته و بخت بافت سه شش شربتی یک مثقال باشد  
 نوعی دیگر که با مرورید مرجان هر یک سه درم ورق کل پنج درم کشنه چهار درم  
 کاو زبان هفت درم صندل سفید سه درم تخم خرفه هفت درم مشک خالص  
 نیم درم زعفران درمی ابریشم مفرض سه درم کاو زبان نیم درم رت سبب پیاله حاض  
 از جزی پیاله با سه چندان قند بسر کنند فلونیای رومی قولنج و خفقان و اوجاع  
 کبد و سعال را مفید بود زعفران پنج درم فلفل سفید بذر البیج هر یک پست درم  
 افیون ده درم قطران اسالیون سنبل هر یک چهار درم تخم کرفس سه درم سراج  
 سلیخه عاقر قرحا حب بلسان فرقیون هر یک درمی بگویند و بروغن بلسان  
 ملتوت گردانند و با سه چندان ادویه غسل معجون سازند و بعد از ششماه  
 استعمال نمایند فلونیای فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت استقرا  
 نافع باشد صفت آن فلفل سفید بذر البیج هر یک پست درم افیون ده درم  
 زعفران پنج درم سنبل مرکبی عاقر قرحا فرقیون هر یک دو درم چند پسته  
 در روغ زرنبا د هر یک نیم درم لؤلؤ مشک هر یک نیم مثقال کاو زبان آنکی بادو  
 وزن ادویه غسل بسر کنند و بعد از ششماه بخورند **باب چهارم در**  
 معاجین و اطریقیات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط علیظ باشد  
 صفت آن هلیله کابلی هلیله زرد و سیاه هر یک پنج درم بلیله آمل هر یک

تکرار

طریقیات

چهار درم اسطوخودوس بسفایج هر یک سه مثقال تربد مجوف خراشیده  
 پنج درم غاریقون محمود هر یک دو مثقال لاجورد مغسول حجر از منی هر یک  
 سه درم کوفته و بخت و هلیله را بروغن بادام ملتوت کرده با سه چندان  
 غسل معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو درم باشد معجون تربدی قولنج  
 بکشد و در دشت و باد بهار مفید بود سقمونیا مثقالی تربده مثقال  
 جوز بوا قاقله زنجبیل و ارجینی قرقه نارمشک قرقفل فلفل هر یک درمی شکرده  
 مثقال بگویند و با غسل بسر کنند شربتی پنج درم باشد معجون خیار جنبه  
 تربد پست درم بنفشه ده درم نیک هندی هفت درم رت السوس هفت  
 درم رازیانه اینسون مصطلک هر یک دو درم فلوس خیار جنبه پنجاه درم  
 فانیه پنجاه درم روغن بادام پست درم ادویه را بگویند و بغسل و فانیه  
 بسر کنند معجون زوفا سعال بلغی مزمن را بغایت مفید است صفت آن  
 زوفا مصری رت السوس ایرسا پر سیاوشان قرد مانا فلفل سیاه از بذر  
 ده درم مغسول بادام تلخ بذر انجوه زراوند مدحرج هر یک پنج درم کوفته و بخت  
 با سه چندان غسل معجون سازند شربتی دو مثقال باشد صبحا شب  
 بخورند معجون حجر البهود کلیه و مثانه را پاک سازد و او را بول کند صفت آن  
 تخم خیارین و خرززه و کدو و مجموع مقشر حب کاکج هر یک پنج درم حجر البهود  
 پنجاه درم بگویند و با غسل بسر کنند شربتی یک مثقال بود معجون عقرب کلیه  
 و مثانه را از حصاة و رمل پاک سازد صفت آن عقرب سوخته سه درم  
 چنطیانادر می و نیم زنجبیل یک درم فلفل دار فلفل هر یک دو درم پنج کاکج  
 پنج درم جذبه ستر چار درم کوفته بغسل سرشته شربتی از دانکی تادری



باشد معجون خلطیت تب ربع و کزیدن عقرب و رتیل را مفید بود خلطیت  
 فلفل مرملی و ورق سداب متساوی بکوبند و بعسل بسزند شربت یک مثقال  
 باشد معجون کاکنه فروج کلیه و مثانه را مفید بود بذرا بنج بزرگ کرس رازیانه  
 هر یک سه درم حب کاکنه پست و پنج عدد کشیر چهار درم بکوبند و بعسل  
 آمیخته سازند شربت متقالی بود معجون شهر باران قولنج و فمعه و امعارا  
 مفید بود صفت زنجبیل قرفه دارچینی جوز نوامسطکی قرفل سلیخ سنبل قاقلی حب بلسان  
 هر یک چهار درم نیم محمود سه درم نرید حب النیل هر یک هشت درم سکر سفید هفتاد  
 درم بکوبند و با سه چندان عسل معجون بسازند شربت دو مثقال با سه معجون قلا  
 او را ماده الحیات گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریا و وجع پست  
 و مفاصل رفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش سازد و عقل بفرزاید صفت  
 فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی بلبل آمل شیطرج زراوند حرج اصل بابونم جلغوز  
 جوز هندی خصیثه الثعلب هر یک ده درم موز طایغ سی درم مجموع کوفته با سه  
 چندان عسل کف گرفته بسزند شربت دو مثقال باشد معجون بر شعنا اوجاع  
 قولنج و رمد و اسنا را مفید بود صفت آن فلفل سفید و سیاه هر یک پست  
 درم بذرا بنج افیون مصری هر یک ده درم زعفران پنج درم قرفیون سنبل عاقر قرحا  
 هر یک مثقالی بکوبند و با صند و پنجاه درم عسل معجون سازند و در ظرف آبلینه  
 بگذارند و بعد از چهار ماه استعمال کنند معجون مشک وجع و برودت کبد را  
 مفید بود و سده بکشد مشک سلیخ سنبل سادج لک ریوند جنطیانان هر یک  
 دو درم زعفران ناخواه تخم کرس مصطکی هر یک سه درم عود قرفل مر هر یک  
 نیم درم بکوبند و با سه چندان ادویه معجون سازند شربت یک درم بسو

معجون

معجون الورد او را صلب کبد را مفید بود ورق کل چهار درم سوسن اسپانجونی  
 هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم مرز عفران هر یک نیم درم  
 کوفته و بخته بعسل بسزند شربت یک مثقال بود معجون الراحة در پست و قولنج  
 بکشد و ریا را مفید بود صفت مصطکی فلفل دار فلفل قرفل زنجبیل  
 جوز نوامسطکی لکون سداب خولجان قرفه متساوی بکوبند و بعسل بسزند  
 و مثقالی بخورند معجون فرد دمه و سیلان اشک را مفید بود صفت وج  
 خلطیت رازیانه زنجبیل متساوی بکوبند و بعسل بسزند و مثقالی تنا و لیمان  
 معجون لبوب منی بفرزاید و قوت باده و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت  
 کند و رنگ روی را نیکو گرداند صفت آن مغز بادام جوز جلغوز حب الزعفران  
 قسقی نارچیل خشخاش تودری کسرخ و سفید کنجد تخم کرز و جرجس تخم سیاه و تخم  
 واشبت و بهمنین و زنجبیل دار فلفل کبابه فلفل قرفه دارچینی شقاق خولجان  
 و ملیون متساوی بکوبند سه برابر با عسل معجون کنند معجون شاد در بطوس  
 مزاج سرد را و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رخم مفید بود و قولنج بکشد و  
 سعه بزل کند از بادها و اخلاط غلیظه بشکند و سده بکشد و ضیق نفس  
 و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن صبر اسفوطی  
 پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی مصطکی وج حب بلسان  
 روغن بلسان قرفیون فلفل دار فلفل مرملی جنطیانان قحاح ادر حاما هر یک  
 دو درم قسط کما در یوس اقیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخ محمود هر یک  
 شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع کوفته با عسل معجون سازند و بعد از  
 شش ماه استعمال نمایند شربت پنج درم باشد معجون سورنجان تقریس  
 و اوجاع مفاصل و عرق النساء را مفید بود صفت سورنجان مصری شش درم



بوزیدان ما میز و هرج پوست پنج کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست  
 هلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق کل کشنه خشک زنجبیل محمود  
 هر یک سه درم تربید پندرم بروغن بادام هفت ورق حنظل سفید  
 نمک هندی سبعة هر یک درمی و نیم ورق کل کشنه خشک زنجبیل محمود  
 هر یک سه درم تربید پندرم بروغن بادام هفت درم غسل صد و پنجاه درم  
 شربت درمی تا پنج درم باشد معجون بلادری رعشه و فالج و سکنه و جمیع امراض  
 بارده رامفید بود صفت زنجبیل عاقر قرحا شونیز قسط فلفل دار فلفل هر یک  
 ده درم ورق سنداب مر حلتیت زراوند حب الفار چند پند سر خردل شیطرج  
 هر یک پنج درم و بعضی نسخا ده مثقال گذارند ادویه را گرفته بروغن جوز ملوث  
 کرده با غسل بپوشند شربت یک مثقال بود معجون خبث الحید نافع است  
 بواسیر و استرخای معده و تباهی مزاج را و باد را قوت دهد و لون را صافی  
 گرداند و چون جلا استعمال نماید دفع سرعت انزال کند صفت آن پوست  
 هلیله کابلی و سیاه و بلبله و آمل و شیطرج و سنبله و فلفل و دار فلفل زنجبیل  
 و سعد هر یک ده درم تخم شنبه و کراث هر یکی چهار درم خبث الحید بستر که مد تر  
 کرده و بروغن بادام بریان نموده و با ز صلابه کرده صد درم مشک دو درم غسل  
 سه وزن ادویه بپوشند و بعد از ششماه یک مثقال تا دو درم استعمال شود  
 معجون مقیم این ترکیب حکمای روم بود برای امساک منی و قوت باده و تطویل  
 مجامعت صفت آن مصطکی کندر خصیه الثعلب نارجیل شقاق هر یکی  
 ده درم کبابه دارچینی زنجبیل جوز بواج زعفران افیون هر یک پنج درم مشک  
 و انکی غسل سه برابر شربت یک درم تا یک مثقال روزی بخورند و روزی نه بخورند  
 سنجربیا جمیع امراض بارده را و ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء الاستمراء

و قولنج

و قولنج و عسر بول و اوجاع اسنا را مفید بود صفت چند پند سر افیون دارچینی  
 اسنا برون دو قوم فوز زعفران هر یک درمی فلفلین قسط قند هر یک شش درم  
 و نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح بواسیر و برودت معده را مفید  
 بود و رنگ روی را نیکو کند و باده را بپزند اید صفت آن هلیله سیاه و کابلی  
 و آمل و فلفلین و بلبله هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسبب سبه شیطرج شقاق  
 تو درمی سرخ و سفید لسان العصاره کنبه خشک شمشاد همدین هر یک درمی بکوبند  
 و بروغن بادام ملوث کنند و با غسل بقوام آرند شربت درمی باشد اطریفل  
 صغیر نافع است رطوبت و استرخای معده را و بواسیر را دفع کند و ذین را  
 نپوشند و اشتها را طعام باز دید کند صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه و  
 بلبله و آمل همه را برابر بکوبند و بروغن بادام ملوث نموده و با غسل سه شنبه  
 شربت مثقالی بود اطریفل کشنه صداع و بخارات معده را مفید بود صفت  
 آن هلیله کابلی و بلبله و آمل مقشر و کشنه خشک برابر بکوبند و با غسل  
 معجون سازند اطریفل اقیمونی امراض سودا و یرامفید بود و موی را سیاه  
 دارد و دیر سفید کند صفت هلیله کابلی بلبله آمل هر یک ده درم سنا و مکی  
 اقیمونی تربید هر یک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج درمی انیسون نمک هندی  
 هر یک دو درم بکوبند و با غسل بپوشند شربت مثقال بود اطریفل مقل بواسیر  
 مفید بود هلیله کابلی بلبله آمل هر یک دو درم بکوبند و مقل شش درم در آب  
 کراث حل کنند و با غسل معجون سازند اطریفل که برص و امراض ملتزم را  
 مفید بود صفت هلیله کابلی پوست درم بلبله آمل هر یک ده درم برنج کابلی

طریقات



پانزده درم شیطج سعد کوفی سادج زنجبیل هریک پنجم بسفاج اسطوخدوس  
هریک هفت درم قسطاسه درم غار بقون ششش درم مصطک انیسون قرنفل  
جوزبوانا جیل هریک دو درم قفل دار قفل نامشک هریک چهار درم بکوبند  
و بعسل بسرشد و چار درم بخورند آخر کرم دراز و که ودانه را بکشد برنج کالی  
مقشره درم تربد و قسطاحب النیل هریک پنجم قنبیل ترش شش افستین  
افتمون ملج بنطی خردل سفید شش الحنظل سعد کوفی راسن هریک سه درم بکوبند  
و بعسل بسرشد شربتی دو درم باشد آخر عرق بدنی را مفید بود هکله کالی  
بلبله آمل زب زنجبیل و قنبیل برابر بکوبند و بعسل بسرشد شربتی سه مثقال

باشد باب پنجم در اشربه و لعوقات و مرتبات و سنگینات تب صفراوی  
و سعال و ذات الحنف و ذات الصدر را مفید بود و تلین طبیعت و ادرار بول  
کند سر بنفشه تازه نیمین در چهار من آب بکوشانند و صافی کنند و هریک من زنده  
دو من قند بقوام آرند شراب نیلوفر مبرد و مرطب بود و صداع و سعال کرم  
و حمیات صفراوی را مفید بود صفت آن همچون صفت شربت بنفشه  
باشد شراب عتاب غلبه دم و ماشر او حصه و جدری را نافع باشد  
عتاب کرکائی یکطل در چهارطل آب بکوشانند و صافی کنند و باقند  
بقوام آرند شراب به مقوی قلب و معده و قابض بود و بنشانند به ترش  
رسیده پاره کنند و دانه بیرون آرند و در هاون سنگین بکوبند و بکوشانند  
و صافی نموده باقند بقوام آرند شراب سبب مقوی قلب و معده و مفرج  
بود و فی را مفید بود و آنرا بطریق شراب به بسازند شراب انار صداع  
و تشنگی و فی صفراوی و تقویت معده را مفید باشد بکینند آب انار و باقند  
چند آنکه مزاج را خوش آید بقوام آرند شراب و در حمیات صفراوی مفید

بود و تسکین عطش و تلین طبع کند و ورق کل سرخ تازه چهار من در حمزه کنند  
و ده من آب کرم بر سر آن ریزند و بکوشانند تا طعم و بوی کل باو آب دهند پس صافی  
کنند و هریک من آب را دو من قند بقوام آورند و اگر بعد از آن که صافی کنند چهار من  
دیگر ورق کل در آن آب ریزند و جوش دهند و صافی کنند و بقوام آرند و آنرا  
شراب و در مکرر گویند و اسهال و فائده او بیشتر بود شراب فواکه مقوی قلب  
و معده و احشا بود و فی صفراوی را مفید بود به و سبب ترش و سحاق و امرو  
و آنرا ترش و زرشک و زعفرور و بنق منشای بکوبند و آب آن بکینند و با  
قند بقوام آرند شراب ریاس اسهال صفراوی و حمیات حاره و تشنگی را  
مفید بود و مقوی معده باشد صفت آن ریاس را بکوبند و آب آن بکینند  
و باقند بقوام آرند شراب توت اوجاع خلق را مفید بود و آنرا نیز بدین  
دستور بسازند شراب خشخاش سعال نزله و قروح سینه و ریه سحرار  
مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقة کتان بندند و در دیک سنگین بکوشانند  
و مردم بیرون آورده دست مال کنند تا شبیه اش بیرون آید و باقند بقوام  
آرند شراب لیمون مقوی قلب و معده بود و صفرا و تشنگی بنشانند قند را  
جلاب سازند و بقوام آورند و آنزمان که فرو گرفتن باشد آب لیمون  
چند آنکه احتیاج باشد بدان ریزند و بزنند و پس فرو گیرند و شراب حاض  
و نارنج را چنین بسازند شراب صندل صندل مقاصری بسویان  
بسازند و پنجاه درم از آن در یک کلاب شباز روزی بکوشانند و صافی کنند  
و با یکمن قند بقوام آرند شراب کاسنی شراب بسیار نافعست  
سده بکشانید و برقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلین طبع کند  
صفت آن پوست پیچ کاسنی پانزده درم پوست پیچ کرفس پنجم پوست



پنج رازیانه ده درم تخم سه تخم پازره ده درم ورق کل ده درم ربوند سه درم مجموع نیم کوفته  
 در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقة بندند و در دیک اندازند تا چهار  
 دانگ آید بس باد و من قند بقوام آرند و اگر ربوند را بعد از آنکه بریزند بریزند  
 بقوام افوی باشد شراب بزوری پوست پنج کاسنی بست درم  
 پوست پنج رازیانه ده درم پوست پنج کرفس پنج درم تخم کاسنی هفت درم  
 تخم رازیانه پنج درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا با یکمن آید و با  
 یکمن قند بقوام آورند شراب غوره آب غوره بگیرند و بجوشانند تا چهار  
 دانگ آید و دو درم قرفل در آن اندازند و با قند بقوام آورند شراب انجبار  
 اسهال دموی و نفث دم مفید بود و کبد و معده را تقویت کند انجبار هفت  
 مثقال قرفل پنج مثقال صندل سرخ و سفید هر یک چهار مثقال بجوشانند  
 و با قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود  
 اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم عود الصلیب پنج مہک کاو زبان  
 رازیانه بزرگ کرفس تخم خطمی هر یک پنج درم سیستان سنی عدد موزطایفی بست  
 درم بنفشه ورق کل هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا با ثلثی آید  
 و با سه رطل قند بقوام آرند مفتوح صم و سده دماغ را مفید بود صفت آن  
 اسطوخودوس ده درم بسفایچ پنج درم بالنگ کاو زبان هر یک ده درم قند رطلی  
 بقوام آرند شراب افستین سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود  
 افستین صدم درم رطلی آب بجوشانند تا رطلی آید و صاف کنند و به راز در  
 خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی و شراب و غسل هر یک  
 نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند شراب کنجش جهت  
 ضعف معده و کبد و باه و در پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر

بج

رباح و ادرا بول را مفید بود آب انکور مقدار صد من گوشت بره پخته فرته هشت من  
 در دیک کنند و بجوشانند و غوده درم و زعفران و مصطکی و خولنجان و جوز بوا  
 هر یک پنج درم قرفل و سیب اسه و زرنباد و سعد هر یک سه درم سلیخه زنجیل  
 دارچینی عاقر قرحا سنبل هر یک درمی مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیک  
 اندازند و بجوشانند تا گوشت مہرا شود و بعضی بالنگ و نعناع نیز بریزند و لحظ  
 لحظ آن کیسه را بدست میمالد و فرو فشارد و بعد از آن فرو گیرند و صاف کنند  
 و مشک دو دانگ عنبر یک مثقال در رطلی آب کلاب چل کنند و بر سر او بریزند  
 و با پنج من قند بقوام آرند شراب به ضعف کبد و معده و فی و تشنگی را  
 مفید بود به رسیده را پاره کنند و از دانه پاک کرده در ماون سنگین با جوین  
 بگویند و بست من از آن آب بگیرند و دو من شراب صافی بستانند و قفل را  
 شبانه روزی در آن بجوشانند و صاف کنند و آن قفل را با آب بشویند چنانچه در آن  
 هیچ طعمی نماند بریزند و آن آبها را با یکدیگر در دیک سنگین بجوشانند تا با نیم  
 آید بس و کرببالا ایند و با پنج من قند بقوام آرند و قرفل دو درم قافله صغار  
 و کبار و زعفران و دارچینی هر یک دو یا سه درم مصطکی و زنجیل هر یک درمی  
 و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیک اندازند و هر دم بدست بمالند  
 و قوت از او به بگیرند بس بیرون آرند و همچنان بقوام آرند و یک درم  
 مشک در کلاب حل نموده در آن ریخته بر هم زنند و بردارند امار بوبات  
 ربوب فواله چنان باشد که آب آن بگیرند و بی شیرینی بقوام آرند رب اجاص  
 التهاب و حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود صفت آن آلو  
 سیاه در آب بجوشانند و صاف کنند و آن آب صافی را بجوشانند تا بقوام  
 آید و اکثر ربوب را بدین طریقہ گیرند سنگین سادج حمیات حارہ

بج



و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند سرکه انکوری طلی با نیم  
 رطل آب و یکمن قند بقوام آرند سنگین بزوری بارد استسقار او سوا القیه  
 و حیات حاره را مفید بود و صفت تخم کاسنی پنجم درم پوست پنج رازیانه پنجم  
 نیم کوفته در سه رطل آب و رطل سرکه بکوشانند و قفل را بدست بالند و صاف  
 کنند و با یکمن قند بقوام آرند سنگین بزوری حاره سده بکشد و ادرار بول کنند  
 و معده را از فضلات پاک سازد صفت تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و انیسون  
 هر یک پنجم تخم کشوت پنج رازیانه و کرفس او کبر هر یک هفت درم غاف  
 ریوند چینی هر یک سه درم چنانچه گفته شد بسیارند سنگین بزوری معتدل  
 تخم کاسنی و رازیانه و کرفس هر یک سه درم تخم سه نیمه پانزده درم پوست  
 پنج کاسنی هفت درم و پوست پنج رازیانه پنجم چنانچه میباید بسیارند  
 سنگین سفیر حلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و سده بکشد  
 یکمن آب به و یکمن قند و سرکه طلی یا کته بحسب ارادت بقوام آرند سنگین  
 عنصلی ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و لشیر غس و امراض  
 بلغمی را مفید بود سرکه عنصل ده من شراب صافی دو من غسل سه من در  
 ظرفی کنند و زنجبیل و رازیانه و انیسون و خلثیت و عافیه و خافودنه و  
 سداب و فلفل هر یک ده درم تخم کرفس و کون فردمانا هر یک پنجم  
 نیم کوفته در میان آب بریزند و همفته در آب نهند و بعد ازان صاف  
 کنند و جزوی بکوشانند و نگاه دارند سرکه عنصل بکار در جبین بشکافند  
 و خارج و داخل آن پاک کنند و یکمن ازان باده من سرکه شصت روز  
 در آفتاب نهند سنگین رماتی حیات محرقه و معده و کبد را مفید بود  
 آب انار یکمن غوره زرشک یا ریاس بحسب ارادت یکمن و کلاب سی درم

بالم

با یکد یکریا میزنند و هر یکمن را ازان یکمن قند بکاشنی آورند و بقوام آرند سنگین بزوری  
 او جاع سده و کبد را مفید بود و طبیعت را نرم کند ریوند چار درم غار بقون ترید  
 بسفلیج تخم کاسنی هر یک هفت درم زنجبیل یکدرم و نیم کوفته در چهار رطل قند  
 بقوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت  
 نرم سازد سپستان دو صد عدد مویز منقا چهل درم مغز خیار جنبه پانزده درم  
 در سه من آب بکوشانند تا یکمن آید و بار طلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو و  
 سعال فرمن را مفید بود و سینه و ریه پاک سازد ایرسا و زوفا هر یک پست  
 درم در سه رطل آب بکوشانند تا رطلی شود و بار طلی قند بقوام آرند لعوق سپستان  
 سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حب الرشاد ده درم پنج مهک چهار درم  
 رازیانه انیسون هر یک سه درم نیم کوفته در دو رطل آب بکوشانند تا رطلی آید  
 و بار طلی قند یا غسل بقوام آرند لعوق طباشیر سل و قروح ریه را مفید بود  
 ضمغ عربی قافله هر یک شش درم نشاسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر  
 چهار درم جلعوزه هفت درم قند شصت درم بکوبند و بار طلی غسل و بیست  
 درم روغن بادام بیامینند لعوق حلیه سعال و خشونت حلق را و جیره را  
 مفید بود ضمغ کثیرا نشاسته پنج مهک هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز  
 بادام مقشر هر یک پنجم حلیه چهار درم قند پست درم بکوبند و در میان طلی  
 شیره بقوام آرند لعوق عنصلی سعال طب و ربو را مفید بود و عنصل بریان  
 کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون و زوفا هر یک ده درم بکوبند و در میان  
 رطلی غسل کنند لعوق جلعوزه قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود  
 رب السوس کثیرا قند مغز بادام تخم رازیانه برابر بکوبند و در میان غسل گرم



ریزند ماء لا اصول فالج وصرع واستسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت آن  
 تخم کرفس چهار درم پوست پنج کرفس و رازیانه و انیسون هر یک ده درم از هر رازیانه و انیسون  
 هر یک چهار درم مضطکی سنبل آرد جو حبت بلسان اسارون جنطیانا هر یک دو درم  
 عود بلسان درمی تخم اسفند سنبل هر یک سه درم مویز منفی پست درم در سه من آب  
 بجوشانند تا یک من آید پس بایکین قند بقوام آرند آخر احتناق رحم را مفید بود  
 و طلت را بکشد پوست پنج کرفس و کبر هر یک هفت درم پوست پنج رازیانه ده درم تخم  
 کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطاریون و عود فاوانیا و حب الرشاد هر یک  
 سه درم مویز طایفی یا نزه درم آخر حصاة و کلیه و مثانه را مفید بود پنج  
 کرفس و کبر هر یک پنج درم ماش هندی تخم خیار هر یک هفت درم برسیاوشان  
 پیاز و شتی هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند  
 تا به غلغلی آید و بارطلی قند بقوام آرند و پنج درم حجر الیهود صلابه نموده بان بیامیزند  
 آخر شدت و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا و حیات  
 بلغمی را مفید بود پوست پنج کرفس و رازیانه هر یک هفت درم پنج از خر و قحاح  
 از خر هر یک پنج درم مضطکی سنبل هر یک ده درم و نیم لک عود و عود بلسان هر یک دو  
 درم باد آورد غافق پوست پنج کبر افسنتین و ورق کل هر یک سه درم  
 مویز طایفی پست درم انجیر ده عدد در دو من آب بجوشانند تا یک من آید  
 و بایکین قند بقوام آرند خلقت مقوی معده و دفع بلغم بود ورق کل احمر  
 و یک من در دست بمالند تا پزمرده شود و یک من قند را جلای سازند و بر سر آن  
 ریزند و در آفتاب نهند و هر گاه که کم شود باز قند ریزند تا چهل روز بگذرد و کل  
 انگبین نیز چنین سازند بنفشه شکر سر بنفشه نیک بمالند و بنمن ازان و یک من  
 شیره قند آب نموده بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند سیب مرئی مقوی قلب

و معده  
 مطلبم بنابر

و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد و پوست باز کنند و در دیک سنکین باشیره  
 قند با آتش نرم بجوشانند و به مرتی نیز چنین سازند اما او را پاره کنند و اندرون  
 پاک سازند با دام مرتی سرفه و نقصان باه را مفید بود با دام مقشر در آب  
 بجوشانند و سه روز رها کنند پس بیرون آورند و در غسل بجوشانند و در ظرف  
 کنند هلیله پرورده معده را تقویت دهد و رفع و ریاح بواسیر سازد و همین  
 نیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود هلیله کبابی صد عدد در ظرفی کنند و آب  
 و خاکستر زر بر سر آن ریزند و هر سه روز آب و خاکستر بر سر آن میکنند و بعد  
 از ده روز بشویند و در دیک سنکین با کف جو نیم کوفته بجوشانند تا جو بخت  
 شود و انگاه هلیله بیرون کنند و بمسکه سوراخها کنند و در ظرف چینی بکاشی  
 نهند و غسل کف گرفته و شیره قند بر سر آن ریزند و بگذازند و بعد از پست روز  
 پاره غسل یا قند در آن ریزند و بجوشانند زنجبیل پرورده زنجبیل را پست روز  
 در آب بجوشانند و انگاه پاره کنند و در آب و غسل بجوشانند تا آب نماند  
 و در ظرف چینی کنند و غسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شفاقل مرتی  
 باه را بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود شفاقل ده روز در آب بجوشانند  
 و بیرون آورید و با غسل جوش دهند و در ظرفی کنند ترنج مرئی مقوی معده  
 و مفرج باشد ترنج را پاره کنند و ترشی ازو جدا کنند و در آب جزوی جوش  
 دهند و با غسل بجوشانند جو مرتی مقوی باه بود جو تازه که هنوز خشک  
 نشده باشد پست است و پوست خارج و داخل او پاک کنند و در غسل جوش  
 دهند و در ظرفی کنند باب ششم در جوارش جوارش غبر خفقان سو  
 هضم را و اوجاع رحم را و ضعف معده را مفید بود قافله کبار و صفار بسیار  
 دار چینی هر یک چهار درم زنجبیل دار فلفل قره قره نقل زعفران از هر یک

و معده  
 مطلبم بنابر



ده درم اشنه عنبر مصطکی هریک دو درم جوز بوا پنج درم مشک یک درم بکوبند  
و به پسرند و بعسل بسرشد و شربتیکمقال باشد جوارش سفرجل مسهل  
مقوی معده و قولنج بکشد و باد با بشکند به رسیده بکرطل پاره کنند و در دو  
من خل با شراب بخوشانند و بعد ازان بکوبند و بیفشانند و صاف کنند  
و باد رطل غسل بقوام آرند و انگاه زنجبیل و دار فلفل و دار چینی هریک  
درم هیل قاقل زعفران هریک سه درم مصطکی پنج درم سفونیا ده درم زرد  
سی درم بکوبند و دران میان ریزند و با هم بیامیزند انگاه فرو گیرند و بر سر  
سنگی ناخفته که از بهر این کار باشد بهن کنند و بعد ازانکه او را جرب کرده  
باشد بگذارند تا خشک شود پس بخار د پاره کنند و شربتیکمقال باشد  
و به رادر خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود انگاه چهار درم ازان  
با یک درم سفونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشد و شربتیک  
ازان یک درم باشد جوارش سفرجل قاقص ضعف معده و قی و اسهال امفید بود  
به رسیده دو من کوفته در خل خمر بخوشانند چنانچه مژا شود پس صاف سازند  
و با یکمن قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هریک چهار درم نیم کرفس  
ناخاه هریک درم زعفران و دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانچه گفته شد  
جوارش نرمی قولنج و اوجاع معده را مفید بود پوره ارمنی زرد کرمانی قطر ابوب  
زنجبیل فلفل هریک دو درم نیم سفونیا مشوی پنج درم مغز بادام برک سداب  
هریک ده درم بکوبند و خرمای خوب را دانه بیرون کرده بیست درم شنبازور  
در خل خمر خسانده تاحل شود پس پیالایند و با غسل بیامیزند و او به بدن  
بسرشد شربتیکمقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سوء استرا  
و بلغ غلیظ را مفید بود فلفل جوز بوا زنجبیل و دار چینی بسباسبه قرقه نارمشک  
و زنجمشک قرنفل کافور زعفران متساوی بکوبند و با غسل بسرشد

جوارش

جوارش جالینوس همه اندامها قوت دهد و باد با را بشکند و بول کردن بسیار که  
از سردی مثانه باشد باز دارد و سرفه بلغمی را نافع باشد و لون را صاف گرداند  
و باد با سور و دیوانگی را ببرد و در و سرکه از ماده سردی بود و فقرس و بویا  
و ریک مثانه و کرده را دفع سازد و سیاهی موی نگاه دارد و چون کسی چند روز  
مدامت کند از این امراض مذکوره ایمن گردد صفت آن سنبل سلخه قاقل  
دار چینی خولجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل دار فلفل قسط بحر  
عود بلسان اسارون حب الاس قصب الزریره از هریک دو درم مصطکی  
ده درم قند سفید بوزن ادویه غسل سه برابر بعد از ده روز شربتیکمقال  
قبل از طعام و بعد از شبانه خورد جوارش عود تقویت معده و ازالت طوبت و  
بلغ کند قاقل کبار و صفار قند نفل زنجبیل کبابه دار چینی دار فلفل هریک درم  
زعفران نیم درم عود پنج درم قند بوزن ادویه و غسل سه برابر مشک نیم مثقال  
بسرشد شربتیکمقال باشد آخر سنبله نیم کرفس انیسون مصطکی هریک درم  
عود سه درم بسباسبه قرقه بلبله کابلی و قرنفل زنجمشک هریک مثقال جوز بوا  
یک درم مراخور سه درم ورق کل قصب الزریره هریک دو درم جوارش بسباسبه  
برودت معده و سوء الهضم و ریاح غلیظه و بواسیر مفید بود بسباسبه قرقه قاقل  
صفار و کبار زنجبیل و دار چینی دار فلفل اسارون هریک پنج درم فلفل قرنفل هریک  
دو درم با غسل بسرشد جوارش مصطکی برودت معده و کبد و ریاح و سیلان  
لغاب را مفید بود مصطکی هفت درم بکوبند و با صد و پنجاه درم قند بقوام  
آرند جوارش کوفی حیات بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید  
بود زرد کرمانی شنبازور در سرکه انگوری خویسانند و بریان نموده چهل درم ورق  
سداب تازه بوده باشد زنجبیل و فلفل هریک سی درم پوره ده درم بکوبند و با سه  
برابر غسل بقوام آرند جوارش بلاد زهمن و فکر صافی کنند و ریک روی نیکو  
گرداند فلفل و دار فلفل بلبله کابلی بلبله آمل چند بیدستر هریک چهار درم قسط



سعد حب الغار هر یک پانزده درم بیامیزند و با عسل بپوشند و ادویه را بر روغن  
نارچیل چرب نموده و عسل بلاد پختنقال داخل سازند و بعد از شش ماه  
دو درم بخورند جوارش از ج هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند  
پوست ترخ سی درم قرنفل جوز بوا فلفل دار فلفل دار چینی خولجان زنجبیل هر یک  
درم مشک دانگی بعسل بپوشند جوارش مقلباتا بواسیر و مقصود و خیر  
مفید بود حرف بریان زبره مدبر هر یک درم مصطکی سه درم پوست هلیله و  
هلیله سیاه بروغن بادام بریان نموده نیم مثقال بگویند و بکلاب بپوشند  
جوارش سماق اسهال باز دارد سماق ده درم دانه مورد پنجم درم انار دانه ترش و شیرین  
هر یک سی درم صمغ عربی بریان کلنا هر یک سه درم بگویند و بکلاب بپوشند  
شربت دو درم باشد جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود  
مشک نیم مثقال فاقه خیر بوا قرنفل زنجبیل دار فلفل عود هر یک ده درم دارچینی  
سه درم زعفران ده درم قند بوزن ادویه کوفته بعسل بپوشند جوارش سقنقور  
مقوی باده و کلیه بود تخم ملیون و پیاز و شلغم و اسبست و کندنا و جرجر و انجرو و ترب  
هر یک سه درم حبه الخضار لسان العضا فیر کبج جلعوز حبه الرشا و عنصل  
بریان نموده هر یک سه درم زنجبیل شفا قل خولجان دار فلفل هر یک پنجم درم  
جوز بوا بهمنین هر یک دو درم سقنقور پنجم درم فانید بوزن ادویه بگویند و بعسل  
بپوشند شربت دو درم بخورند جوارش ممتن بواسیر و هضم طعام را مفید  
بود و قوت باده دهد فلفل و زنجبیل هر یک ده درم دار فلفل سی درم جوز پنجم درم بادام  
مقشر بولم هر یک پنجاه درم فانید یکم بگویند و بعسل بپوشند جوارش شهریاران  
برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بکشاید و طبع نرم سازد صفت زنجبیل فلفل  
دار فلفل شیطرح قرقه فاقه صغار و کبار قرنفل سادج نسیاسته مصطکی سلخه  
دارچینی سنبل تخم کرفس از بانه انیسون هر یک شش درم افیمون ترب خراشیده  
هر یک دوازده درم سقمونیا مشوی ده درم قند شصت درم بگویند و با عسل بپوشند

شربت

شربت پختنقال باشد جوارش کندر و جمع و برودت و ضعف معده را مفید بود  
فلفل دار فلفل قرنفل جوز بوا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولجان  
هر یک دوازده درم شکر سفید بیست درم کوفته بعسل بپوشند آخر کندر  
شصت درم فلفل دار فلفل هر یک ده درم خولجان زنجبیل هر یک دوازده درم  
جوز بوا قرنفل هر یک پنجم درم جوارش فلا فلی برودت و اوجاع معده و سوء استمرا  
و چشما و خامض و شهوت کلبه و ریاح غلیظه را مفید بود فلفل سفید  
و سیاه و دار فلفل هر یک بیست درم عود بلسان ده درم حماما سنبل هر یک  
چار درم زنجبیل تخم کرفس سلخه اسارون سیدسا لیوس راسن هر یک درم  
بگویند و بعسل بپوشند شربت دو درم باشد باب هفتم در قرصها و غیر  
قرص طباشیر نرم طبیعت را نرم کند و حیات محرقه و سعال و تشنگی  
مفید بود طباشیر دو درم زنجبیل مغز تخم خیار بن و کدو و هر یک درم و نیم نشاسته  
صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا هر یک نیم درم بگویند و بلعاب نیکو بپوشند  
قرص طباشیر معادل حیات حاره و لهیب و عطش را مفید بود طباشیر  
زرشک منق و ورق کل هر یک درم و نیم تخم خیار بن و کدو و کاهو و کاسنی و تورک  
و صندل هر یک نیم درم کافور نیمه آنک بگویند و بلعاب نیکو بپوشند قرص طباشیر  
ورق کل سرخ زنجبیل هر یک شش درم طباشیر کثیرا نشاسته هر یک سه درم بگویند  
و باب زنجبیل بپوشند قرص طباشیر بیست و ورق کل پنجم درم خاض شش درم  
طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بگویند و بکلاب بپوشند قرص  
سازند شربت پختنقال بود قرص آخر صمغ عربی حاض بریان نشاسته  
هر یک دو درم ورق کل سه درم طباشیر سماق زرشک کل ارمنی هر یک درم  
و نیم قرص زرشک حیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود و عصاره زرشک



مغز سه تخم هر یک سه درم ورق کل ترنجبین هر یک شش درم تخم کشوت رب السوس  
 طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث روئاس لک ریوند چینی کوفته بسترشند  
 آخر صغیر زرشک منفی بازده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم ورق کل  
 پنجم ریوند چینی سنبل هر یک درم بسکنجین بسترشند قرص کهر با نرف درم و  
 نفت درم رامفید بود کهر با بسد تخم خرفه هر یک چهار درم و درع محرق بذر البیج هر یک  
 سه درم تخم خشخاش پنجم شادنج شسته طین ارمنی هر یک سه درم مصطکی  
 زعفران هر یک دو درم بکوبند و بکلاب بسترشند قرص کلنار اسهال و نزف درم  
 رامفید بود سلیخ طین مختوم صمغ عربی کلنار کوفته و بخته همه را با آب کلنار  
 بسترشند قرص بخلکشت سده کبد و طحال را نافع بود تخم بخلکشت و تخم کاسنی  
 و تورک مغز تخم کد و منساوی بکوبند و با بسکنجین بسترشند قرص افنتین سده  
 طحال و عسر بول و امراض بلغمی رامفید بود افنتین تخم کرفس انیسون اسارون  
 بادام تلخ منساوی بکوبند و آب قراح قرص سازند قرص و درحمیات بلغمی و  
 وصفراوی رامفید بود ورق کل هفت درم عصارة غافث طباشیر سنبل  
 رب السوس هر یک درم بکوبند و آب بسترشند آخر اوجاع معده و حمیات  
 بلغمی رامفید بود ورق کل شش درم پنجم مهک چهار درم سنبل یک درم قرص بکوبند  
 حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال رامفید بود ریوند چینی شش درم روئاس لک  
 هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصارة غافث هر یک ده درم بکوبند و آب  
 بسترشند قرص کافور حمیات حاره و درم رامفید بود ورق کل شش درم صمغ  
 عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیار و کدو و تورک و پنجم مهک هر یک  
 هفت درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب نیلو  
 بسترشند قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و رمد رامفید بود بنفشه  
 دو درم تربدینج مهک هر یک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا مشوی نیم درم بکوبند

و بزر

و آب بسترشند و این شربتی باشد آخر بنفشه دو درم تربدینج مهک هر یک سه درم  
 بکوبند و آب بسترشند شربتی سه درم بود قرص کالنج قروح کلبه و مثانه رامفید  
 باشد تخم کرفس شهدانه هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر  
 پنجم کالنج پنجاه عدد مغز خیار و بالنگ پنجم درم بکوبند و آب رازیانه بسترشند  
 شربتی مثقالی باشد قرص خشخاش قروح ریه و درد سینه رامفید بود ورق  
 کل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کثیر پنجم مهک هر یک دو درم زعفران  
 دو دانگ خشخاش سیاه و سفید هر یک سه درم طباشیر پنجم درم قرص سرطان  
 سل و نفت درم رامفید بود کل ارمنی نشاسته کل سرخ هر یک شش درم سرطان  
 سوخته دو درم کثیر اطباشیر شادنج هر یک پنجم درم پنجم مهک سه درم بکوبند و آب  
 کاوزبان بسترشند آخر مغز خیارین پنجم درم تخم تورک پنجم مهک هر یک چهار  
 درم طباشیر سرطان سوخته هر یک دو درم کثیر نشاسته هر یک درم  
 باب هشتم در حبویات جتی که تنقیه بدن کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع  
 و سکنه و سبل و غشاه و رامفید بود صفت آن ایاره فیکر از بد سفید حب النبل  
 هر یک درم غاریقون انیسون هر یک نیم درم تخم حنظل نمک هندی هر یک  
 دانگی و نیم بکوبند و آب رازیانه ملنوت نموده حب اسازند و این شربتی باشد  
 حب آخر اوجاع معده و امراض عین و امراض دماغ و ظلمت چشم را نافع باشد  
 صبر اسقوطری بیست درم قشر هلیل زرد ده درم کل احمر پنجم درم کثیر امصطکی  
 سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و آب قراح بسترشند و شربتی دو درم  
 باشد حب آخر صبر اسقوطری سه درم تربدینج مصطکی پوست هلیل زرد ورق کل  
 احمر هر یک درم بکوبند و آب رازیانه بسترشند شربتی مثقالی بود حب آخر  
 صبر اسقوطری عصارة افنتین هر یک دو درم سقمونیا شمع حنظل هر یک درم  
 بکوبند و آب کرفس بسترشند شربتی مثقالی بود حب دیگر اوجاع نفرس و مثقال

حب د

حب شیار

حب قویا

حب صبر



وفالج ولقوه را مفید بود و تنقیه دماغ و معده کند از بلغم صبر اسقوطری متقالی نبرد  
درمی حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل ملح هندی هر یک دانگی  
و نیم مقل کثیرا هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس حب سازند آخر اوجاع  
مفاصل و عرق النساء را مفید بود صبر اسقوطری تربید سفید ما بهیج هر یک  
درمی سورنجان یک مثقال کثیرا شحم حنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک  
نیم درم ملح هندی دانگی و نیم بکوبند و بآب کرفس بپوشند و این شربت باشد حب انحر  
تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید بود و تنقیه دودرم نبرد  
بکدرم رب السوس هلیله زرد هر یک نیم درم انیسون دانگی سفونیا بریان کرده نیم  
دانگ بکوبند و بآب قراح بپوشند و این شربت بود حب آخر صرع و مالخولیا  
و امراض بلغمی و سودای را مفید بود هلیله زرد و کابلی هر یک نیم درم تربید هفت درم  
صبر اسقوطری شش درم اسطوخودوس افیمون غاریقون بسفایج هر یک  
سه درم شحم حنظل یک مثقال قرنفل فودنه هر یک درمی بکوبند و بآب بپوشند و حب  
سازند شربت سه درم باشد حب مقل بوا سیر و اوجاع مقعد را مفید بود  
هلیله کابلی بلبل آمل از هر یک دو درم مقل ازرق شش درم در آب کنند تا حل شود  
و ادویه بدان بپوشند شربت دو درم بود حب آخر شحم الحنظل دو مثقال سفونیا  
سه مثقال ریوند چینی صبر زرد هر یک دو مثقال انیسون کثیرا هر یک درمی تربید سفید  
بشم مثقال کوفته پنجه حب سازند حب غافث حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود  
صبر اسقوطری هلیله زرد عصا غافث متساوی بکوبند و بآب بپوشند شربت  
متقالی باشد حب سکینج قونج و اوجاع امعاء و بواسیر را مفید بود و حیض کشاید  
سکینج بزرگ کرفس از روت هلیله زرد هر یک نیم درم تربید بیست درم شحم الحنظل سه درم  
بکوبند و بآب بپوشند شربت سه درم باشد حب اصطیقون صداع بار در را  
مفید بود و تنقیه دماغ را از بلغم کند هلیله کابلی شش درم آمل افسنتین غاریقون

سفونیا

حب سورنجان

حب تنقیه

حب اسطوخودوس

حب مقل

حب غافث

سکینج آمل

حب اصطیقون

سفونیا هر یک سه درم افیمون پنجم درم ایاره فیرا تربید هر یک هفت درم قرنفل درمی  
تخم کرفس انیسون اسارون هر یک دو درم بکوبند و بغسل بپوشند شربت متقالی بود  
آخر تربید دو درم صبر اسقوطری حب النیل هر یک درمی شحم الحنظل سفونیا هر یک  
دو دانگ کوفته بآب بپوشند شربت متقالی بود حب افیمون مسهل سودا بود  
افیمون دو درم غاریقون تربید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس  
بسفایج هر یک درمی بکوبند و بآب رازیانه بپوشند و این شربت بود آخر  
ایاره فیرا بسفایج هر یک ده درم افیمون سه درم غاریقون پنجم درم نمک هندی  
سه درم اسطوخودوس هفت درم شربت سه درم باشد حب افایویه قونج و باد  
کشاید و طبیعت نرم کند و زنجبیل قرنفل و ارجینی فلفل در فلفل نارمشک مطکی  
هر یک درمی و نیم سفونیا سه درم مجموع کوفته و بشکر سرشته بمقدار نخودی حب  
سازند و هر حب از آن نوبتی عمل کند حب شیطج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را  
مفید بود و طمٹ کشاید تربیده درم صبر اسقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید  
شیطج هر یک دو درم فلفل دار فلفل عاقر قرحا هر یک درمی فایند چهار درم بکوبند  
و بآب بپوشند شربت سه درم باشد حب ایاره اعلال سه درم معده را مفید  
بود ایاره فیرا شش درم هلیله زرد چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب  
کرفس بپوشند شربت دو درم و نیم بود آخر تربید ایاره فیرا هر یک درمی نمک هندی  
نیم درم سفونیا شحم الحنظل هر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب بپوشند شربت همین بود حب سعال  
سعالی که از حرارت بود مفید است مغز بادام مقشر مغز تخم خیارین نشاسته  
همع عربی خشخاش هر یک درمی رب السوس دو درم با قلا سه درم بکوبند و بلعاب  
بهدانه بپوشند و حب سازند و در زیر زبان نگاه دارند آخر سعالی که از سردی  
بود مفید باشد مغز بادام المر و سیاه و شان رب السوس تخم کرفس پنج رازیانه برابر  
بکوبند و بلعاب بپوشند حب سی که بوی دهن خوش کند جوز بواقا قله قونج و فلفل

حب افیمون

حب افایویه



کافور دارچینی خولجان هریک درمی بگویند و مشک دانکی بکباب حل کنند و ادویه  
 بدان بستر کنند و حب سازند آخر پوست ترنج برکن ترنج فرج مشک سنبلی  
 قرقل جوزبوانا مشک هیل و زنجبیل کبابه بسباسبه سعدتونی هریک ده  
 درم مشک یکدرم باسه برابر غسل معجون سازند باب نهم در ایا رجات  
 ایا راج فیکرا امراض سر و معده را و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را  
 نافهست مصطکی زعفران حب بلسان هریک دو درم صبر اسقوطری مثل ادویه  
 بگویند و بسند و یکمقال ازان تناول نمایند ایا راجه جالینوس شحم الحنظل  
 غاریقون بصل الفار مشوی اشق سقمونیا هوفاریقون هریک ششازده درم  
 بسفایج افیمون مقل کما در یوس سلینج فراسیون هریک سه درم مگر  
 سلینج زراوند طویل فلفل دار فلفل دارچینی جاوشیه چندید ستر فطر اسالیون  
 هریک چهار درم بگویند و دو مقال شربتی بود ایا راجه لو غازیاتنفیه بدن از فضلات  
 غلیظه و از جه کند و سکنه و فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء  
 الفیل و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعه و صم و دووار و تغیر عقل و سواس  
 و امراض کلیه و مثانه را مفید است صفت آن شحم الحنظل پنجم درم بصل الفار  
 بریان غاریقون سقمونیا حاشا سادج خربق سیاه نوم بری جعه هوفاریقون  
 فراسیون سلینج فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج  
 سلینج چندید ستر فطر اسالیون زراوند افیمون فونون سنبلی حاما زنجبیل  
 جنطیانا اسطوخودس هریک دو درم افیمون کما در یوس مقل صبر اصفه هریک  
 سه درم بگویند و بعسل بسترند شربتی چهار مقال بود ایا راجه روفس داء الثعلب  
 مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم الحنظل کما در یوس هریک بیست درم  
 صبر اصفه پنجم درم خولجان سلینج جاوشیه هریک ششدرم فطر اسالیون  
 زراوند مدحرج فلفل ابض سلینج دار فلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعه هریک  
 دو درم چنانچه گفته شد سازد همد شربتی دو مقال تا چهار مقال باشد

ایاره

ایاره ارکاغانیس امراض مزمنه و دووار و اوجاع مفاصل و جرب و کلب کلب  
 و تشنج و قولنج را مفید بود شحم الحنظل بیست و دو درم فراسیون اسطوخودس  
 سقمونیا فلفل دار فلفل خربق سیاه کما در یوس هریک بیست درم بصل الفار  
 بریان صبر فونون زعفران جنطیانا فطر اسالیون اشق جاوشیه هریک  
 ده درم جعه دارچینی سلینج مگر سنبلی ادخرفودنه جیلی زراوند مدحرج هریک  
 دو درم بگویند و بعسل بسترند شربتی چهار مقال باشد ایا راجه شیخ الیس  
 خربق سیاه یکدرم شحم الحنظل متقالی صبر پنجم درم ملح هندی درمی و نیم غاریقون  
 یکمقال حجار منی نیم مقال و ورق کل درمی فلفل سفید متقالی زنجبیل دو مقال  
 و حاما اسارون حاشا حب بلسان ستر پنجم درم کرفس دو قولنج کز هریک سه درم  
 کاوزبان ده درم زرشا مسفرم پنجم درم مشک بالنگوتخ اترج نعناع هریک دو درم  
 افیون درمی و نیم بگویند و بعسل بسترند شربتی یکمقال باشد بعد از ششماه  
 ایا راجه مقوی بصر باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال مفید باشد  
 صفت شحم الحنظل دو درم کما در یوس سلینج فلفل سیاه و سفید هریک دو درم  
 صبر اسقوطری مگر زعفران هریک درمی سقمونیا ششدرم عصاره افستین  
 دو درم بگویند و بعسل بسترند شربتی چهار درم باشد باب دهم در سفوفات  
 سفوف اناردانه ضعف معده و اوجاع و تشنج و فی واسهال مفید بود اناردانه  
 بریان پازره درم زیره مدبر مقلی قوط ساق پست کنار شاه بلوط کشنه مقل  
 قوط هریک پنجم درم بگویند و باهم بیامیزند آخر اناردانه ده درم بلوط ساق دانه  
 مورد زیره مدبر سیوس پست کنار کشنه بریان خرنوب هریک پنجم درم سک رامکن  
 هریک دو درم سفوف مقلیانا اسها و مغص و زخیر و ضعف معده و بواسیر  
 مفید بود و حرف بریان سی درم زیره مدبر مقلی سی درم بزرگ تخم کندنا هلیل سیاه درم



بریان کرده هر يك پنجم مصطكى ده درم مجموع بگویند و مثقالی آب سرد بخورند  
 سفوف نشاسته اسهال و سحر را مفید بود بنکومر و رشک تخم نشا هسفرم  
 مجموع بریان کرده و نشاسته ضمغ عربی کل از منی هر يك ده درم بگویند و پنجم  
 با کلاب بخورند سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود سماق انار دانه  
 زرشک هر سه بریان نموده هر يك ده درم دانه مورد پنجم خرئوب سی درم  
 صنغ عربی آرد کنار هر يك درمی بگویند و مثقالی بخورند سفوف زرشک  
 مقوی معده و جابس بود زرشک انار دانه سماق بریان ناخواه زنجبیل آرد جو  
 هر يك ده درم بگویند سفوفی که سرعت منی را که از حرارت بود مفید بود  
 بنکود و درم تخم تورک سه درم کشنیز یک درم بگویند و مثقالی بخورند سفوفی که  
 لذغ عقارب مفید بود ریوند چینی زراوند طویل پنج کبه عاقر قرچا هر يك ده  
 درم شترتی سه درم بود آخر نفیس و وجع مفاصل را مفید بود سورخان  
 ده درم قند پنجم زعفران دانگی آخر اوجاع و ضعف معده را نافع بود  
 نعناء قافله سنبیل ترا خور سعد هر يك دو درم مصطكى تخم کرفس ورق کل  
 کبریا هر يك سه درم بگویند و سه درم بخورند آخر فواقی که از امتلا بود  
 زایل کند فطر اسالیون سعد کون هر يك سه درم آخر سده و صلابت  
 طحال را مفید بود تخم کاسنی کرمانج هر يك پنجم پنجمش بکشتال بگویند  
 و سه درم بخورند باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات از جمله  
 مطبوخ فواکه مسهل صفا بود سنای پنجم پنجم هر يك سه درم هلیله کابلی و  
 زرد هر يك هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر يك سه درم مویز طایفی  
 ده درم عناب ده عدد سیستان الوی سیاه هر يك بیست عدد خیار  
 لا شبنم زنجبیل هر يك پانزده درم مطبوخ فواکه آخر مسهل سودا و اخلاط  
 سوخته باشند و امراض سودایی را مفید بود سنای پوست هلیله زرد  
 و پوست هلیله کابلی ورق کل افیمون هر يك هفت درم بنفشه نیلوفر  
 بزکابی

بزرگ کابنی هر يك چهار درم بالنگو کا و زبان بلبله آمله اسطوخودوس بسفایج  
 عرق السوس تخم کشوت ششامتره هر يك سه درم تربدوده درم مویز طایفی  
 ده درم مجموع غیر از افیمون که در خسر فیه بندند در پنج رطل آب بجوشانند  
 تا بدور رطل آید و در وقتی که صاف نموندند ترنجبین پانزده درم خیار چنبر  
 بیست درم در آن حل کنند مطبوخ افیمون مسهل سودا و بلغم غلیظ  
 باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر يك  
 هفت درم بلبله آمله هر يك چهار درم مویز طایفی ده درم آلوی سیاه ده  
 عدد کا و زبان بالنگو غافت اسطوخودوس هر يك درم بسفایج بنکوفه  
 دو درم غاریقون یک درم افیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی  
 و سیاه و ترهندی هر يك ده درم بلبله غافت افستین کا و زبان بالنگو  
 هر يك چهار درم مویز طایفی سنای مکی هر يك هفت درم اسطوخودوس  
 کافیطوس بسفایج هر يك دو درم افیمون هفت درم رازیانه انیسون  
 قرنفل سادج هر يك درمی تخم فرخ خشک دو درم بجوشانند و صاف کنند و  
 غاریقون صبه اسقوطری هر يك درمی بلغم نفطی حجرا جورد هر يك دو دانگ  
 تخم الحنظل دانگی و نیم شکرده درم بر سر آن ریزند و بپاشانند مطبوخ خیار  
 چنبر اخلاط رقیق و صفای حار دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم  
 ترهندی مویز طایفی هر يك پانزده درم آلوی سیاه عناب هر يك ده  
 عدد ورق کل پنجم فلوس خیار چنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات  
 الجنب و اوجاع صد و سعال را مفید بود سنای پنجم عناب ده عدد سیستان  
 بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم پنجم هر يك سه درم زوفا  
 پر سیا و شان تخم خطی خبازی هر يك چهار درم جو مقیش نیم کوفته ششدرم  
 شکرده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محرق و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مقل



مفید بود سنا مکی هفت درم پنج مہک سورنجان رو با زرنک ہر یک پنجم درم  
 ترید سفید رازیانہ تخم کاسنی بنفشہ ہر یک سہ درم انجیر عناب ہر یک  
 دہ عدد سپستان پست عدد مخلقند ترنجبین فلوس خیار چنبر ہر یک دہ درم  
 مطبوخی کہ حیات محرقہ و ذات الجنب را مفید بود بنفشہ سنا ہر یک پنجم درم  
 نیلوفر چہار درم عناب دہ عدد سپستان پست عدد تخم کاسنی و خبازی  
 ہر یک سہ درم شیر خست و ترنجبین ہر یک پانزدہ درم نفوق صبر صداغ  
 سودایی را مفید بود افنتین دہ درم صبر اسقوطی ششدرم بکوندہ و با  
 سہ رطل آب گرم در ظرفی کنند و روز در آفتاب گذارند و شب در جای  
 گرم نهند و بعد از سہ روز صافی کنند و پست درم ازان بادہ درم روغن  
 بادام بیاض مانند نفوق ہلیلہ مسہل صفر بود و صداع گرم نافع بود پست  
 ہلیلہ زردہ درم آلوی سیاہ عناب ہر یک پست عدد سپستان سی عدد  
 نمر ہندی پست درم بنفشہ تخم کاسنی تخم کاهو ہر یک سہ درم خیار چنبر  
 دہ درم ترنجبین دہ درم در سہ رطل آب بخوبی سانند شبانہ روزی و رطلی ازان  
 بیاض مانند نفوق فواکہ مسہل صفر بود آلوی سیاہ آلوی کیلی ہر یک پست  
 عدد ترنجبین نبات ہر یک دہ درم در یکمن آب بخوبی سانند نفوقی کہ اودار  
 بول و طمٹ کند تخم خرزہ کوفتہ ہفت درم تخم کرفس انیسون رازیانہ  
 ہر یک دو درم و نیم بکوندہ و در سہ رطل آب در ظرفی نہادہ سہ روز در آفتاب  
 نهند و جہل درم ازان بیاض مانند آخر بقایای امراض حارہ را  
 مفید بود و عروق را از فضول پاک کند آلوی سیاہ سپستان ہر یک  
 سی دانہ مویر طایفی پست درم نمر ہندی پست درم زرد آلو خشک  
 سی درم ترنجبین نبات ہر یک دہ درم در یکمن آب خیسانیدہ تخم  
 کاسنی و کشوت و کشنہ ہمہ نیم کوفتہ ہر یک سہ درم در ظرفی کنند  
 و آب بدان ریزند و در آفتاب نهند و بعد از سہ روز جہل درم ازان  
 بادہ درم

فک  
 لک  
 لک

بادہ درم نبات یا ترنجبین بنوشند باب دواز دہم در حقنہا از جملہ حقنہ کہ  
 در امراض حارہ استعمال کنند انجیر دہ عدد عناب پست عدد سپستان  
 سی عدد سنا ہفت درم جو نیم کوفتہ دہ درم سپوس خشک ہر یکی کفی بنفشہ  
 پنجم درم بجوشانند و صاف کنند و شکر سرخ دہ درم در آن حل کنند و ابکامہ  
 و روغن کل بنفشہ یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنہ و جمع پش  
 و قولنج را مفید بود حلبہ بزرگ ہر یک دہ درم عناب انجیر ہر یک دہ عدد سپستان  
 پست عدد خطمی خشک بابونہ شبت ہر یک کفی ناخواہ رازیانہ ہر یک سہ  
 درم در چہار رطل آب بجوشانند تا بثلثی آید و صاف کنند و بورہ نیمدرم و نمک  
 یکدرم و مقل نیمدرم و عسل و روغن کنجد ہر یک دہ درم بآن ضم کنند حقنہ کہ  
 برودت اعضا سفلی را مفید بود مقل اشق سکینہ ہر یک پنجم درم جاوشہ  
 چندید ستر ہر یک درمی ناخواہ رازیانہ بزرگ کرفس سیسا لیوس ہر یک دو درم  
 حلبہ شبت بابونہ ہر یک ہفت درم در سہ رطل شیر بجوشانند تا بہ ثلثی آید و صاف  
 نمودہ و روغن کنجد و روغن کاهو و عسل ہر یک دہ درم بیامیزند و استعمال  
 کنند حقنہ کہ حیات حارہ را مفید بود جو مفشہ نیم کوفتہ خطمی بنفشہ  
 ہر یک کفی عناب دہ عدد سپستان مویر طایفی ہر یک پست عدد روغن کنجد  
 و بنفشہ و ترنجبین ہر یک دہ درم نمک و بورہ ہر یک نیمدرم حقنہ نفوس  
 و اوجاع مفاصل را مفید بود شامترہ قیصوم زراوند پنج کبر فطور یون  
 ورق سپندان سعتہ سورنجان حاشا ہر یک دہ درم شحم الحنظل مازریون  
 ہر یک نیمدرم روغن کنجد پست درم حقنہ قولنج بلغمی را مفید بود خشک  
 بابونہ اکلیل الملک شبت ہر یک کفی حلبہ حرمل ہر یک ہفت درم کرم  
 بنید انجیر خشک دانہ مجموع نیمکوفتہ ہر یک دہ درم رازیانہ تخم کرفس ہر یک

۱۸  
 ۱۸  
 ۱۸



درمی سپوس خطمی قنطور یون هر یک پنجم ده عدد سداب تر سلق هر یک  
 وسته غسل روغن زنبق و خیری آبکامه هر یک ده درم بوره ارمني یکمقال  
 سکینج یک درم جاوشیر پنجم حقه سحج و قروح امعار امفید بود بلوط  
 پست کنار هر یک ده درم کلنار دانه مورد ورق کل هر یک پنجم ورق مورد  
 دوازده درم بچوشانند و آب لسان الحمل پازره درم زرده بیضه بریان کرده  
 ده درم باروغن کل ده درم بزنده اقا قیا یک درم بسد و کاغذ محرق هر یک درمی  
 نشاسته بریان دم الاخوین هر یک پنجم عصا ره الحینه التیس پنجم بکوبند  
 و بان ضم کنند حقه قولنج ری رامفید بود شحم الحنظل یک درم قنطور یون باریک  
 پنجم ورق سداب پودنه هر یک شش درم سخته پنجم بچوشانند و صاف  
 کنند و ده درم غسل و چند بیدستر و سکینج و جاوشیر هر یک پنجم بان ضم  
 کنند حقه بابونه شبت هر یک ده درم سداب دانه سپوس زیره بید انجیر  
 هر یک هفت درم سکینج سه درم مقل چهار درم شحم الحنظل یک درم بوره پنجم  
 آبکامه ده درم روغن زیت پازره درم حقه که در امراض حاره استعمال  
 کنند عناب ده عدد خطمی سپوس هر یک کفی سپستان پست عدد بنفشه  
 چهار درم انجیر ده عدد بچوشانند و آب جفند رسی درم و پست درم روغن  
 کنجد ده درم آبکامه بان ضم کرده استعمال کنند باب سترده در  
 شیا فها و فرزها شیا فی که قولنج بکشاید چند بیدستر زهره کاو و بورق  
 قنار الحار متساوی بکوبند و شیا ف سازند آخر بوره ارمني نمک  
 هندی شحم الحنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظه رامفید بود  
 زهره کاو بوره قنار الحار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسترند  
 آخر محوری مزاج رامفید بود و در عقب مسهل که تقصیر کنند  
 بکار دارند ترنجبین پنجم بوره ارمني صابون خطمی نمک هر یک دو  
 درم بکوبند و بشکر مفعود سازند آخر قولنج بلغمی رامفید بود سکینج

مقل

باز لایق

مقل بوره شحم الحنظل متساوی بکوبند و بشکر بسترند آخر در حیات و امراض  
 حاره بکار دارند نمک هندی بوره خطمی آخر زخیر و رفتن خون از مقعد باز  
 دارد مرقیون کند زعفران متساوی بکوبند و باب کشنیزه بسترند آخر  
 مرقا قیا بذر البیج صمغ عربی برنج بریان هر یک درمی بکوبند و باب مورد بسترند  
 صوف که حیض بکشاید و وجع رحم که از برودت بود نافع باشد کند مقل قنه  
 هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران چند بیدستر هر یک درمی مصطکی میعه  
 روغن سوسن بابونه و غار پیه مرغ و بط هر یک سه درم صمغها را بخوبی بسانند  
 و پیه را بکذارند و باقی بکوبند و با هم بیامیزند و به پاره صوف بردارند  
 فرزجه که احتناق رحم رامفید بود پیه مرغ و بط و زعفران و سنبل و حماما مصطکی  
 هر یک درمی روغن لسان و سوسن هر یک سه درم شمع شصت درم فرزجه  
 رفتن خون رامفید بود مرکب اقا قیا هر یک دو درم کلنار صدف سوخته  
 نشاسته قسط سوخته شب بمانی زعفران هر یک درمی افیون پنجم بکوبند  
 و باب بسترند فرزجه مرقا قیا ریوند لادن کافور زعفران کل ارمني مساوی  
 بکوبند و باب لسان الحمل بیامیزند فرزجه که دم طمٹ را باز دارد و ورق کل پست  
 انار مورد عوسج پوست طلع بچوشانند و با عصا ره الحینه التیس استعمال کنند  
 فرزجه که ضعف رحم رامفید بود حب لسان روغن نار دین هر یک سه درم  
 فرنفل جوړ بواکتان سوخته هر یک درمی زیره دو درم چند بیدستر پنجم فرزجه  
 ریاح رامفید بود تخم شبت و کرفس و سداب قنه سکینج مصطکی زیره مرقا  
 قسط میعه سایل سنبل علك بطم اشق چند بیدستر را متساوی بکوبند و باروغن  
 شبت و بابونه استعمال کنند فرزجه که دم طمٹ را باز دارد شب بمانی پنجم  
 افیون بذر البیج هر یک دانگی فرزجه مردار سنک زاج کلنار طین مخوم و  
 ارمني سر مه بکوبند و شاف سازند و بردارند فرزجه که قوح را گرم دارد

مطلب صوف و زنجیر



طرز کرم دانه بکوبند و روغن زیتون بیاورند و بر دارند فسر زجه که فرج را تنک  
 کرم گرداند و خشک سازد مشک زعفران در شراب بخوبی بپاشند و خرقه های کتان  
 در آن اندازند تا آن آب بر جسد و خشک کند و بوقت حاجت باره ازان بردارند  
 فسر زجه که فرج را تنک گرداند فجاج او خربکرم مازو دو درم کوفته و حرقه بشرب  
 تر کرده بآن آلوده سازند و خشک کنند و در وقت حاجت بکار دارند صوف آخر  
 رطوبت فرج باز دارد مازو نیم حاض مریک دو درم سرهم خشت الحید مریک نیم درم  
 بکوبند و جفت و کلنار بخوبی بپاشند و خرقه بدان تر کنند و بدین ادویه بپالانند  
 و علنایند با آب چهار درم در روغن نار و روغن نار دین منافع بسیار دارد جمع  
 اوجاع و امراض بارده را مفید بود و شراب آن وضاد آن اوجاع اندر  
 مفید بود و احتقان رحم بدان کنند صفت قصب الزیره ورق غار سعد خود  
 ساج او خراسن اهل مورد قدما مرزنجوش مریک پست درم بکوبند و در  
 دلی کنند و با شراب و آب چندان بخوشانند که آب بر سر آن بایستد و پنج  
 رطل روغن کنجد بر آن ریزند و با شش جوش دهند پس صافی کنند و سبیل  
 روی و قنفل و میوه نیم کوفته کنند و با شراب و این روغن صافی بخوشانند  
 تا آب برود و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد و اوجاع باره  
 را مفید بود قسط قره اشند ایرسا میوه ساج مریک ده درم مریک  
 مجموع نیم کوفته بکشد در سر که بخوبی بپاشند و در پنج رطل آب بخوشانند تا به نیمه  
 آید و پنج روغن کنجد بر سر آن ریزند و بخوشانند تا آب برود و روغن بماند  
 آنخس قسط ده و قیه سلخه شش درم مریک خور صد درم نیم کوفته بکشد  
 در رطلی شراب با دو رطل بخوبی بپاشند و رطل نیم روغن کنجد بر سر آن کنند  
 و بخوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس صافی کنند روغن مورد موی  
 برویاند و تقویت کند ورق مورد تازه دو اوزه من بکوبند و در ده من آب  
 بخوبی بپاشند و بخوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر سر آن ریزند و جوش  
 دهند تا روغن بماند روغن بابونه بابونه تازه یکمن در چهار من آب

طراز

### راوند چینی

راوند کن ایوسی اولدر که زعفران رنگنده اوله و قورد بمش اولیه ایکی درجه حار و یاسر  
 اگر برای گرمی درم ایچسیر بلتری داغیدر و معده ضعیف کیده رر و جوق اغریه فائده ایدر  
 واردل سستغه و طلاق ششینه و جگر و بوکرک و ایچ اغریه و قاقوق و کوس و رحم  
 اغریه و عرق النساء و کوسدن قان توکور سینه و ربو زحمت و انجق و غده و غریق  
 جنانکریه و اسهال و استمرله و آغیلو جانور را صوفه و غنه فائده ایدر اگر سر کیده و شرب  
 دمرکوبه و مرون اولان زحمتله اور سیر کیده اگر سیر کیده فائده ایدر اگر سر کیده و شرب  
 بر جوق درم ایچسیر معده ضعیفدن اولان اسهالی قطع ایدر و جگر و یورکی و اوکی  
 قوی ایدر و سده لری آجر و غلیظ لیمشک خلطری جقره و استسقایه فائده ایدر و جگر  
 اولان آشی شیشله فائده ایدر و قاقوقه و بوکرکه اولان طاشلری و اغریه و اغریه  
 فائده ایدر و سده و کی یورود و سده لری آجر اگر با غل ایکی یا غرن ارا سنده در توب ایدر  
 یورکدن قورقوبی کیده و اگر اغزده و سده قاقوقه و بوکرکی آسان ایدر اگر در همین ایچسیر  
 تخم زحمت کیده اگر کابلید استعمال اسلر دماغی بغایت ایدر و زهنی ایوا میر و باغدن و  
 صوفدن اولان باش اغریه سن ساکن ایدر و انوشمش کشیه و فالج و دماغن صوف زحمت  
 و باغدن و بلدن اولان قولنج و اسکی استمرله بغایت فائده ایدر آوش استمارکن اولنده  
 استعمال اینیه لرو فاسق یارلد و غنه و طلاق شیشینه و باش اغریه فائده ایدر

سنا ایکی اگر درت در همین یادی در همین قیندوب ایچسیر صفا و بلغم و آرتق خلطلی  
 اسهال ایدر و تقرب و عرق النساء و مفصللر اغریه بغایت فائده ایدر و سودا ایچسیر  
 و کودده اولان یرقده واردل تشنج و قلرد و کلک و داء الثعلب و داء الحیه فائده ایدر  
 و کودده اولان ریحلی کیده و باش اغریه و ایوزه و کبجیه و اجوفه فائده ایدر و یورکی  
 قوی ایچیه اگر بالکزه اوج درمن ایچسیر و کلر شکر و فائده ایدر اگر زیت ایچسیر  
 ایچسیر خام خلطلی جقره آرقه و یان باشی اغریه فائده ایدر

ترکیبی انقیه دو خان سیرک عمل دوز فحجان دو خان و طوز سحر  
 خام کوه جم قیوب اوزه کیده سترنه قیوب صکور اعلی زم سنا یا طوز سحر  
 ایدوب کوه جبین اغریه طین ایچسیر قیوب احسنه کور اوز رنده قیوب  
 صراسیرق اوله اونه بشرده فیق استراوزه رنده طوره اندر اندر









**END OF TITLE**  
**PLEASE REWIND**



UCLA Reprographic Service





